

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



عربی. زبان قرآن (۲)

رشته ادبیات و علوم انسانی

پایه یازدهم

دوره دوم متوسطه

کد: ۱۱۱۲۰۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۱۴۰۳ - ۱۴۰۲





الفهرس

۴	مَوَاعِظُ قِيَمَةٌ	الدَّرْسُ الْأَوَّلُ
۶	الْمُعْجَم	
۶	حَوْلَ النَّصِّ	
۷	إِعْلَمُوا - اِسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اِسْمُ الْمَكَانِ	
۱۰	جَوَازٌ - فِي سَوْقِ مَشْهَدٍ	
۱۱	التَّمَارِينُ	
۱۵	الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ	
۲۰	صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ	الدَّرْسُ الثَّانِي
۲۲	الْمُعْجَم	
۲۲	حَوْلَ النَّصِّ	
۲۳	إِعْلَمُوا - اِسْمُ الْفَاعِلِ وَ اِسْمُ الْمَفْعُولِ وَ اِسْمُ الْمُبَالَغَةِ	
۲۹	التَّمَارِينُ	
۳۳	الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ	
۳۴	عَجَائِبُ الْمَخْلُوقَاتِ	الدَّرْسُ الثَّلَاثُ
۳۶	الْمُعْجَم	
۳۶	حَوْلَ النَّصِّ	
۳۷	إِعْلَمُوا - اِسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدْوَاتُهُ	
۳۹	جَوَازٌ - فِي الْمَلْعَبِ الرِّيَاضِيِّ	
۴۰	التَّمَارِينُ	
۴۳	الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ	
۴۵	تَأْثِيرُ اللُّغَةِ الْفَارَسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ	الدَّرْسُ الرَّابِعُ
۴۷	الْمُعْجَم	
۴۷	حَوْلَ النَّصِّ	
۴۸	إِعْلَمُوا - اَلْمَعْرِفَةُ وَ النُّكْرَةُ - تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۱)	
۵۰	التَّمَارِينُ	
۵۴	لِلْمُطَالَعَةِ	
۵۵	الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ	

الفهرس

شماره درس	موضوع	شماره صفحه
الدرس الخامس	الصدق	۵۶
	المعجم	۵۷
	حوّل النصّ	۵۸
	اعلموا - الجملة بعد النكرة	۵۸
	حوار - شراء شريحة الهاتف الجوال	۶۰
	التمارين	۶۱
	البحث العلمي	۶۳
الدرس السادس	ارجموا ثلاثاً	۶۴
	المعجم	۶۵
	حوّل النصّ	۶۶
	اعلموا - ترجمه الفعل المضارع (۲)	۶۶
	التمارين	۶۸
	البحث العلمي	۷۳
الدرس السابع	لا تقنطوا	۷۴
	المعجم	۷۵
	حوّل النصّ	۷۶
	اعلموا - معاني الأفعال الناقصة	۷۶
	التمارين	۷۸
	البحث العلمي	۸۲

الدرس الأول بركد

مواظب قیمة

پندهایی ارزشمند

خَيْرُ مِنَ الْخَيْرِ فاعله. الإمام الهادي عليه السلام

بهتر از خوبی، انجام دهنده اش است.

يُحِبُّ الْآبَاءَ وَ الْأُمَّهَاتُ رُؤْيَةَ أَوْلَادِهِمْ فِي أَحْسَنِ حَالٍ، وَ لِذَلِكَ يُرْشِدُونَهُمْ دَائِمًا إِلَى الصِّفَاتِ الطَّيِّبَةِ وَ الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، پدران و مادران دوست دارند فرزندانشان را در بهترین حالت ببینند، و برای همین همیشه آنها را به صفت‌های خوب و کارهای شایسته (درست) راهنمایی می‌کنند،

كَالْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ، وَ تَعَلُّمِ الْعُلُومِ وَ الْمَهَارَاتِ وَ الْفُنُونِ النَّافِعَةِ، وَ الْإِبْتِعَادِ عَنِ الْأَرَاذِلِ وَ التَّقَرُّبِ إِلَى الْأَفْضَلِ، وَ الْإِهْتِمَامِ بِالرِّيَاضَةِ، وَ مَطَالَعَةِ الْكُتُبِ، وَ احْتِرَامِ الْقَانُونِ، وَ الْإِقْتِصَادِ فِي اسْتِهْلَاكِ الْمَاءِ وَ الْكَهْرَبَاءِ، وَ حُسْنِ التَّغْذِيَةِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنَ الصِّفَاتِ وَ الْأَعْمَالِ

مانند اخلاق خوب، و یادگیری دانش‌ها و مهارت‌ها و فنون (هنرهای) سودمند، و دوری از فرومایگان و نزدیک شدن به شایستگان، و توجه (اهمیت دادن) به ورزش، و مطالعه کتاب‌ها، و احترام نهادن به قانون، و صرفه‌جویی در مصرف آب و برق، و خوب غذا خوردن و صفت‌ها و کارهای دیگر

وَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ نَرَى «لِقْمَانَ الْحَكِيمِ» يُقَدِّمُ لِابْنِهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةً، وَ هَذَا مَوْجِجٌ تَرْبَوِيٌّ لِيَهْتَدِيَ بِهِ كُلُّ الشَّبَابِ. فَقَدْ جَاءَ فِي الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ:

و در قرآن کریم، لقمان حکیم را می‌بینیم که پندهایی ارزشمند به پسرش تقدیم می‌کند، و این نمونه‌ای تربیتی است تا همه جوانان به وسیله آن، هدایت شوند. در قرآن کریم آمده است:

﴿ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ * وَ لَا تَصْعَرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ * وَ اقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِذْ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴾ لقمان: ۱۷-۱۹

پسرکم، نماز را برپای دار و به کار پسندیده فرمان بده و از کار زشت بازدار، و بر آنچه که از مصیبت به تو رسیده، شکبیا باش (بر آسیبی که بر تو وارد شده، صبر کن) زیرا آن از کارهای مهم است* و از مردم به غرور (با تکبر) روی برنگردان (رخ بر متاب) و در زمین با خودپسندی و شادمانه راه مرو، زیرا خداوند هیچ متکبر (خودپسند) و فخر فروشی را دوست نمی‌دارد* و در راه رفتن خود، میانه روی کن و صدایت را پایین بیاور، زیرا زشت‌ترین (بدترین) صداها بی‌گمان صدای خران است .

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَنْ يُحَافِظُ عَلَى الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا، فَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: -{ إِنَّ عَمُودَ الدِّينِ الصَّلَاةُ }-

قطعاً خداوند کسی را که مراقب نماز اول وقتش باشد، دوست دارد ، و پیامبر(ص) فرموده است :

" قطعاً ستون دین نماز است "

وَعَلَيْنَا أَنْ نَكُونَ مُشْتَاقِينَ إِلَى الْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ، وَ نَاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ صَابِرِينَ عَلَى الْمَشَاكِلِ وَ الشَّدَائِدِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الْأُمُورِ الْمُهْمَّةِ،
ما باید مشتاق کارهای درست، بازدارنده از زشتی، و بردبار بر دشواریها و سختیها باشیم؛ زیرا این از کارهای مهم است.

وَعَلَيْنَا أَنْ نَتَوَاضَعَ لِأَمَامِ أَسَاتِدَتِنَا وَ أصدقائِنَا وَ زَمَلَانِنَا وَ جيرانِنَا وَ أَقربائِنَا وَ كُلِّ مَنْ حَوْلَنَا؛
و بر ما لازم است در برابر استادانمان، دوستان، هم کلاسیها، همسایگان، خویشاوندان و هر که پیرامون ماست، فروتنی کنیم.

فَقَدْ قَالَ الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

«الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ، وَ لَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ».

امام کاظم (ع) فرموده است: «حکمت در قلب [انسان] فروتن ماندگار می‌شود و در دل [انسان] مغرور (خود بزرگ بین) ستم‌گر ماندگار نمی‌شود.»

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُعْجَبٍ بِنَفْسِهِ. بی‌گمان خداوند هیچ خودپسندی را دوست ندارد.

إِذَنْ عَلَيْنَا أَنْ لَا نَتَكَبَّرَ عَلَى الْآخَرِينَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُتَكَبِّرِينَ.

بنابراین ما باید خود را از دیگران بزرگ‌تر ندانیم (نباید به دیگران تکبر بورزیم)؛ زیرا خداوند خودبزرگ‌بینان را دوست نمی‌دارد.

وَعَلَيْنَا أَنْ لَا نَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ الْمُخَاطَبِ؛ فَقَدْ شَبَّهَ اللَّهُ كَلَامَ مَنْ يَرْفَعُ صَوْتَهُ دُونَ دَلِيلِ مَنْطِقِيٍّ بِصَوْتِ الْجِمَارِ.

و ما باید صدایمان را از صدای مخاطب بالاتر نبریم (ما نباید صدایمان را بالای صدای مخاطب ببریم)؛ که خداوند صدای کسی را که بدون دلیلی منطقی صدایش را بالا می‌برد، به صدای خر تشبیه کرده است.

☆ المَعَجَم ☆ برگرد

لِيَهْتَدِي: تا راهنمایی شود (ماضی): إِهْتَدَى	جَبَّار: ستمکار زورمند «صفت خدا به معنای توانمند»	إِدْنٌ: بنابراین إِسْتِهْلَاكٌ: مصرف کردن (إِسْتِهْلَاكٌ، يَسْتِهْلِكُ)
مُخْتَالٌ: خودپسند = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ مَرَحًا: شادمانه و با ناز و خودپسندی مَشِي: راه رفتن	حَمِيرٌ: خرها «مفرد: حِمَار» خَدٌّ: گونه شَبَّهَ: تشبیه کرد (مضارع: يُشَبِّهُه)	أَغْضُضٌ مِنْ صَوْتِكَ: صدایت را پایین بیاور (عَضَّ، يَعْضُ)
مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ: خودپسند ← إِعْجَابٌ بِالنَّفْسِ: خودپسندی مُنْكَرٌ: کار زشت و ناپسند ناهي، ناه: بازدارنده «جمع: ناهون، ناهين و نُهاة»	عَزَمَ الْأُمُورِ: کارهای مهم فَخُورٌ: فخر فروش # مُتَوَاضِعٌ فُنُونٌ: هنرها «مفرد: فَنٌّ» قِيَمٌ: ارزشمند لَ: بی گمان (حرف تأکید)	اِقْتِصَادٌ: صرفه جویی (اِقْتَصَدَ، يَقْتَصِدُ) اِقْصَدٌ: میانه روی کن (قَصَدَ، يَقْصِدُ) أَقِمُّ: برپای دار «أَقِمِ الصَّلَاةَ: نماز را برپای دار.» (أَقَامَ، يُقِيمُ) أَنْكَرٌ: زشت تر، زشت ترین = أَقْبَحُ
مَوْدَجٌ: نمونه «جمع: مَازِج» يُقَدِّمُ: تقدیم می کند، پیش می فرستد (ماضی قَدَّمَ)	لَا تَصْعُرُ خَدَّكَ: با تکبر رویت را برنگردان (مضارع: يُصْعِرُ) لَا تَمُشِ: راه نرو (ماضی: مَشَى / مضارع: يَمْشِي)	إِنَّه: باز دار ← (نَهَى، يَنْهَى) أَوْمَرُ: دستور بده «وَوَ + أَوْمَرُ = وَ أَمْرٌ» تَرْبَوِي: پرورشی، تربیتی تَعْمُرُ: عمر می کند، در اینجا یعنی ماندگار می شود (عَمَرَ، يَعْمُرُ)

📖 حول النَّصِّ برگرد

📌 عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید. ☑ ☒

۱- يَجِبُ أَنْ لَا تَرْفَعَ أَصْوَاتَنَا فَوْقَ صَوْتِ مَنْ نَتَكَلَّمُ مَعَهُ.

باید صداهایمان را بالاتر از صدای کسی که با او سخن می گوئیم نبریم. ☑

۲- عَلَيْنَا أَنْ نُحَافِظَ عَلَى آدَاءِ الصَّلَاةِ فِي وَقْتِهَا.

ما باید مراقب نماز در وقت خودش (نماز اول وقت) باشیم. ☑

۳- قَدَّمَ لِقِمَانَ الْحَكِيمِ لِإِنِّهِ مَوَاعِظَ قِيَمَةً.

لقمان حکیم به پسرش پندهایی ارزشمند تقدیم کرد. ☑

۴- لَا تَعْمُرُ الْحِكْمَةَ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ.

پند و حکمت در قلب انسان فروتن ماندگار نمی شود. ☒

۵- الْإِعْجَابُ بِالنَّفْسِ عَمَلٌ مَقْبُولٌ.

خودپسندی، کاری پسندیده است. ☒

هـِ اعْلَمُوا هـِ برگرد

اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ اسْمُ الْمَكَانِ

اسم تفضیل مفهوم برتری دارد و بر وزن «أَفْعَل» است؛

اسم تفضیل معادل «صفت برتر» و «صفت برترین» در زبان فارسی است؛ مثال:
 گبیر: بزرگ أَكْبَرُ: بزرگ‌تر، بزرگ‌ترین حَسَن: خوب أَحْسَن: خوب‌تر، خوب‌ترین

آسیا أَكْبَرُ مِنْ أوروپَا .
 آسیا أَكْبَرُ قَارَاتِ الْعَالَمِ .
 آسیا أَكْبَرُ قَارَةَ فِي الْعَالَمِ .
 آسیا بزرگ‌تر از اروپا است .
 آسیا بزرگ‌ترین قاره‌های جهان است .
 آسیا بزرگ‌ترین قاره در جهان است .

جَبَلٌ دَمَاوَنَدٌ أَعْلَى مِنْ جَبَلِ دِنَا .
 جَبَلٌ دَمَاوَنَدٌ أَعْلَى جِبَالِ إِيْرَانِ .
 جَبَلٌ دَمَاوَنَدٌ أَعْلَى جَبَلٍ فِي إِيْرَانِ .
 کوه دماوند بلندتر از کوه دناست .
 کوه دماوند بلندترین کوه‌های ایران است .
 کوه دماوند بلندترین کوه در ایران است .

أَكْبَرُ الْعَيْبِ، أَنْ تَعَيْبَ مَا فِيكَ مِثْلَهُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بزرگ‌ترین عیب آن است که [از کسی] عیبی بگیری که مانند آن در خودت هست.

گاهی وزن اسم تفضیل به این شکل‌ها می‌آید:

أَعْلَى: بلندتر، بلندترین أَعْلَى: گران‌تر، گران‌ترین
 أَحَبُّ: محبوب‌تر، محبوب‌ترین أَقَلُّ: کمتر، کمترین

مؤنث اسم تفضیل بر وزن «فُعَلَى» می‌آید؛ مثال:

فَاطِمَةُ الْكُبْرَى: فاطمه بزرگ‌تر زَيْنَبُ الصُّغْرَى: زینب کوچک‌تر

«اسم تفضیل» در حالت مقایسه بین دو اسم مؤنث معمولاً بر همان وزن «أَفْعَل» می‌آید؛ مثال:
 فاطمه أَكْبَرُ مِنْ زَيْنَبِ .

غالباً جمع اسم تفضیل بر وزن «أَفَاعِل» است؛ مثال:

إِذَا مَلَكَ الْأَرَادِلُ هَلَكَ الْأَفَاضِلُ. (أَرَادِلٌ، جَمْعُ أَرْدَلٍ وَ أَفَاضِلٌ، جَمْعُ أَفْضَلٍ اسْت).
 اگرگاه بعد از اسم تفضیل همراه حرف جرّ «مِنْ» بیاید، (أَفْعَلُ مِنْ)، معنای «برتر» دارد؛ مثال:

هَذَا أَكْبَرُ مِنْ ذَاكَ .
 و هرگاه اسم تفضیل مضاف واقع شود، معنای «برترین» دارد؛ مثال:
 سُوْرَةُ الْبَقْرَةِ أَكْبَرُ سُوْرَةٍ فِي الْقُرْآنِ .
 سوره بقره بزرگ‌ترین سوره در قرآن است .
 این از آن بزرگ‌تر است .

که اِحْتَبَرْتَنَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ضَعِ خَطًّا تَحْتَ اسْمِ التَّفْضِيلِ.

۱. سُنِّلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ النَّاسَ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.

از پیامبر خدا ﷺ سوال شد: محبوب‌ترین مردم نزد خداوند کیست؟ فرمود: سودمندترین مردم به مردم است. ﴿اِحْتَبَرْتُ﴾

۲- أَحْسَنُ زِينَةِ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ^۱ مَعَ إِيمَانٍ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
بهترین زینت مرد، آرامش همراه با ایمان است. ﴿اِحْسَنُ﴾

۳- أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْحَلَالِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
برترین کارها، کسب [روزی] حلال است. ﴿اِفْضَلُ﴾
نکته: ﴿اِفْضَلُ﴾

﴿اسم تفضیل: أَفْعَلٌ + مِنْ (أَعْلَمٌ مِنْ: دانانتر از) / أَفْعَلٌ + اسم مجرور (أَعْلَمُ + النَّاسُ: دانانترین مردم)
﴿فعل: أَفْعَلٌ + اسم منصوب (-َ -َ يَنْ يَنْ اتِ) یا اسم مرفوع (-َ -َ انِ وَن) (أَعْلَمُ النَّاسُ: مردم را آگاه و با خبر کرد)
﴿فعل بعد از «مَنْ»، معمولاً به صورت فعل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.﴾

﴿اعْلَمُوا ۲﴾ خَيْرٌ وَ شَرٌّ تَفْضِيلِي

دو کلمه «خیر» و «شر» علاوه بر اینکه به معنای «خوبی» و «بدی» هستند، می‌توانند به معنای اسم تفضیل نیز بیابند؛ در این صورت، معمولاً بعد از آن حرف جرّ «مِنْ» است، یا به صورت «مُضَاف» می‌آید؛ مثال:

﴿خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلٌ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ. الْإِمَامُ الْهَادِي عَلَيْهِ السَّلَامُ

بهتر از خوبی انجام دهنده‌اش است و زیباتر از زیبا گوینده‌اش می‌باشد.

﴿شَرُّ النَّاسِ مَنْ لَا يَعْتَقِدُ الْأَمَانَةَ وَ لَا يَجْتَنِبُ الْخِيَانَةَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بدترین مردم کسی است که پایبند به امانت نباشد و از خیانت دوری نکند.

﴿خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بهترین کارها میانه‌ترین آنهاست.

﴿حَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ. به سوی بهترین کار بشتاب.

﴿اعْلَمُوا ۳﴾ اسم مکان

اسم مکان بر مکان دلالت دارد و بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ مثال:

مَلْعَبٌ: ورزشگاه مَطْعَمٌ: رستوران مَصْنَعٌ: کارخانه مَطْبُخٌ: آشپزخانه

مَوْقِفٌ: ایستگاه مَنَزِلٌ: خانه مَكْتَبَةٌ: کتابخانه مَطْبَعَةٌ: چاپخانه

﴿جمع اسم مکان بر وزن «مَفَاعِل» است؛ مانند مَدَارِس، مَلَاعِب، مَطَاعِم و مَنَازِل.﴾

۱- الرَّجُلُ: انسان، مرد ۲- السَّكِينَةُ: آرامش ۳- حَيٌّ: بشتاب ۴- در کل برای تشخیص نوع اسم، به شکل مفردشان نگاه می‌کنیم؛

اماکن ← امکان: «مفردها مکان»، اسم مکان است.

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ النَّالِيَةَ.

- ۱- ﴿... رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ﴾ الْمُؤْمِنُونَ: ۱۰۹
 ﴿... پروردگارا، ما ایمان آوردیم پس ما را بیامرز و به ما رحم کن که تو بهترین رحم‌کنندگان، (ترجمه انصاریان)
- ۲- ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾ الْقَدَر: ۳ ﴿شَبَّ قَدْرٍ مِنْ هَذَا مَهْ بَهْتَرٍ﴾ (الهی قمشاه‌ای)
- ۳- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينِ^۱. ﴿بَدْتَرِينَ مَرْدَمٍ كَسَى كَيْفَ دَارَى دُورًا﴾ (بدترین مردم شخص دورو است).
- ۴- خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى^۲ إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ. رسول الله ﷺ
 ﴿بِهْتَرِينَ دُورًا﴾ (برادران شما) کسی است که عیب‌هایتان را به شما هدیه کند.
- ۵- مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ.^۳ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 ﴿هَرَّ كَسَّ شَهْوَتِهِ بِرِجْلِ عَقْلِهِ﴾ (هر کس شهوتش بر عقلش غلبه کند، او بدتر از چارپایان است).
 انواع مَنْ :
- ۱- مَنْ مَوْصُولٌ : به معنی ((کسی که)) که برای ربط دو عبارت استفاده می‌شود.
 ﴿خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عُيُوبَكُمْ﴾ رسول الله ﷺ
- ۲- مَنْ اسْتِفْهَامٌ : به معنی ((چه کسی)) برای پرسش استفاده می‌شود و در اول جمله و بر سر یک عبارت می‌آید. ﴿مَنْ هُوَ؟﴾
- ۳- مَنْ شَرْطِيَّةٌ : به معنی ((هرکس)) در جملات شرطیه استفاده می‌شود؛ اول جمله، بر سر فعل واقع می‌شود و نیاز به جواب شرط دارد.
 ﴿مَنْ غَلَبَتْ شَهْوَتُهُ عَقْلَهُ فَهُوَ شَرٌّ مِنَ الْبَهَائِمِ﴾
- ﴿مَنْ﴾ : حرف جرّ است و به معنای ((از)) که بر سر اسم و ضمیر متصل می‌آید.
 ﴿هُوَ أَحْسَنُ مِنْهَا﴾ / ﴿أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ الْكَسْبُ مِنَ الْخَلَالِ﴾

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۳): تَرْجِمِ الْأَيْتِينَ وَالْعِبَارَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْمَكَانِ وَاسْمَ التَّفْضِيلِ.

- ۱- ﴿وَ جَادِلْهُمْ^۴ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ^۵ عَنْ سَبِيلِهِ...﴾ النَّحْلُ: ۱۲۵
 ﴿و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است مجادله نمای (بحث کن). در حقیقت (قطعاً، که)، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است. (ترجمه فولادوند) أَحْسَنُ: اسم تفضیل / أَعْلَمُ: اسم تفضیل
- ۲- ﴿وَالْآخِرَةُ^۶ خَيْرٌ وَأَبْقَى^۷﴾ الْأَعْلَى: ۱۷
 با آنکه [جهان] آخرت نیکوتر و پایدارتر است. (ترجمه فولادوند) خَيْرٌ: اسم تفضیل / أَبْقَى: اسم تفضیل
- ۳- كَانَتْ مَكْتَبَةً «جندی سابور»* في خوزستان أكبر مَكْتَبَةٍ فِي الْعَالَمِ الْقَدِيمِ.
 ﴿کتابخانه جندی شاپور در خوزستان، بزرگ‌ترین کتابخانه در دنیای قدیم بود.﴾

^۱ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: «مَنْ شَرُّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهِينِ» در روز قیامت بدترین مردم نزد خداوند عزّ وجلّ کسی است که دورو است، و خود این دلالت بر این است: کسی که شرّ وجودش را می‌گیرد، منافق می‌شود.

^۲ أَهْدَى: هدیه کرد بعد از «مَنْ» به شکل مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

^۳ غَلَبَتْ: چیره شد / بَهِيمَةٌ، ج بهائم: چهار پایان اعم از ستوران خشکی یا آبی بجز درندگان و پرندگان، هر چیزی که صامت بوده و نتواند سخن گوید و یا نطق کند جَادِلٌ: بحث کن ضَلَّ: گمراه شد

^۴ آخِرٌ (وزن فاعل = اسم فاعل): انتها و مؤنثش آخِرَةٌ می‌شود. / آخِرٌ (وزن أفعال = اسم تفضیل): دیگر و مؤنثش، آخِرَى می‌شود.

** در سال ۲۵۰ پ.م کتابخانه گندی شاپور (یا جندی شاپور) در خوزستان که بزرگ‌ترین کتابخانه دنیای باستان به شمار آمده است بنیان نهاده شد. این دانشگاه بزرگ‌ترین مرکز آموزش و پژوهش پزشکی، فلسفه و ادبیات جهان کهن خوانده شده است. در این دانشگاه استادان ایرانی، هندی، یونانی و رومی تدریس می‌کردند.

جواز برگرد

فی سوق مشهد

◆ الزَّائِرَةُ الْعَرَبِيَّةُ (خانم زائر عرب)	◆ بَائِعُ الْمَلَابِسِ (فروشنده لباس‌ها)
◆ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . سلام عليكم	◆ عَلَيْكُمْ السَّلَامُ، مَرْحَبًا بِكَ . عليكم السلام. خوش آمدید .
◆ كَمْ سِعْرٌ هَذَا الْقَمِيصِ الرَّجَالِيِّ؟ ^۱ قیمت این پیراهن مردانه چند است؟	◆ سِتُونَ أَلْفَ تَومَانٍ . شصت هزار تومان .
◆ أُرِيدُ أَرْحَصَ مِنْ هَذَا. هَذِهِ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ. ارزان‌تر از این می‌خواهم. این قیمت‌ها گران است.	◆ عِنْدَنَا بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. تَفْضَلِي أَنْظُرِي. به قیمت پنجاه هزار تومان داریم. بفرما ببین .
◆ أَيُّ لَوْنٍ عِنْدَكُمْ؟ ^۲ چه رنگی دارید؟	◆ أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ وَ بَتَفْسَجِي. سفید و سیاه و آبی و قرمز و زرد و بنفش .
◆ بِكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ الْقَسَاتِينُ؟ این لباس‌ها(لباس‌های زنانه) چند تومان است؟	◆ تَبْدَأُ الْأَسْعَارُ مِنْ خَمْسَةِ وَ سَبْعِينَ أَلْفًا إِلَى خَمْسَةِ وَ ثَمَانِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. قیمت‌ها از هفتاد و پنج هزار شروع می‌شود تا هشتاد و پنج هزار تومان .
◆ الْأَسْعَارُ غَالِيَةٌ! قیمت‌ها گران است!	◆ سَيِّدَتِي، يَخْتَلِفُ السَّعْرُ حَسَبَ النُّوعِيَّاتِ ٤ . خانم، قیمت بر حسب جنس فرق دارد .
◆ بِكَمْ تَومَانٍ هَذِهِ السَّرَاوِيلُ؟ این شلوارها چند تومان است؟	◆ السَّرَاوَالُ الرَّجَالِيُّ بِتِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ، وَ السَّرَاوَالُ النِّسَائِيُّ بِخَمْسَةِ وَ تِسْعِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. شلوار مردانه نود هزار تومان و شلوار زنانه نود و پنج هزار تومان است.
◆ أُرِيدُ سَرَاوِيلَ أَفْضَلَ مِنْ هَذِهِ. شلوارهایی بهتر از این را می‌خواهم .	◆ ذَلِكَ مَتَجَرٌ زَمِيلِي، لَهُ سَرَاوِيلُ أَفْضَلُ. ^۶ آن مغازه همکار من است، شلوارهای بهتری دارد .
◆ فِي مَتَجَرِ زَمِيلِهِ ... در مغازه همکارش...	
◆ رَجَاءُ، أَعْطِنِي سَرَاوَالَ مِنْ هَذَا النُّوعِ وَ... كَمْ صَارَ الْمَبْلَغُ؟ لطفاً، شلوازی از این جنس به من بده و ... مبلغ چند شد؟	◆ صَارَ الْمَبْلَغُ مِئَتَيْنِ وَ ثَلَاثِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. مبلغ دویست و سی هزار تومان شد . ◆ أَعْطِنِي بَعْدَ التَّخْفِيفِ مِئَتَيْنِ وَ عِشْرِينَ أَلْفًا . ^۷ بعد تخفیف، به من دویست و بیست هزار بده .

نکته: أَفْضَلُ: اسم تفضیل است. / أَبْيَضٌ وَ أَسْوَدٌ وَ أَزْرَقٌ وَ أَحْمَرٌ وَ أَصْفَرٌ: چون بر رنگ دلالت می‌کنند، اسم تفضیل نیستند.

^۱ سِعْرٌ، قِیمَة، مِّن: قِیمَت / «جمع: أَسْعَارُ»

^۲ بهتر بود می‌آمد: عِنْدَنَا قَمِيصٌ بِسِعْرِ خَمْسِينَ أَلْفَ تَومَانٍ. پیراهنی به قیمت پنجاه هزار تومان داریم.

^۳ لون: رنگی / ألوان: رنگ‌هایی

^۴ نَوْعِيَّة: جنس

^۵ مَتَجَرٌ وَ مَحَلٌّ به معنی مغازه است(بر وزن مَفْعَل، اسم مکان هستند)؛ دُكَّانٌ (ج: دَكَائِين) ریشه در زبان فارسی دارد ولی در زبان عربی به کار می‌رود. نکته: کلماتی مانند «دکان، بیت، عالم، قاعة» اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن اسم مکان نیستند.

^۶ زَمِيلٌ همکار

^۷ تَخْفِيفٌ: تخفیف

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

- ۱- الْمُسْتَبِدُّ الَّذِي لَا يَرَى لِأَحَدٍ عَلَيْهِ حَقًّا: جَبَّارٌ
زورگویی که برای هیچ کس حقی بر گردن خود نمی بیند : زورگو
- ۲- الْإِنْسَانُ الَّذِي يَفْتَخِرُ بِنَفْسِهِ كَثِيرًا: مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ ، مُخْتَالٌ
انسانی که به خودش زیاد می بالد : خودپسند
- ۳- حَيَوَانٌ يُسْتَخْدَمُ لِلْحَمْلِ وَ الرُّكُوبِ: حِمَارٌ
حیوانی که برای باربری و سوار شدن به کار گرفته می شود: خر
- ۴- الْعَمَلُ السَّيِّئُ وَ الْقَبِيحُ: مُنْكَرٌ
(کار بد و زشت : کار زشت)
- ۵- عُضْوٌ فِي الْوَجْهِ: خَدٌ
(اندامی در چهره : گونه)

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ وَ مَيِّزْ تَرْجَمَتَهَا. (نوع: الماضي، المضارع، الأمر)

أَرَادَ قَنْبَرٌ أَنْ يَسْبَّ الَّذِي كَانَ سَبَّهُ؛ فَقَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ:
مَهَلًا يَا قَنْبَرُ، دَعِ شَأْمَكَ مُهَانًا تُرْضِ الرَّحْمَنَ وَ تُسَخِّطِ الشَّيْطَانَ وَ تُعَاقِبُ عَدُوَّكَ، ... مَا أَرْضَى الْمُؤْمِنَ رَبَّهُ
مِثْلَ الْحِلْمِ، وَ لَا أَسَخَطَ الشَّيْطَانَ مِثْلَ الصَّمْتِ، وَ لَا عُوقِبَ الْأَحْمَقُ مِثْلَ السُّكُوتِ عَنْهُ.^۱
رُبَّ سَكُوتٍ أَبْلَغُ مِنَ الْكَلَامِ (مِنَ الْأَمْثَالِ الْعَرَبِيَّةِ)

قنبر خواست به کسی که به او ناسزا گفته بود، دشنام دهد، پس امام علی علیه السلام به او فرمودند:
ای قنبر آرام باش، دشنامگویی خود را خوار رها کن تا [خدای] بخشاینده را خشنود و اهریمن را
خشمگین کنی و دشمنت را کیفر داده باشی. مؤمن پروردگارش را با [چیزی] مانند بردباری خشنود و
اهریمن را با [چیزی] همانند خاموشی خشمگین نکرد و نادان با [چیزی] همانند دم فرو بستن در
برابرش کیفر نشد.

چه بسا سکوتی (دم فرو بستنی) که از سخن گفتن رساتر باشد(است).

أَرَادَ (خواست) : فعل ماضی / يَسْبُّ (دشنام دهد) : فعل مضارع / قَالَ (فرمودند): فعل ماضی / دَعِ (رها کن) : فعل امر / مَا أَرْضَى (خشنود نکرد) : فعل ماضی / أَسَخَطَ (خشمگین کرد) : فعل ماضی

^۸ مَيِّزٌ : جدا و سوا کن

^۹ قَنْبَرٌ : از اصحاب خاص، غلام و دربان (حاجب) حضرت علی(ع) بود. او همچنین دربان امام حسن مجتبی(ع) بود. شیخ طوسی، او را در شمار اصحاب امام علی(ع) یاد می کند.

^{۱۰} «لا» در دو فعل «لَا أَسَخَطُ وَ لَا عُوقِبَ» لای نفی است. هرگاه فعل ماضی منفی به «ما» (ماأرضى) آمده باشد، لازم است فعل های ماضی بعد از آن با "لا" منفی شود .

مهانا: حال/ لا عُوقِبَ: فعل ماضی منفی، مجهول/ رُبَّ: حرف جرّ، سکوت: مجرور به حرف جرّ، مبتدا، أَبْلَغُ: خبر، مِنَ الْكَلَامِ: جار و مجرور

الْتَمَرِينَ الثَّلَاثُ: تَرْجِمُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيْنَ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ. خصال الصدوق، ص ۳۰، ح ۱۰۶ (الْمَبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)
 خوش خویی نیمی از دین است.
 حُسْنُ: مبتدا، نِصْفُ: خبر

۲- مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ.
 هر کس خلق و خوی اش بد باشد (بد شود)، خودش را عذاب می دهد.
 خُلُقُ: فاعل، نَفْسُ: مفعول

۳- اللَّهُمَّ كَمَا حَسَّنْتَ خُلُقِي، فَحَسِّنْ خُلُقِي.
 خدوندا، همانطور که آفرینش مرا نیکو گردانیدی، اخلاقم را [نیز] نیکو گردان.
 فِعْلُ الْأَمْرِ: حَسَّنَ، الْفِعْلُ الْمَاضِي: حَسَّنْتَ

۴- أَيْسَ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنْ الْخُلُقِ الْحَسَنِ. (اسْمُ التَّفْضِيلِ وَالْجَارُ وَالْمَجْرُورُ)
 در ترازوی اعمال چیزی سنگین تر از خوی نیک (خوش اخلاقی) نیست.
 أَثْقَلَ: اسم تفضیل، مِنْ الْخُلُقِ: جار و مجرور

الْتَمَرِينَ الرَّابِعُ: تَرْجِمُ مَا يَلِي ، ثُمَّ عَيْنَ اسْمِ الْمَكَائِ، وَ اسْمِ التَّفْضِيلِ. ۱

- ۱- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ الشُّعْرَاءُ: ۲۸ پروردگار مشرق و مغرب / الْمَشْرِقِ، الْمَغْرِبُ: اسم مکان
 ۲- ﴿مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ الْأَسْرَاءُ: ۱ از مسجد الحرام / الْمَسْجِدُ: اسم مکان
 ۳- يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ: ای شنواترین شنوندگان / أَسْمَعَ: اسم تفضیل
 ۴- يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ: ای بهترین آفرینندگان / أَحْسَنَ: اسم تفضیل
 ۵- يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ: ۱۱ ای رحم کننده ترین رحم کنندگان / أَرْحَمَ: اسم تفضیل

۱۱ ساء: بد شد

۱۲ عَذَّبَ: عذاب داد

۱۳ حَسَّنْتَ: نیکو گردانیدی

۱۴ الْمِيزَانُ: ترازو (ترازوی اعمال)

۱۵ ما يَلِي: آنچه می آید

۱۶ أَلْسَامِعِينَ / الْخَالِقِينَ / الرَّاحِمِينَ: اسم فاعل

الْتَّمْرِينِ الْخَامِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ وَالْمَصَادِرَ التَّالِيَةَ.

۱

۷

الْمَصَدَّر	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْمَاضِي
إِحْسَانٌ: نیکی کردن	أَحْسِنْ: نیکی کن	يُحْسِنُ: نیکی می کند	قَدْ أَحْسَنَ: نیکی کرده است
إِقْتِرَابٌ: نزدیک شدن	لَا تَقْتَرِبُوا: نزدیک نشوید	يَقْتَرِبُونَ: نزدیک می شوند	إِقْتَرَبَ: نزدیک شد
إِنْكَسَارٌ: شکسته شدن	لَا تَنْكَسِرْ: شکسته نشو	سَيَنْكَسِرُ: شکسته خواهد شد	إِنْكَسَرَ: شکسته شد
إِسْتِغْفَارٌ: آمرزش خواستن	اسْتَغْفِرْ: آمرزش بخواه	يَسْتَغْفِرُ: آمرزش می خواهد	اسْتَغْفَرَ: آمرزش خواست
مُسَافَرَةٌ: سفر کردن	لَا تُسَافِرْ: سفر نکن	لَا يُسَافِرُ: سفر نمی کند	مَا سَافَرْتُ: سفر نکردم
تَعَلَّمَ: یاد گرفتن	تَعَلَّمْ: یاد بگیر	يَتَعَلَّمَانِ: یاد می گیرند	تَعَلَّمَ: یاد گرفت
تَبَادُلٌ: عوض کردن	لَا تَتَبَادَلُوا: عوض نکنید	تَتَبَادَلُونَ: عوض می کنید	تَبَادَلْتُمْ: عوض کردید
تَعْلِيمٌ: آموزش دادن	عَلِّمْ: آموزش بده	سَوْفَ يُعَلِّمُ: آموزش خواهد داد	قَدْ عَلَّمَ: آموزش داده است

الْتَّمْرِينِ السَّادِسُ: عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الْمُلَوَّنَةِ.

۱- ﴿ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ﴾ الفتح: ۲۶
سَكِينَةٌ: مفعول / رَسُولٍ: مجرور به حرف جر
خداوند آرامش خود را بر فرستاده اش و بر مؤمنان فرود آورد (نازل کرد).

۲- ﴿ لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا ﴾ البقرة: ۲۸۶
اللَّهُ: فاعل / نَفْسًا: مفعول

خداوند به هر کس فقط به اندازه توانایی اش تکلیف می کند.

۳- ﴿ أَعْبَدُ النَّاسَ، مَنْ أَقَامَ الْقُرَائِضَ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَعْبَدُ: مبتدا / النَّاسَ: مضاف الیه

عابدترین مردم، کسی است که اعمال واجب را به پا دارد.

۴- ﴿ أَحَبُّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِبَادِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
أَحَبُّ: مبتدا / عِبَادِ: مضاف الیه / اللَّهِ: مجرور به حرف جر / أَنْفَعُ: خبر

محبوب ترین بندگان خدا نزد خداوند، سودمندترین آنها نسبت به بندگانش است.

۵- ﴿ عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صِدَاقَةِ الْجَاهِلِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
عَدَاوَةٌ: مبتدا / خَيْرٌ: خبر / صِدَاقَةٍ: مجرور به حرف جر

دشمنی عاقل (فرد خردمند) بهتر از دوستی نادان (فرد نادان) است.

^{۱۷} در سوال مصادر آورده شده، حال آنکه معنای یک مصدر خواسته شده است، بهتر بود معنای دو مصدر دیگر هم از دانش آموز خواسته می شد.

^{۱۸} أَقَامَ: برپا کرد

الْتَمْرِينَ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ.

- مفردها: مَوْدَجٌ مفردها: جَمَارٌ مفردها: تَعَلَّبٌ مفردها: ذَنْبٌ
 نمونه‌ها/ خران/ روباه‌ها/ گرگ‌ها
 حَمِيرٌ حَمِيرٌ تَعَلَّبٌ ذَنْبٌ
 همه حیوان هستند به جز مَوْدَج (نمونه‌ها)
- ۲- سِرْوَالٌ صَمْتٌ فُسْتَانٌ قَمِيصٌ
 شلوار/ سکوت/ پیراهن زنانه/ پیراهن
 صَمْتٌ فُسْتَانٌ قَمِيصٌ
- ۳- مُمْرِضَةٌ بَائِعَةٌ فَلَاحَةٌ قَيْمَةٌ
 پرستار/ فروشنده/ کشاورز/ ارزشمند
 قَيْمَةٌ فَلَاحَةٌ بَائِعَةٌ
- ۴- أَحْمَرٌ أَحْسَنٌ أَجْمَلٌ أَصْلَحٌ
 سرخ/ نیکوتر، نیکوترین/ زیباتر، زیباترین/ شایسته‌تر، شایسته‌ترین
 أَحْمَرٌ أَحْسَنٌ أَجْمَلٌ أَصْلَحٌ
 همه اسم تفضیل هستند به جز أَحْمَر (سرخ) که رنگ است.
- ۵- أَصْفَرٌ أَزْرَقٌ أَبْيَضٌ أَكْثَرٌ
 زرد/ آبی/ سفید/ بیش‌تر، بیش‌ترین
 أَكْثَرٌ أَبْيَضٌ أَزْرَقٌ
- ۶- حَدٌّ سِنٌّ لِسَانٌ مَرَحٌ
 گونه/ دندان/ زبان/ شادمانه و با ناز و خودپسندی
 مَرَحٌ لِسَانٌ سِنٌّ
- همه اعضای بدن هستند به جز مَرَح (شادمانه)

الْتَمْرِينَ الثَّامِنُ: صَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةٌ مُنَاسِبَةٌ.

- شلوارها / ماه‌ها / ایستگاه‌ها
 ۱- اِشْتَرَيْنَا وَ فَسَاتِنِ بِأَسْعَارٍ رَخِيصَةٍ فِي الْمَتَجَرِّ. سِرْوَالٍ / أَشْهُرًا / مَوَاقِفِ
 سِرْوَالٍ / چند شلوار و پیراهن با قیمت‌هایی ارزان در مغازه خریدیم.
 * فَسَاتِنِ (جمع مکسر است و مفردش: فُستان)
- گمراه شد/ بد شد / کامل کرد، انجام داد
 ۲- ذَهَبَ الْعَامِلُ إِلَى بَيْتِهِ بَعْدَمَا وَاجِبَاتِهِ بِدَقَّةٍ. ضَلَّ / سَاءَ / تَمَّ
 تَمَّ / کارگر بعد از اینکه وظایفش را با دقت انجام داد، به خانه‌اش رفت.
- عمر کردیم / ابرمغان کردیم، هدیه دادیم / چیره شدیم
 ۳- إِنَّا هَدِيَّةً لِرَمِيلِنَا الْفَائِزِ فِي الْمُسَابَقَةِ. عَمَرْنَا / أَهْدَيْنَا / غَلَبْنَا
 أَهْدَيْنَا / بی‌گمان ما هدیه‌ای به دوستان برنده‌یمان دادیم.
- تربیتی / نمونه / سوارگان
 ۴- وَالِدِي يَشْتَغَلُ فِي مُؤَسَّسَةٍ تَقَافِيَّةٍ. تَرْبَوِيَّةٍ / مَوْدَجٍ / رُكُوبٍ
 تَرْبَوِيَّةٍ / پدرم در مؤسسه تربیتی_فرهنگی به کار مشغول شد.
- سرزنش کننده / جنس / قیمت‌ها
 ۵- يَا زَمِيلِي، دَعْ لَكَ حَقِيرًا لِرِضَا اللَّهِ. شَاتِمٍ / نَوْعِيَّةٍ / أَسْعَارٍ
 شَاتِمٍ / ای دوست من، برای رضای خدا سرزنش کننده‌ات را در حالی که کوچک است، رها کن.
- کلید / چراغ / ترازو
 ۶- إِنَّ أَلَّ أَلَّةً لِمَعْرِفَةِ وَزْنِ الْأَشْيَاءِ. مِفْتَاحٍ / مِصْبَاحٍ / مِيزَانٍ
 مِيزَانٍ / بی‌گمان ترازو، وسیله‌ای برای شناخت وزن اشیاست.

* الْعَامِلُ: کارگر / الْفَائِزُ: برنده / الْوَالِدُ: پدر / شَاتِمٌ (سرزنش کننده) ← اسم فاعل هستند بر وزن الْفَاعِلِ
 * مَعْرِفَةٌ (جمع: مَعَارِفُ): مصدر است به معنای شناخت

بِالْبَحْثِ الْعِلْمِيِّ بِرِجْدٍ

■ اسْتَخْرِجْ خَمْسَةَ أَسْمَاءٍ تَفْضِيلٍ مِنْ دُعَاءِ الْإِفْتِتَاحِ.

دعای افتتاح

اللَّهُمَّ إِنِّي أَفْتَتِحُ الشَّاءَ بِحَمْدِكَ وَ أَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ مِنِّيكَ

خدایا من ستایش را به وسیله حمد تو می گشایم و تویی که به نعمت بخشی خود بندگان را به درستی واداری

وَ أَيْقَنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ

و یقین دارم که برستی تو مهربان‌ترین مهربانانی در جای گذشت و مهربانی

وَ أَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ

و سخت‌ترین کیفرکننده ای در جای شکنجه و انتقام

وَ أَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ ...

و بزرگترین جبارانی در جای بزرگی و عظمت ...

وَ أَعْطِنَا بِهِ فَوْقَ رَعْبَتِنَا، يَا خَيْرَ الْمَسْئُولِينَ وَ أَوْسَعَ الْمُعْطِينَ!

و به وسیله او بیش از آنچه ما خواهیم به ما بده، ای بهترین درخواست کنندگان و دست‌بازترین عطا کنندگان.

متن دعای افتتاح:

http://www.tebyan.net/Weblog/gh_mahdi/post.aspx?PostID=۲۶۹۴۸

^{۱۹} هدف از این تمرین تشویق دانش‌آموز به انجام فعالیت و تحقیق است. نمره این بخش را می‌توان در امتحان مستمر اول و دوم حساب کرد. انجام این بخش منوط به داشتن وقت است. اگر دبیری زمان کافی در اختیار نداشت، در انجام دادن و ندادن این قسمت از کتاب درسی مختار است.

^{۲۰} أَفْتَتِحُ: فعل مضارع به معنای «می‌گشایم» است.

^{۲۱} در کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی و آدرس اینترنتی مذکور «المسئولين» چاپ شده است. شکل صحیح نوشتاری در عربی به شکل «المسؤولين» است.

❁ بیشتر بدانیم ۳:

۱- تفاوت در حرکت، تفاوت در معنا

﴿خَلَقَ﴾: آفرینش، خلقت، ایجاد

﴿خُلِقَ﴾ مترادف (الْخُلُقُ) است: ج أَخْلَاقٌ: خوی، طبع؛ «سَيِّئُ الْخُلُقِ»: بد اخلاق؛ «سُوءُ الْخُلُقِ»: بد اخلاقی.

۲- تَسْمِيَةٌ از کلمه اسم گرفته شده است، برخی گویند اصل آن «سمو» است و همزه اول عوض از واو است و برخی نیز گویند ریشه‌اش به معنای «سمو» علامت است که واو به همزه قلب شده است.

۳- گاهی قَدْ حرفی است که اختصاص به فعل داده می‌شود، به شرط اینکه فعل متصرف، خبری، مثبت یا منفی مجرد از عامل جزم و نصب و سین و سوف باشد.



① قَدْ + فعل ماضی = تحقق (وقوع فعل بطور قطع) که فعل بصورت ماضی نقلی معنا می‌شود.

قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سُورَةِ الْحُجُرَاتِ أَرْبَعِ كِبَائِرٍ. خداوند بلند مرتبه در سوره حجرات چهار گناه کبیره را حرام ساخته است.

قَدْ زُوِدَ اللَّهُ الْخِفَافَ بِحَاسَةِ سَمْعٍ حَادَّةٍ. قطعاً خداوند خفاش را به حس تیز شنوایی مجهز کرده است.

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى (بی شک کسی که نفس خویش را بپالاید رستگار گردیده است).

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ (بی تردید مومنان رستگار شدند).

② قَدْ + ماضی = تقریب (متصل به زمان حال)

قَدْ قَامَتِ الصَّلَاةُ: نماز بر پا شده است



③ «قَدْ» + فعل مضارع = تقلیل (وقوع فعل به ندرت)

قَدْ يَصِدُقُ الْكَذُوبُ. فرد دروغگو گاهی راست می‌گوید. / دروغگو شاید راست بگوید.

قَدْ يَكُونُ بَيْنَ النَّاسِ مَنْ هُوَ أَحْسَنُ مِنَّا، گاهی میان مردم کسی هست که از ما بهتر است.

④ قَدْ + فعل مضارع = توقع (احتمال و انتظار وقوع فعل)

قَدْ يَقْدُمُ الْوَالِدُ اللَّيْلَةَ مِنَ الْحَجِّ. (ممکن است پدر، امشب از من بیاورد).

⑤ «قَدْ» + فعل مضارع = حرف تحقیق است و تأکیدی معنا می‌شود،

اگر فاعلش «الله -خدا» باشد: مثل: قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَأْدًا

بدون شک خداوند کسانی از شما را که پنهانی بیرون می‌روند، می‌شناسد.

ع- عَلَيْنَا: ما باید، بر ماست

﴿قرابت معنایی﴾:

- عَدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صِدَاقَةِ الْجَاهِلِ. امیر المؤمنین (ع)

اگر دانا بود خصم تو، بهتر / که با نادان شوی یار و برادر

- شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهِينِ.

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می‌کنند / چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

- خَيْرٌ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عَيْبَكُمْ. رسول الله (ص)

آن که عیب تو گفت، یار تو اوست / و آن که پوشیده داشت، مار تو اوست

نکته:

﴿هر کلمه‌ای که بر وزن أَفْعَلْ بیاید، اسم تفضیل نیست و ممکن است یکی از موارد زیر باشد:﴾

▪ صفت مشبّهة به معنی:

رنگ: أَرْزَقُ، زَرَقَاءُ: آبی - أَحْمَرُ، حَمْرَاءُ: سرخ - أَبْيَضُ، بَيْضَاءُ: سفید - أَسْوَدُ، سَوْدَاءُ: سیاه - أَصْفَرُ، صَفْرَاءُ: زرد، ...

عیب: أَحْمَقُ، حَمْمَاءُ: ابله و نادان - أَصَمُّ، صَمَاءُ: کر - أَعْمَى، عَمِيَاءُ: کور - أَبْكَمُ، بَكْمَاءُ: لال، أَعْوَجُ، عَوْجَاءُ: کج، أَخْرَسُ، خَرْسَاءُ: گنگ ...

حُسْن: اَزْهَر، زَهْرَاء: درخشان - أَحْوَر، حَوْرَاء: سفیدی چشم و سیاهی اش پر رنگ باشد. آهو چشم

▪ فعل ماضی باب افعال: أَحَبَّ: دوست داشت،

▪ متکلم وحده فعل مضارع: أَفْعَلُ: انجام می‌دهم

▪ اسم: اَرْتَب، اَرْبَع، اَحْمَد، اِصْبَح

▪ فعل تعجب (ما+ اَفْعَل + مفعول): ما اَجْمَلْ مازَنْدَرَانَ و طَبِيعَتَهَا! چه زیباست مازندران و طبیعتش!

▪ اسم تفضیل: اسمی که برتری را می‌رساند. یا برای مقایسه یا برای بیان ویژگی به کار می‌رود.

نداریم
فعلی من

اَفْعَلٍ مِنْ ، اَلْفَعْلَى ۱۰۰٪ اسم تفضیل است .

اَفْعَل (بدون ال ، بدون تنوین) + اسم (نقش مضاف الیه دارد)

عَلِيٌّ اَفْضَلُ التَّلَامِيذِ. (علی برترین دانش آموزان است.) // عَلِيٌّ اَفْضَلُ تَلْمِيذِ. (علی برترین دانش آموز است.)

فَاطِمَةُ اَفْضَلُ التَّلَامِيذَاتِ یا فَاطِمَةُ فَضْلِي التَّلَامِيذَاتِ. (فاطمه برترین دانش آموزان است.)

فَاطِمَةُ اَفْضَلُ تَلْمِيذَةٍ. یا فَاطِمَةُ فَضْلِي تَلْمِيذَةٍ. (فاطمه برترین دانش آموز است.)

وزن فَعْلَى عموماً در حالت صفت استفاده می‌شود و با موصوف مونث مطابقت دارد. جَاءَت زَيْنَبُ الْكُبْرَى .

▪ برای برتری دادن، عموماً از وزن اَفْعَل برای مذکر و مؤنث استفاده می‌شود.

شکل های دیگر وزن اَفْعَل:

اَقْل، اَشَدَّ، اَجَلَّ، اَهَمَّ، اَصْحَّ، اَدَقَّ، اَحَبَّ، اَخْصَّ، اَعَزَّ/ اَوْلَى، اَعْلَى، اَغْلَى، اَثَقَى، اَبْقَى، اَقْوَى، اَدْنَى اَغْنَى، اَزْكَى، اَقْصَى، اُخْفَى/

اَخْرَ (اَخْرَ بر وزن اَفْعَل)،

شکل های دیگر وزن فَعْلَى: اَوْلَى، اُخْرَى، عُظْمَى، دُنْيَا، عَلِيَا

نکته: اسم تفضیل بر وزن «اَفْعَى»، هرگاه به ضمیر مضاف شود، به شکل الف کشیده نوشته می‌شود. مثال: اَنْقَى+كَمْ+ اَنْقَاكَمْ

اِنَّ اَكْرَمَكَمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقَاكَمْ. گرامی‌ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست.

جمع

جمع سالم اَفْعَل، بر وزن «اَفْعَلُونَ، اَفْعَلِينَ» می‌آید؛ مانند اَقْدَمُونَ، اَجْوَدِينَ، اَعْلُونَ

جمع سالم فَعْلَى، بر وزن «فَعْلَيَات» می‌آید؛ مانند فَضْلَيَات، اُخْرِيَات، كُبْرِيَات

جمع مکسر، غالباً بر وزن اَفَاعِل می‌آید؛ مانند:

اُرْدُل: اَرَادِل - اَفْضَل: اَفَاضِل - اَكْبَر: اَكَابِر - اَعْظَم: اَعَاظِم - اَصْغَر: اَصَاغِر

نکته: هر کلمه‌ای که بر وزن اَفَاعِل است، اسم تفضیل نیست؛ مانند: اَصَابِع: مفرده اِصْبَع (انگشت) اسم تفضیل نیست.

اسم های جمع مکسر را باید به شکل مفردش نگاه کرد، بعد نوع اسم آن را تشخیص داد.

خیر و شرّ و جمعشان، اَخِيَار، خِيَار - اَشْرَار

نوع اسمشان، در جمله بر اساس ترجمه تشخیص داده می‌شود:

۱) اسم؛ معنی خوب (خوش، نیک) و بد:

صَبَاحُ الْخَيْرِ: بامداد خوش.

﴿وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللّٰهُ﴾ اَلْبَقَرَة: ۱۹۷ و آنچه را از کار نیک انجام دهید، خدا آن را می‌داند.

۲) مصدر؛ معنی خوبی و بدی:

﴿وَمَا تَنْفَعُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ بِهِ عَلِيمٌ﴾ اَلْبَقَرَة: ۲۷۳

و هر آنچه از خیر و خوبی انفاق کنید قطعاً خداوند نسبت به آن آگاه است.

۳) اسم تفضیل؛ به معنی بهتر، بهترین و بدتر، بدترین:

در صورت سَوَم (خیر و شر) اسم تفضیل است و در اصل «اَخِيَر و اَشْر» بوده است که به علت کثرت استعمال، همزه از اول آن

حذف شده است.

خِيَارُ النَّاسِ: بهترین مردم

وَلِلْآخِرَةِ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْاَوَّلَى. قطعاً آخرت برای تو از دنیا بهتر است.

خَيْرُ الْأُمُورِ اَوْسَطُهَا: بهترین کارها، میانه‌ترین آنهاست.

شَرُّ النَّاسِ ذُو الْوَجْهَيْنِ. بدترین مردم انسان دو رو است.

خیر در «لا خَيْرَ» و «الخَيْر» ۱۰۰٪ اسم تفضیل نیست.

اسم مکان بر مکان وقوع فعل دلالت دارد .

ثلاثی مجرد: بیشتر بر وزن مَفْعَل و گاهی بر وزن مَفْعِل و مَفْعَلَة است؛ در ضمن جمع اسم مکان بر وزن «

مفاعِل است؛ مثال :

مفاعل (مفرده: مَفْعَل)

مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَصَارِف (مَصْرَف: بانک)؛ مَشَاهِد (مَشْهَد: صحنه)؛ مَحَاضِر (مَحْضَر: پیشگاه، جای حاضر شدن و شهادت دادن)؛ مَظَاهِر (مَظْهَر: چشم انداز، جای آشکار شدن)؛ مَنَاظِر (مَنْظَر: چشم انداز)؛ مَتَاجِر (مَتَجَر: مغازه)؛ مَلْعَب (مَلْعَب: ورزشگاه)؛ مَطَاعِم (مَطْعَم: رستوران)؛ مَسَاكِن (مَسْكَن: خانه)؛ مَخَازِن (مَخْرَن: انبار)؛ مَنَابِع (مَنْبَع: چشمه آب، منبع)؛ مَصَانِع (مَصْنَع: کارخانه، انبار آب)؛ مَطَابِخ (مَطْبَخ: آشپزخانه)؛ مَعَالِم (مَعْلَم: علامت، نشان)؛ مَقَاتِل (مَقْتَل: جای کشتن، گنجگاه)؛ مَصَادِر (مَصْدَر: جای صدور)؛ مَشَارِب (مَشْرَب: آبشخور، سقاخانه)؛ مَقَاعِد (مَقْعَد: نشیمنگاه، صندلی)؛ مَنَافِذ (مَنْفَذ: جای نفوذ، روزنه)؛ مَخَارِج (مَخْرَج: مکان خروج)؛ مَدَاخِل (مَدْخَل: مکان ورود)؛ مَلَجَأ (مَلْجَأ: پناهگاه)

مفاعل (مفرده: مَفْعِل)

مَنَازِل (مَنْزِل: خانه، برج)؛ مَحَامِل (مَحْمِل: کجاوه)؛ مَحَافِل (مَحْفِل: گرد همایی)؛ مَجَالِس (مَجْلِس: مَجْلِس)؛ مَوَاقِف (مَوْقِف: ایستگاه)؛ مَنَازِل (مَنْزِل)؛ مَوَاطِن (مَوْطِن: میهن، وطن)؛ مَعَادِن (مَعْدِن: جای اصلی و مرکزی هر چیزی)؛ مَرَاجِع (مَرَجِع: جای برگشت)؛ مَنَاصِب (مَنْصِب: مقام).

مفاعل (مفرده: مَفْعَلَة)

مَدَارِس (مَدْرَسَة)؛ مَكَاتِب (مَكْتَبَة: کتابخانه)؛ مَطَابِخ (مَطْبَعَة: چاپخانه)؛ مَقَابِر (مَقْبَرَة: آرامگاه، گور)؛ مَزَارِع (مَزْرَعَة: کشتزار)؛ مَحَاكِم (مَحْكَمَة: دادگاه)؛ مَحَابِس (مَحْبَسَة: بازداشتگاه، زندان)

شکل‌های دیگر وزن اسم مکان:

مَفِيل (مَفِيت، مَسِير، مَضِيق)، مَفَال (مَطَار، مَنَام، مَجَال؛ مَقَام؛ مَدَار؛ مَزَار؛ مَكَان؛ مَعَاد)، مَقَل (مَمَر؛ مَقَر؛ مَقَر؛ مَحَل)، مَفْعَى (مَرْمَى، مَجْرَى، مَأْوَى، مَنَجَى، مَثْوَى، مَرَعَى)

ثلاثی مزید بر وزن اسم مفعول مزید است در معنای مکان

(اسم مکان از ثلاثی مزید از فعل مضارع ساخته می‌شود، به این شکل که به جای حرف مضارع (أَ تَ بَ نَ) میم مضموم (مُ) و عین الفعل را فتحه می‌دهیم)؛ مانند:

مُسْتَشْفَى (بیمارستان)، مُسْتَوْصَف (درمانگاه)، مُخْتَبَر (آزمایشگاه)، مُتَحَف (موزه)، مُطْعَم (رستوران)، مَسْتَنْقَع (مرداب)؛ مَدْخَل، مُخْرَج، مُصَلَّى، مُنْتَهَى، مُجْتَمَع و مُسْتَقَر

◆ نکات:

برای تشخیص نوع اسم‌های جمع به شکل مفرد آن نگاه می‌کنیم؛ اول وزن بعد بر اساس معنی نوع اسم را

تشخیص می‌دهیم:

مَسَائِل (مَسْأَلَة)؛ مَطَالِب (مَطْلَب)؛ مَحَامِد (مَحْمَدَة)؛ مَكَارِم (مَكْرَمَة)؛ مَشَاكِل (مُشْكِلَة)؛ مَوَاعِظ (مَوْعِظَة)، مَعَارِف (مَعْرِفَة)؛ مَذَاهِب (مَذْهَب)؛ مَنَاطِق (مَنْطَقَة)؛ مَلَائِس (مَلْبَس)؛ مَعَايِب (مَعَاب)؛ مَحَارِم (مَحْرَمَة)؛ مَصَائِب (مُصِيبَة) اسم مکان نیستند.

کلماتی مانند «سوق، بَیت، دار، شارع، عالم، قاعة، مدینه، كهف، جامعَة و...» مکان را می‌رسانند ولی مشتق از نوع اسم مکان نیستند؛ چون بر وزن‌های خوانده شده نمی‌باشند .

دقت در وزن و حرکات:

مَزَارِع [جمع مَزْرَعَة]: کشتزارها (اسم مکان) ولی مَزَارِع: کشاورز (اسم فاعل)

وزن مشابه

مِنْشَفَةٌ: حوله؛ مِّنْصَدَةٌ: میز؛ مَلْفٌ: پرونده؛ المِصْفِي (مفردة: المِصْفَاة): صافی‌ها و پالانه‌ها به قول کتاب پالایشگاه‌ها؛ مِشْكَاة: چراغدان؛ مِصْبَاح: چراغ بر وزن مِفْعَلَةٌ و مِفْعَل و مِفْعَال هستند؛ نه مَفْعَل و ... پس اسم مکان نیستند. مَحْمَدَةٌ: ستایش، مَرَحْمَةٌ: مهربانی و مَقَال: گفتار مصدرند؛ و اسم مکان نیستند.

برای تشخیص نوع اسم بعد از وزن، معنا اهمیت دارد:

مَكْتَبٌ: آیین؛ مَكْتَبٌ: کتابخانه (اسم مکان)، نوشتن (مصدر)؛

مَغْرِبٌ: زمان غروب (اسم زمان)؛ مَغْرِبٌ: مکان غروب (اسم مکان)

مَوْعِدٌ: وقت (اسم زمان)؛ مَوْعِدٌ: مکان وعده (اسم مکان)

مَلْعَبٌ: ورزشگاه (اسم مکان)؛ مَلْعَبٌ: بازی کردن (مصدر)

مَقْتَلٌ: کشتن (مصدر)، مَقْتَلٌ: قتلگاه (اسم مکان)

مُحَافَظَةٌ: نگهداری (مصدر)؛ مُحَافَظَةٌ: استان؛ مُحَافَظَةٌ: نگهداری شده (اسم مفعول)

مَنَاسِكٌ (مَنَسَكٌ): قربانگاه (اسم مکان)؛ مَنَاسِكٌ: روش عبادت، خود عبادت، قربانی کردن (مصدر)

الدرس الثاني برگرد

۲

صِنَاعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ ۲

صنعت تلمیع در ادبیات فارسی

« جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ » رسول الله ﷺ

زیبایی انسان، شیوایی گفتار اوست.

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لَعَةُ الْقُرْآنِ وَ الْأَحَادِيثِ وَ الْأَدْعِيَةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعْرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ وَ أَنْشَدَ بَعْضُهُمْ آيَاتًا مَمْرُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ وَ سَمَّوْهَا بِالْمَلْمَعِ؛

قطعا زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست و شاعران ایرانی از آن استفاده کرده‌اند و برخی از آنها ابیاتی آمیخته به عربی سروده‌اند و آن را مُلَمَع نامیده‌اند؛

لَكَثِيرٍ مِنَ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمَّعَاتٌ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشَّيرَازِيِّ وَ سَعْدِيُّ الشَّيرَازِيِّ وَ جَلَالُ الدِّينِ الرَّومِيُّ الْمَعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ.

بسیاری از شاعران ایرانی مُلَمَّعاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

***مُلَمَّعُ حَافِظِ الشَّيرَازِيِّ لِسَانِ الْغَيْبِ (مُلَمَّعُ لِسَانِ الْغَيْبِ حَافِظِ شِيرَازِي)

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه إِي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَه

نامه‌ای با دل خونین برای محبوبم نوشتم "که من روزگار را از دوری تو همچون قیامت دیدم"

دارم من از فراقش در دیده صد علامت لَيْسَتْ دُمُوعُ عَيْنِي هُذِي لَنَا الْعَلَامَه؟

من ازدوری او صدها نشانه درچشم دارم، " آیا این اشک‌های چشمم، برای ما نشانه نیست؟ "

هر چند کازمودم از وی نبود سودم مَنْ جَرَّبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَه

هرچه که تجربه کردم، ازجانب او فایده ای به من نرسید " هرکس آزموده را بیازماید، پشیمان می‌شود."

پرسیدم از طیبی احوال دوست گفتا فِي بُعْدِهَا عَذَابٌ فِي قُرْبِهَا السَّلَامَه

ازطیبی درباره احوال محبوبم سوال کردم، گفت: " در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامت است "

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردهم وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلا مَلَامَه

گفتم اگر زیاد به دوست مشغول شوم مورد سرزنش واقع می‌شوم "به خدا سوگند، ما عشقی را بدون سرزنش ندیده‌ایم"

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأْسًا مِنَ الْكِرَامَه

حافظ مانند خواستار جامی به قیمت جان شیرین آمد، " تا از آن، جامی از کرامت بچشد "

۳۳ تلمیع: درخشان کردن/ مُلَمَّع: درخشان (گونه‌ای شعر که بخشی فارسی و بخشی زبانی دیگر است. این آرایه را تلمیع گویند.)

مفردده: فلاة **مُلَمَّعٌ سَعْدِيٌّ الشِّيرَازِيُّ** (مُلَمَّعٌ سَعْدِيٌّ شِيرَازِي)

سَلِّ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهْمِيمٌ فِي الْفَلَوَاتِ
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی
“از انبارهای آب درباره سوارانی که در بیابان ها تشنه و سرگردانند، بپرس... ” تو قدر و ارزش آب را چه می دانی، وقتی در کنار فرات هستی.

شَبْمٌ بِه رُوی تُو رُوزسْت و دِیدهام بَه تُو رُوشن
وَ اِنْ هَجَرْتُ سَوَاءٌ عَشِيَّةً (عشیه + ی) و عُدَاتِي (غدا + ی)
شَبْمٌ بِه دِیدن رُوی تُو مِثل رُوزاسْت و چِشم بَه دِیدن رُوی تُو رُوشن مِی شُود. " وَاگر از مَن جِدا یِگزینی (جِدا شُوی)، شَب و رُوزم بَرابَر مِی شُود "

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم
مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ اِنَّكَ اَتِي
گرچه مدت زیادی انتظار کشیدم، اما امیدم را از دست ندادم، " زمان گذشت و دلم میگوید قطعاً تو می آیی."
مَن اَدَمی بَه جِمالْت نَه دِیدم و نَه شَنِیدم
اگر گلی به حقیقت عَجین آب حیاتی
مَن اِنسانِی بَه زیبایی تُو نَه دِیده اَم و نَه شَنِیده اَم، اگر خَمیر اَفَرینش تُو از اَب و خاک (گِل) اسْت، در حقیقت اَغشته بَه اَب زَندگانی اسْت.
شَبانِ تِیرَه امیدم بَه صَبحِ رُوی تُو باشد
وَ قَدْ تَفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ (گاهی ممکن است) + مضارع
شَبهای تَارِیک مَن بَه امید دِیدن رُوی تُو صَبح مِی شُود، " وگاهی چِشمه زَندگی در تَارِیکی ها جِستجو مِی شُود "

فَكَمْ مُرَّرُ عَيْشِي وَ اَنْتَ حَامِلٌ شَهْدٍ
جواب تلخ بدیع است از آن دهان نباتی
چَه بسیار زَندگیم را تَلخ مِی کنی در حالی که تو حامل عسل هستی! اَزدهان شِیرین تُو جواب تَلخ شَنِیدن زیباست!

نَه پَنج رُوزَه عَمرسْت عَشقِ رُوی تُو ما را
وَ جَدْتُ رَائِحَةَ الْوُدِّ اِنْ شَمَمْتُ رُفَاتِي
عاشق رُوی تُو بَودن بَرای ما فِقط اِین پَنج رُوزَه عَمردنیا نِیست، " اگر خاک قَبْرَم (اسْتخوان پوسیده اَم) را بَبوی، بوی عَشق را مِی یابی "

وَ صَفْتُ كَلَّ مَلِيحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى
محماد تو چه گویم که ماورای صفاتی
هَر زیباروی بَه مَکی را و صف کردم هِمانطور که دوست داری و مِی پسندی " ستایش های تُو را چِگونه بَیان کنم که فراتر از وصف کردن هستی "

اَخَافُ مِنْكَ وَ اَرْجُو وَ اَسْتَعِيْثُ وَ اَدْنُو
که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی
" از تُو مِی ترسم و بَه تُو امید دارم و از تُو کمک مِی خواهم و بَه تُو نِزِیک مِی شُوم " که هم دامگه بلا هستی و هم کلید نجات و رهایی هستی.

اَجَبْتِي هَجْرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي
ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن
بَه دَلخواه و خواست دشمن، از چشم دوست افتادم و بی ارزش شدم، " یارانم از مَن جِدا یی گزیدند هِمان طَور که دشمنانم مِی خواهند "

وَ اِنْ شَكُوْتُ اِلَى الطَّيْرِ نُحْنُ فِي الْوُكُنَاتِ
فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد
شِگفت اسْت که نامَه جِدا یی سَعْدی در تُو اِثر مِی گذارد! " وَاگر بَه پرنندگان گِلیه کنم، در لانه ها شیون کنند (با صدای بلند بگریند) "

^{۳۳} مَصانِع: آبگیرهایی بودند که مزه گوارایی نداشتند، ولی برای تشنگان سرگردان در بیابان نعمتی بزرگ بود.

☆ المَعْجَم ☆ برگرد

<p>قَدْ تَفْتَشُ: گاهی جستجو می‌شود (فَتَشُ، يَفْتَشُ) كَأْسُ: جام، لیوان مُجَرَّبٌ: آزموده مَحَامِدُ: ستایش‌ها «مفرد: مَحْمَدَة» مَصَانِعُ: انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی: کارخانه‌ها) مَلِيحٌ: با نمک مَمْرُوجٌ: در هم آمیخته = مخلوط نُحْنٌ: شیون کردند (نَاحٌ، يَنُوحُ) وَدٌّ: عشق و دوستی # عداوة وَصَفْتُ: وصف کردم (وَصَفٌ، يَصِفُ) وُكْنَاتٌ: لانه‌ها «مفرد: وُكْنَة» هَجْرَتٌ: جدا شدی، رها ساختی (هَجَرَ، يَهْجُرُ)</p>	<p>حَتَّى يَذُوقَ: تا بچشد (ذَاقَ، يَذُوقُ) حَلَّتْ: فرود آمد، حل کرد (حَلَّ، يَحِلُّ) رَفَاتٌ: استخوان پوسیده رَكْبٌ: کاروان شتر یا اسب سواران سَلٌ: پپرس = إِسْأَلٌ (سَأَلَ، يَسْأَلُ) شَكُوتٌ: گلایه کردم (شَكَا، يَشْكُو) «إِنْ شَكُوتٌ: اگر گلایه کنم» بوییدی (شَمَّ، يَشُمُّ) «إِنْ شَمَمْتُ: اگر بویی» شَهْدٌ: عسل عادي، عادٍ: دشمن، تجاوزگر جمع: عُدَاةٌ = عَدُوٌّ # صديق عَجِينٌ: خمیر عَشِيَّةٌ: شامگاه، آغاز شب غَدَاةٌ: صبحگاه، آغاز روز فَلَوَاتٌ: بیابان‌ها «مفرد: فَلَاة»</p>	<p>آتِي: آینده، در حال آمدن أَحِبَّةٌ: یاران «مفرد: حَبِيبٌ» أَدْنُو: نزدیک می‌شوم (دَنَا، يَدْنُو) أَرْجُو: امید دارم (رَجَا، يَرْجُو) أَسْتَعِثُّ: کمک می‌خواهم (استَعَاثَ، يَسْتَعِثُّ) بَدِيعٌ: نو بُعْدٌ: دوری # قُرْبٌ تَرْضَى: خشنود می‌شوی (رَضَى، يَرْضَى) تَشَاءُ: می‌خواهند (شَاءَ، يَشَاءُ) شَاءٌ = أَرَادَ، طَلَبٌ مُرَّرٌ: تلخ می‌کنی (مَرَّرَ، يُمَرِّرُ) تَهِيمٌ: تشنه و سرگردان می‌شود (هَامٌ، يَهِيمُ) جَرَبٌ: آزمایش کرد (مضارع: يُجَرِّبُ)</p>
---	--	--

📖 حَوْلَ النَّصِّ برگرد

كَمْ عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✗

۱- تَفْتَشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الضُّوءِ فَقَطْ.

چشمه زندگی فقط در نور جستجو می‌شود. ✗

۲- الْمَلَمَعَاتُ أَشْعَارُ فَارِسِيَّةٌ مَمْرُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ.

لمعات اشعار فارسی آمیخته به عربی هستند. ✓

۳- يَرَى سَعْدِيُّ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيبِهِ.

سعدی از دوری محبوبش، شب و روز را یکسان می‌بیند. ✓

۴- قَالَ سَعْدِيُّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَأَتَانِي.

سعدی گفت: زمان گذشت و دلم می‌گوید که تو نمی‌آیی. ✗

۵- يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِيبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا.

حافظ در دوری محبوب، راحتی و در نزدیکی‌اش عذاب می‌بیند. ✗

هـ اِعْلَمُوا هـ برگرد

اسْمُ الْفَاعِلِ وَ اسْمُ الْمَفْعُولِ اسْمُ الْمُبَالَغَةِ

رازق (روزی دهنده)؛ مَرزوق (روزی داده شده) / رَزَاق (بسیار روزی دهنده)

اسم فاعل و اسم مفعول

اسم فاعل: به معنای «انجام دهنده یا دارنده حالت» و اسم مفعول: به معنای «انجام شده» است

اسم فاعل و اسم مفعول دو گروهند:

گروه اول بر وزن «فاعل» و «مفعول» هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	ساخت	صَانِع	سازنده	مَصْنُوع	ساخته شده
خَلَقَ	آفرید	خَالِق	آفریننده	مَخْلُوق	آفریده شده
عَبَدَ	پرستید	عَابِد	پرستنده	مَعْبُود	پرستیده شده

اکنون با گروه دوم آشنا شوید.

مضارع	معنی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت فاعلی
يُشَاهِدُ	می بیند	مُشَاهِد	بیننده	مُشَاهَد	دیده شده
يُقَلِّدُ	تقلید می کند	مُقَلِّد	تقلید کننده	مُقَلَّد	تقلید شده
يُرْسِلُ	می فرستد	مُرْسِل	ارسال کننده	مُرْسَل	ارسال کننده
يَنْتَظِرُ	انتظار می کشد	مُنْتَظِر	انتظار کشنده	مُنْتَظَر	مورد انتظار
يَتَعَلَّمُ	یاد می گیرد	مُتَعَلِّم	یادگیرنده	مُتَعَلَّم	یادگرفته شده
يَسْتَخْرِجُ	بیرون می آورد	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرَج	بیرون آورده شده
يَنْهَاجِمُ	حمله می کند	مُنْتَهَاجِم	حمله کننده	_____	_____
يُنْكَسِرُ	می شکند، شکسته می شود	مُنْكَسِر	شکونده	_____	_____

چگونگی ساخت و تشخیص:

◆ **گروه اول:** از فعل‌های **ثلاثی مجرد** (فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان، بر وزن «فاعل و مفعول» است.

◆ **گروه دوم:** از فعل‌های **ثلاثی مزید** (فعل‌هایی که سوم شخص مفرد ماضی آن‌ها بیشتر از سه حرف بوده است) گرفته شده و اسم فاعل و اسم مفعولشان با حرف «م» شروع می‌شود و در اسم فاعل، حرف ماقبل آخرشان (حرف دوم اصلی = عین الفعل) «حرکت کسره» و در اسم مفعول، «حرکت فتحه» دارد.

(اسم فاعل: ← م ... ع ...) ، (اسم مفعول: ← م ... ع ...)

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ.

اسْمُ الْمَفْعُولِ	اسْمُ الْفَاعِلِ	الترجمة	الكلمة
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	نزدیک شده	مُقَرَّبٌ: نزدیک می کند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	دانا	عَالِمٌ: می داند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	تولید کننده	مُنْتَجٌ: تولید می کند
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	آماده شده	مُجَهَّزٌ: آماده می کند
<input checked="" type="checkbox"/>	<input type="checkbox"/>	زده شده	مَضْرُوبٌ: می زند
<input type="checkbox"/>	<input checked="" type="checkbox"/>	گوینده	مُتَكَلِّمٌ: سخن می گوید

يا صانع كل مصنوع يا خالق كل مخلوق يا رازق كل مرزوق يا مالك كل مملوك. من دعاء الجوشن الكبير

ای سازنده هر ساخته شده‌ای، ای آفریننده هر آفریده شده‌ای، ای روزی دهنده هر روزی داده شده‌ای، ای صاحب هر مال و دارایی

فرای از دعای جوشن کبیر

خالق: اسم فاعل / مخلوق: اسم مفعول
مالك: اسم فاعل / مملوك: اسم مفعول

صانع: اسم فاعل / مصنوع: اسم مفعول
رازق: اسم فاعل / مرزوق: اسم مفعول

اسم مبالغه

اسم مبالغه: اسمی است که بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد.

دو وزن مهم آن «فَعَالٌ» و «فَعَالَةٌ» است؛ مثال:

صَبَّارٌ (بسیار بردبار)؛ غَفَّارٌ (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّابٌ (بسیار دروغگو)؛
رَزَّاقٌ (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاقٌ (بسیار آفریننده)؛
فَهَّامَةٌ (بسیار فهمیده).



الْعَلَّامَةُ دَهْخْدَا مُؤَلَّفٌ أَكْبَرُ مُعْجَمِ فَارِسِيٍّ



گاهی وزن «فَعَالٌ» بر شغْل دلالت دارد؛ مانند خَبَّازٌ (نانوا)؛ حَدَّادٌ (آهنگر)

گاهی نیز وزن «فَعَالَةٌ» بر اِجْزَاءٍ وَسِيلَةٍ یا دِسْتِگَاهٍ دلالت می کند؛ مثال: فَتَّاحَةٌ (در بازکن)، نَظَّارَةٌ (عینک)، سَيَّارَةٌ (خودرو)



النظارة الشمسيه

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۲) : تَرْجِمِ التَّرَاكِيْبَ التَّالِيَةَ.

- ۱- ﴿عَلَامُ الْغُيُوبِ﴾ : بسیار دانای غیب‌ها
 - ۲- ﴿أَمَارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ : بسیار امرکننده به بدی
 - ۳- الطَّيَّارُ الْإِيرَانِيُّ : خلبان ایرانی
 - ۴- فَتَّاحَةُ الرُّجَاجَةِ : در بازکن شیشه
 - ۵- أَلِهَاتِفُ الْجَوَّالِ : تلفن همراه
 - ۶- أَلْسَلَامٌ عَلَيْكَ يَا مَيْتَمُ التَّمَّارِ : درود بر تو ای میثم خرما فروش
- اسم مبالغه: عَلَامٌ ، أَمَارَةٌ ، الطَّيَّارُ ، فَتَّاحَةُ ، الْجَوَّالُ ، التَّمَّارُ

..... * *

👉 کمی فراتر بدانیم :

🌟 جامد: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته نشده باشد. مانند:

مصادر مجرد و مزید:

الْندامة، حُبٌّ، مَلَامَةٌ، الْكِرَامَةُ، ظُلْمَةٌ، حَيَاةٌ، وَدٌّ، مَرٌّ، هَجْرٌ، عِلْمٌ، كَثْرَةٌ، اسْتَطَاعَةٌ، التَّفَاتُ، انْفِتَاحٌ، تَصَدَّقٌ، تَظَاهَرٌ، مُجَالَسَةٌ، تَكَرِيمٌ، إِيْتَاءٌ

کلمات غیر مصدری مانند:

الْقَلَمُ، الْبَابُ، اللَّهُ، دَهْرًا، الْفَلَوَاتُ، وَكُنَّةٌ، عَشِيَّةٌ، غَدَاةٌ

🌟 مشتق: اسمی که از کلمه‌ی دیگر گرفته شده باشد. مانند:

عَالِمٌ، مَعْلُومٌ، عَلَامَةٌ، أَعْلَمُ، مَعَالِمٌ که از "علم" گرفته شده اند.

..... * *

از کلمات مشتق ۵ نوع را در کتاب درسی می‌خوانیم. این مشتقات عبارتند از:

اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مبالغه، اسم تفضیل، اسم مکان

..... * *

🔹 اسم فاعل: در واقع همان صفت فاعلی زبان فارسی است.

در ترجمه با کلماتی مانند «کننده، دهنده» یا پسوند «ا» یا «نده»، «گر»، «گار» می‌آید؛ مانند:

اعتماد کننده، یاد دهنده، دانا، یاد گیرنده، ستمگر، آفریدگار

🔹 اسم مفعول: در واقع همان صفت مفعولی زبان فارسی است و نشانه آن در فارسی پسوند «شده» می‌باشد و بر

کاری انجام شده دلالت دارد.

مورد اعتماد، یاد داده شده، دانسته شده، یاد گرفته شده، مورد ستم واقع شده، آفریده شده.

..... * *

اسم فاعل و اسم مفعول در زبان عربی به دو روش ساخته می‌شوند:
الف- از فعل ثلاثی مجرد (ماضی آن، فقط سه حرف اصلی دارد) بر وزن "فاعل و مفعول" ساخته می‌شود؛ مانند:
كَتَبَ، يَكْتُبُ، كِتَابَةٌ

بر وزن فاعِل ← كَاتِب (اسم فاعل)
بر وزن مَفْعُول ← مَكْتُوب (اسم مفعول)
عَلِمَ، يَعْلَمُ، عِلْمٌ
بر وزن فاعِل ← عَالِم (اسم فاعل)
بر وزن مَفْعُول ← مَعْلُوم (اسم مفعول)
أَمَرَ، يُأْمُرُ، أَمْرٌ
بر وزن فاعِل ← أَمِر (اسم فاعل)
بر وزن مَفْعُول ← مَأْمُور (اسم مفعول)

ب - از فعل ثلاثی مزید بدین ترتیب:

ابتدا از کلمه داده شده، فعل مضارع می‌سازیم، آنگاه حرف مضارعه را حذف کرده و به جای آن «م» می‌گذاریم.
سپس
برای ساختن اسم فاعل: عین الفعل حرف (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "کسره" می‌دهیم؛
برای ساختن اسم مفعول، عین الفعل (حرف اصلی ماقبل آخر) را حرکت "فتحه" می‌دهیم؛
مانند:

تَعَلَّمَ ← يَتَعَلَّم (یاد می‌گیرد): اسم فاعل ← مُتَعَلِّم (یاد گیرنده) / اسم مفعول ← مُتَعَلَّم (یاد گرفته شده)
اِقْتَرَحَ ← يَقْتَرِح (پیشنهاد می‌دهد): اسم فاعل ← مُقْتَرِح (پیشنهاد دهنده) / اسم مفعول ← مُقْتَرَح (پیشنهاد داده شده)
اِسْتَعَدَّ ← يَسْتَعِدُّ (آماده می‌شود): اسم فاعل ← مُسْتَعِدُّ (آماده) / اسم مفعول ← ندارد (از فعل لازم اسم مفعول نداریم)

..... * *

از باب انفعال و کلا فعل لازم، اسم مفعول نداریم.

۲

۴

اسم مفعول ساخته نمی‌شود؛

ذَهَبَ (رفت): ذَاهِب (رفته)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

اِنْكَسَرَ (شکسته شد): مُنْكَسِر (شکسته، شکسته شده)، اسم فاعل داریم اما اسم مفعول نداریم.

{فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ}- بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.

^{۲۴} برای دبیر: اسم مفعولش را به شرطی داریم که متعدی شود به حرف جر مثلا: مغلوب علی أمره: مغلوب، درمانده

اسم فاعل و اسم مفعول های موجود در کتاب درسی:

اسم فاعل مجرّد: (بر وزن فاعِل) ← آخِر، آكِل، أَمِر، سائِل، فائِز، طائِر، قادِرَة، جائِع، نائِل، زائِر، زائِد، قائل، قائِم، ضالّ، دالّ، آتِي، هادِي، عالي، قاضي، راضي، ساعي، حامل، فاضل، صادق، كاذب
اسم فاعل مزید: (مُع) ← مُعَلِّم، مُشاعِب، مُدَرِّس، مُجِدّ، مُقتَصِد، مُصدِّق، مُنتَج، المُخْتَلِفَة، مُواطِن، مُتَحَرِّك، مُتَكَلِّم، مُخْتال، مُبید، مُرید، مُجیب، مُدیر، مُعین.

اسم مفعول بر وزن مَفْعول ← مَسْؤُول، مَأْمور، مَمزُوجَة، المَعْرُوف، المَطْلُوب، مَرَضِيَّة
اسم مفعول مزید: (مُع) ← مَكْسَرَة، مُغَلَق، مُعْجَب، مُلَمَّع، مُجَرَّب، مُعَوِّق، مُلَوَّن

برای تشخیص نوع اسم در جمع های مکسر، باید به شکل مفرد آن ها نگاه کنیم؛ مثال:
طَيْر و طيور (طائر)، نيام (نائم)؛ العُداء (العادي)، شِعراء (شاعر)، طَلَبَة و طَلاب (طالب)، ثَواني (ثانية)، نُهاة (ناهي)،
نُقّاد (ناقِد) تُجّار (تاجر)، عَلام (عالم)، عَمال (عالم)، سَيّاح (سائح) و كُتّاب (كاتب)، جُهال (جاهل) ← اسم فاعل
و مضامين (مضمون) و مشاهير (مشهور)، مَفاهيم (مفهوم) ← اسم مفعول هستند.

..... * *

نوع اسم در وزن مُفاعِلَة بر اساس ترجمه تشخیص میدهیم.

مُحافِظَة (استان)، (نگداشته شده) : اسم مفعول

مُحافِظَة (نگهداری) : اسم، مصدر

مُصادِقَة (دوستی)، مُكاتبَة (نامه نگاری کردن)، مُجادِلَة (بحث کردن)، مُشاوَرَة (مشورت کردن)، مُحاوَلَة (تلاش)،

مُطالَعَة (مطالعه کردن)، مُحاضِرَة (سخنرانی)، مُجاهِدَة (جهاد کردن) ← مصدر

..... * *

توجه داشته باشیم که اسم فاعل و اسم مفعول با نقش فاعل و مفعول فرق دارد.

اسم فاعل، ساختمان کلمه را بررسی می کند و بیرون از جمله هم قابل تشخیص است.

اما فاعل و مفعول فقط داخل جمله قابل تشخیص است و اگر از جمله بیرون بیاید، دیگر نقش فاعل و مفعول ندارد.

عین اسم الفاعل فاعلاً.

(۱) الشّعراء الإیرانیون أنشدوا مُلَمَّعات جميلة.

(۲) لا یَرى الجاهل إلا مُفَرطاً أو مُفَرطاً.

(۳) وقفت الحافلة فی المحطّة و نزل الرُّكّاب!

(۴) كان فی الصفّ طالب یسأل مُعلِّم الكیمیاء تعنّتا!

پاسخ گزینه ۳) الحافلة بر وزن الفاعلة: اسم فاعل در نقش فاعل

الرُّكّاب مفردة الراكب : اسم فاعل در نقش فاعل

بررسی اسم فاعل ها در سایر گزینه ها :

گزینه ۱) الشعراء مفردة الشاعر: نقش مبتدا

گزینه ۲) الجاهل: نائب فاعل/مفراطاً: حال، مفراطاً: معطوف- > بهر حال مشخص است فاعل نیستند.

گزینه ۴) حواسمون باشد که کان فاعل و مفعول نمی گیرد. طالب: اسم کان است. / مُعَلِّم: نقش مفعول نکته: کلماتی چون حافلة و نام اشخاص مانند شاعر حافظ بر اساس وزن، اسم فاعل محسوب می شوند.

..... * *

❖ اسم مبالغه: اسمی است که بر وجود صفتی به میزان زیاد در شخص یا شی دلالت می کند.

دو وزن مهم آن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» است؛ که

یدل علی المبالغة و الكثرة

(۱) بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد:

صَبَّار (بسیار بردبار)؛ عَفَّار (بسیار آمرزنده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ رَزَّاق (بسیار روزی دهنده)؛ خَلَّاق (بسیار آفریننده)؛ عَلَّامَة (بسیار دانای)؛ فَهَّامَة (بسیار فهمیده)؛ أَمَّارَة (بسیار امرکننده)؛ كَذَّاب (بسیار دروغگو)؛ طَّنَّان (بسیار طنین انداز)؛ شَلَّال (آبشار، جایی که آب بسیار فرو می ریزد)؛ تَبَّار (جریان، عبور فراوان آب یا برق).

یدل علی المهنة

(۲) گاهی وزن «فَعَّال» بر شغل دلالت دارد:

خَبَّاز (نانوا)؛ حَدَّاد (آهنگر)؛ الطَّيَّار (خلبان)؛ التَّمَّار (خرما فروش)؛ فَلَاح (کشاورز)؛ صَيَّاد (شکارچی).

یدل علی الآلة

(۳) گاهی نیز وزن «فَعَّالَة» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند:

فَتَّاحَة (در بازکن)؛ نَظَّارَة (عینک)؛ سَيَّارَة (خودرو)؛ الجَوَّال (تلفن همراه).

..... * *

نکته: وزن «فَعَّال» و «فَعَّالَة» چه بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت کند؛ چه بر شغل و چه بر ابزار، وسیله دلالت کند؛ همگی اسم مبالغه محسوب می شوند.

به وزن کلمات دقت کنید و نوع اسم های جمع را از شکل مفردشان، تشخیص دهید.

دَوَابَّة (جمع مکسر بر وزن فَوَاعِل است و مفرده: دَابَّة) اسم فاعل است.

کلماتی مانند (تَجَّار، عُلَّام، عُمَّال، سَيَّاح و كُتَّاب، جُهَّال) بر وزن «فُعَّال» جمع مکسر هستند و اسم فاعل محسوب می شوند؛ چون مفردشان به ترتیب (تاجر، عالم، عامل، سائح، کاتب و جاهل) بر وزن فاعل است.

دو وزن «فَعَّال» و «فُعَّال» را با هم اشتباه نگیرید. سَيَّاح، عُلَّام (بر وزن فَعَّال) : اسم مبالغه / سَيَّاح، عُلَّام: (جمع

مکسر بر وزن «فُعَّال») مفرده سائح، عالم: اسم فاعل

..... * *

نکته: "ة" در «فَعَّالَة»

نشانه کثرت و فراوانی است که برای تاکید بر مبالغه بودنش به کار می رود.

برای مذکر و مؤنث یکسان است.

اگر با اسم مؤنث بیاید، با توجه به آن اسم، مؤنث حساب می شود؛ مانند: إمرأة عَلَّامَة

و اگر با اسم مذکر بیاید، و با توجه به آن اسم، مذکر حساب می شود؛ مانند: رجلٌ عَلَّامَة

که التمارین برگرد

- التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيِّنِ الْجُمْلَةَ الصَّحِيحَةَ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✕
- ۱- الرَّكْبُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِّ. ✓^۵
- کاروان [سواران شتر - اسب] گروهی از مسافران هستند که [سوار] بر چارپایان مسافرت می‌کنند.
- ۲- عُصُونُ الْأَشْجَارِ فِي الشِّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَصْرَةٌ. ✕
- شاخه‌های درختان در زمستان زیبا(نو) و سبز هستند.
- ۳- الْغَدَاةُ نِهَایَةُ النَّهَارِ، وَ بَدَایَةُ ظَلَامِ اللَّیْلِ. ✕^۲
- بامداد، پایان روز و آغاز تاریکی شب است.
- ۴- الْكَأْسُ إِنَاءٌ يُشْرَبُ بِهِ الْمَاءُ أَوْ الشَّيْءُ. ✓^۲
- لیوان(جام)، ظرفی است که با آن آب و چای نوشیده می‌شود.
- ۵- يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ. ✓
- نان از خمیر درست می‌شود.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- ۱- الْوَكْنَةُ (لانه) ⑤ زِينَةٌ مِنَ الذَّهَبِ أَوْ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ. (زیوری از جنس طلا یا نقره در دست زن)
- ۲- الْكِرَامَةُ (کرامت) ⑥ مَنْ يُعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَ كَلَامُهُ وَ سُلُوكُهُ. (کسی که شکلش، گفتارش و رفتارش تو را به
- ۳- الْهَجْرُ (جدایی) شگفت می‌آورد.)
- ۴- الرَّفَاتُ (استخوان‌های پوسیده) ② شَرَفٌ وَ عَظْمَةٌ وَ عِرَّةُ النَّفْسِ. (شرافت و بزرگی و عزت نفس)
- ۵- الْأَسْوَارُ (دستبند) ③ تَرَكَ الصَّدِيقَ أَوْ الْمُحِبَّ. (جدا شدن از دوست یا عاشق)
- ۶- الْمَلِيجُ (نمکین) ① بَيْتُ الطُّيُورِ. (خانه پرندگان)

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرَجِّمْ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

- ۱- إِيَّاكَ^۱ وَ مُصَادَقَةَ^۲ الْأَحْمَقِ، فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ^۳. الإمامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ﴾
- از دوستی با نادان بهره‌یز زیرا او می‌خواهد به تو سود برساند اما به تو زیان می‌رساند. / فعل مضارع: يُرِيدُ / أَنْ يَنْفَعُ / يَضُرُّ

^{۲۵} دَوَاب: چارپایان، جنندگان، مفرد: دَابَّةٌ اسم فاعل

^{۲۶} نِهَایَةُ ≠ بَدَایَةُ / النَّهَارِ ≠ اللَّیْلِ

^{۲۷} إِنَاء: ظرف

۲- الصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًا عَنِ الظُّلْمِ وَ العُدْوَانِ مُعِيدًا ^۴ عَلَيَّ بِاللَّهِ ^۵ وَ الإِحْسَانَ. الإمامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ اَلْجَارُ وَ اَلْمَجْرُورُ

دوست کسی است که از ستم و دشمنی باز دارد و در نیکی و احسان یاری رساند. (دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی و یاری رسان بر نیکی و احسان باشد). / جار و مجرور: عَنِ الظُّلْمِ / عَلَيَّ اَلْبِرِّ

۳- اِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكُذَّابِ، فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُبْقَرُ ^۶ عَلَيْكَ اَلْبُعِيدَ وَ يُبْعَدُ ^۷ عَلَيْكَ اَلْقَرِيبَ. الإمامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ اِسْمُ اَلْمُبَالَغَةِ

از دوستی با دروغگو پرهیز، زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. / اسم مبالغه: اَلْكُذَّابِ

۴- الصَّدِيقُ الصَّوْفِيُّ ^۸ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْبِكَ، وَ حَفِظَكَ فِي غَيْبِكَ، وَ اَلْفَرَّ ^۹ عَلٰ نَفْسِهِ. الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ اَلْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ

دوست راستگو (صمیمی) کسی است که تو را در مورد عیبت نصیحت کند، و در غیابت تو را نگه دارد، و تو را بر خود برگزیند (ترجیح دهد). / اَلْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: عَيْبِ / غَيْبِ / نَفْسِ

۵- مَنْ غَضِبَ عَلَيْكَ مِنْ إِخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ، فَلَمْ يَلُؤْ ^{۱۰} فِيكَ شَرًّا، فَإِتَّخَذَ ^{۱۱} لِنَفْسِكَ صَدِيقًا. الإمامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ﴿ فِعْلُ الأَمْرِ

هرکس از دوستانت سه بار نسبت به تو خشمگین شود (شد)، ولی در موردت بدی و سخن ناروایی نگوید (نگفت)، پس او را برای خودت به دوستی بگیر. / فعل امر: اِتَّخَذَ

۶- يَا بَنِيَّ، اِتَّخِذْ أَلْفَ صَدِيقٍ وَ اَلأَلْفُ قَلِيلٌ، وَ لَا تَتَّخِذْ عَدُوًّا وَاحِدًا وَ اَلوَاحِدُ كَثِيرٌ. لقمانُ الْحَكِيمُ ﴿ فِعْلُ النَّهْيِ ^۱

پسرکم، هزار دوست بگیر که هزار دوست [هم] کم است و یک دشمن مگیر که یک دشمن [هم] زیاد است. / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَتَّخِذْ



- | | | | |
|---------------------------|-------------------------------|--|-------------------------|
| ۱- اِيَّاكَ: پرهیز، تو را | ۲- مُصَادَقَةُ: دوستی کردن با | ۳- يَمْزُرُ: زیان می‌رساند | ۴- مُعِين: یاری رساننده |
| ۵- بِرٌّ: نیکی | ۶- يُقْرَبُ: نزدیک می‌سازد | ۷- يُبْعَدُ: دور می‌سازد | ۸- صَدُوقٌ: راستگو |
| ۹- آتَرَ: برگزید | ۱۰- لَمْ يَقُلْ: نگفت | ۱۱- اِتَّخَذَ: بگیر، ه: مفعول اول، صديقاً: مفعول دوم | |

^{۲۸} فعل ماضی بعد از «من و ما» معمولاً به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

^{۲۹} این حدیث به نقل از امام علی(ع) در غرر الحکم: ۱۹۰۴ آمده است. در فارسی چنین گفته‌اند:

- دوست آنست، که معايب دوست / همچو اينه، و بربرو گويد

نه که چون شانه، با هزار زبان / پشت سر، رفته مو همو گويد

- دوست آن باشد که گيرد دست دوست / در پريشان حالی و درماندگی

^{۳۰} مستدراک الوسائل، ج ۸، ص ۳۳۰

^{۳۱} بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۱۳، ج ۸

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: اُكْتُبْ مُتْرَادِفَ أَوْ مُتَضَادَّ كُلِّ كَلِمَةٍ أَمَامَهَا.

أ. ارَادَ / قَرَّبَ / الدُّكَّانَ / الأُوْدُ / العُدَاةُ / الأَبْعَدُ / الصَّحْرَاءُ / العُدَاةُ / الحَرْبُ
ب. صدوقُ / قَرَّبَ / مُصَادَقَةٌ / آثَرُ / مُعِينٌ / سَلٌ / سَعَرٌ / مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَفَعَ

الأحبة (دوستان) # العداة (دشمنان)	كذاب (بسیار دروغگو) # صدوق (بسیار راستگو)
العشية (شامگاه) # العداة (بامداد)	بعء (دور کرد) # قَرَّبَ (نزدیک ساخت)
الفلاة = الصحراء (دشت، بیابان)	مساعد = معین (یاور)
الحب = الأود (دوستی)	انتخب = آثر (برگزید)
السلم (صلح) # الحرب (جنگ)	عداوة (دشمنی) # مصادقة (دوستی)
شاء = اراد (خواست)	أجب (پاسخ بده) # سل (پرس)
المتجر = الدكان (مغازه)	قیمة = سعر (قیمت)
القرب (نزدیکی) # البعد (دوری)	نزل (پایین آورد) # رفع (بالا برد)
دنا = قَرَّبَ (نزدیک شد)	مُخْتَالٌ = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ (خودپسند)

الْتَمَرِينُ الخَامِسُ: تَرْجِمِ الآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ اسْمَ الفَاعِلِ وَ اسْمَ المَفْعُولِ وَ اسْمَ المُبَالِغَةِ وَ اسْمَ المَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ.

وزن مفعول
مفعِل
مفعلة
جمع: مفاعل

وزن
فَعَالٌ - فَعَالَةٌ

وزن مفعول
مُـعَـ

وزن فاعل
مُـعَـ

اسم بر وزن
أفعل - فَعْلَى
خبر و شر تفضیلی

۱- ﴿... إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ الإسراء: ۳۳

... زیرا او یاری شده است. (ترجمه فولادوند) ﴿مَنْصُورًا﴾ اسم مفعول

۲- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۱۶

قطعا فقط تو بسیار دانای نهان‌ها هستی. ﴿عَلَّامٌ﴾ اسم مبالغه

۳- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ البقرة: ۱۴۲

بگو: مشرق و مغرب از آن خداست. ﴿الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ﴾ اسم مکان

۴- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ آل عمران: ۱۵۹

قطعا خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد. ﴿الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ اسم فاعل

۵- ﴿... اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْلَمُونَ﴾ الحج: ۶۸

خداوند به آنچه انجام می‌دهید داناتر است. ﴿أَعْلَمٌ﴾ اسم تفضیل

۶- ﴿... مَنْ بَعَثْنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ۵۲^{۳۲}
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این چیزی است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند.
 مَرَقَدٌ: اسم مکان / الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

تشخیص صیغه

الْتَّمِرِينَ السَّادِسُ: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ بَابَ كُلِّ مِنْهَا.

۱- أَشَدُّنَا فِي الْإِصْطِفَاءِ الصَّبَاحِيِّ.

صیغه: متکلم مع الغیر

در صف صبحگاه باب: مَرَقَدِنَا: سرودیم(سرود خواندیم)- باب إفعال

۲- تَنْتَخِرْجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةٍ.

صیغه: متکلم مع الغیر

سالِ بعد از مدرسه باب: تَنْتَخِرْجُ: دانش آموخته می شویم- باب تَفَعُّل

۳- جُنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

صیغه: جمع مذكر غایب

سربازانمان از میهن باب: يُدَافِعُونَ: دفاع می کنند - باب مُفَاعَلَة

۴- تَنْفَتِحُ الْأَزْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.

صیغه: مفرد مؤنث غایب

شکوفه ها در بهار باب: تَنْفَتِحُ: باز می شوند - باب انفعال

۵- الْأَشْرِيكَانِ تَعَامَلَا قَبْلَ سَنَةٍ.

صیغه: مثنی مذكر غایب

دو شریک سالِ قبل باب: تَعَامَلَا: با هم معامله کردند - باب تفاعل

مفعول

۶- يَسْتَعْدِمُ الْمَصْنَعُ عَمَالًا.

صیغه: مفرد مذكر غایب

کارخانه کارگرانی را باب: يَسْتَعْدِمُ: به کار می گیرد - باب استفعال

مفعول ۱

۷- رَجَاءٌ، عَلَّمَنِي الزَّرَاعَةَ.

صیغه: مفرد مذكر مخاطب

لطفاً، به من کشاورزی باب: عَلَّمَنِي: یاد بده - باب تفعیل

۸- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَبِي.

صیغه: متکلم وحده

نزد پدرم باب: أَشْتَغِلُ: کار می کنم - باب افتعال

^{۳۲} چه کسی ما را از آرامگاهمان برانگیخت؟ این است همان وعده خدای رحمان، و پیامبران راست می گفتند. فولادوند
 چه کسی ما را از خوابگاهمان برانگیخت؟! این همان است که خداوند رحمان وعده داده، و فرستادگان راست گفتند. مکارم شیرازی

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

بگرد

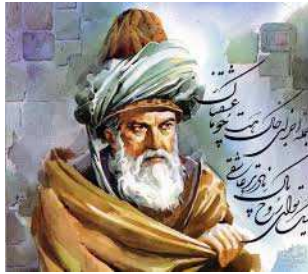
اُكْتُبْ حَوْلَ أَحَدِ هَؤُلَاءِ الشُّعْرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ.



الشَّيْخُ الْبِهَائِيُّ



الْحَكِيمُ عَمْرُ الْخِيَامِ النَّيْسَابُورِيُّ



مولانا جلال الدين الرومي



بشار بن برد



أبو الفتح البستي

عَمْرُ خِيَامِ نِيْسَابُورِي

خيام دانشمند، فیلسوف و شاعر ایرانی مسلمان است. در شهر نیشابور در خراسان بین سال های ۱۰۳۸ تا ۱۰۴۸ میلادی در ایران زاده شده و در سال های بین ۱۱۲۳ تا ۱۱۲۴ در آن وفات یافت. او در ریاضی، ستاره شناسی، زبان، فقه و تاریخ تخصص یافت و اولین کسی است که شیوه حساب مثلثات و معادلات جبری را اختراع کرد همچنین او شاعر رباعیات مشهور است. علی رغم شهرت خیام به شاعری او یکی از دانشمندان بزرگ ریاضیات بود.

الخیام هو عالم وفیلسوف وشاعر فارسي مسلم، وُلِدَ فِي مَدِينَةِ نَيْسَابُورِ، خِرَاسَانَ، إِيرَانَ مَا بَيْنَ ۱۰۳۸ و ۱۰۴۸ م، وَتَوَفِّي فِيهَا مَا بَيْنَ ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ م، تَخَصَّصَ فِي الرِّيَاضِيَّاتِ، وَالْفَلَكِ، وَاللُّغَةِ، وَالْفِقْهِ، وَالتَّارِيخِ. وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ اخْتَرَعَ طَرِيقَةَ حِسَابِ المِثْلَثَاتِ وَمَعَادِلَاتِ جَبْرِيَّةٍ وَهُوَ صَاحِبُ الرِّبَاعِيَّاتِ المَشْهُورَةِ. رَغْمَ شَهْرَةِ الخِيَامِ بِكَوْنِهِ شَاعِرًا فَقَدَ كَانُ مِنْ عُلَمَاءِ الرِّيَاضِيَّاتِ.

الدرس الثالث برگرد

عجائب المخلوقات
شگفتی‌های آفریده‌ها

﴿ وَ دَابَّةٌ فِي الْأَرْضِ وَ لَا طَائِرٌ بِهَا إِلَّا أُمَّمٌ مُّثَالِكُمْ ﴾ انعام: ۲۸

و هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده‌ای که با بال‌هایش پرواز می‌کند، مگر آنکه آنها [نیز] گروه‌هایی مانند شما هستند.

تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَ لَا تَفَكَّرُوا^۲ فِي الْخَالِقِ . رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در آفرینش بیندیشید و در آفریدگار نیندیشید.

مَنْ يَتَفَكَّرْ فِي خَلْقِ اللَّهِ، بِشَاهِدِ قُدْرَةَ اللَّهِ^۳ .
هرکس در آفرینش خدا بیندیشد، توأمندی خدا را می‌بیند.

الطائر الطنان:

هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ، طَوْلُهُ خَمْسَةٌ سَنْتِمِاتٍ، يَطِيرُ إِلَى الْأَعْلَى وَ الْأَسْفَلِ، وَ إِلَى الْيَمِينِ وَ الشَّمَالِ ، إِلَى الْأَمَامِ وَ الْخَلْفِ. وَ انْطِلَاقُهُ وَ تَوَقُّفُهُ السَّرِيعَانِ يُثِيرَانِ التَّعْجِبَ . سُمِّيَ طَنَانًا؛ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَتِهِ جَنَاحَيْهِ، فَإِنَّ تَحَاوُلَ رُؤْيَةِ جَنَاحَيْهِ لَا تَقْدِرُ^۴ ، أ تَدْرِي لِمَاذَا؟ لِأَنَّهُ يُحَرِّكُ جَنَاحَيْهِ ثَمَانِينَ مَرَّةً تَقْرِيبًا فِي الثَّانِيَةِ الْوَاحِدَةِ .
مرغ مگس (مرغ مگس‌خوار، مرغ زرین‌پر)

همان کوچک‌ترین پرنده روی زمین است، طول آن پنج سانتیمتر است، به بالا و پایین و راست و چپ و جلو و پشت پرواز می‌کند و حرکت و توقف سریعش تعجب بر می‌انگیزند. (مایه شگفتی می‌شوند) طنان (طنین انداز) نامیده شده است؛ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال‌هایش پدید می‌آورد، و اگر سعی کنی بال‌هایش را ببینی نمی‌توانی، آیا می‌دانی چرا؟ زیرا بال‌هایش را تقریباً هشتاد بار در ثانیه حرکت می‌دهد.

لَهُ طَرِيقَةٌ غَرِيبَةٌ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ، فَبَعْدَ أَنْ يَتَنَاوَلَ طَعَامَهُ، يَسْتَرِيحُ عَلَى الشَّاطِئِ، فَيَقْتَرِبُ مِنْهُ نَوْعٌ مِنَ الطُّيُورِ بِاسْمِ الزَّقَاقِ، فَيَفْتَحُ التَّمَّ سَاحُ فَمَهُ، فَيَدْخُلُ ذَلِكَ الطَّائِرُ فِيهِ، وَ يَبْدَأُ بِنَقْرِ بَقَايَا الطَّعَامِ مِنْ فَمِهِ، وَ بَعْدَ أَنْ يَنْتَهِيَ مِنْ عَمَلِهِ، يَخْرُجُ بِسَلَامَةٍ .
تمساح: روش عجیبی در تمیز کردن دندان‌هایش دارد، بعد از اینکه غذایش را می‌خورد، کنار ساحل استراحت می‌کند، و گونه‌ای از پرندگان به نام زقزاق به آن نزدیک می‌شود. تمساح دهانش را باز می‌کند و آن پرنده در آن

^{۳۳} لَا تَفَكَّرُوا در اصل «لَا تَتَفَكَّرُوا» بوده که حرف «ت» مضارع از اول آن برای سادگی تلفظ حذف شده است؛ مانند ﴿تَنْزِيلٌ (تَنْزِيلٌ) الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ﴾ و ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ وَ لَا تَفَرَّقُوا﴾ (لَا تَتَفَرَّقُوا)؛
^{۳۴} مَنْ:

^{۳۵} (north) «شمال» یعنی سمت چپ و «شمال» به معنای جهت شمال است.

^{۳۶} إِنْ: ادات شرط، تَحَاوُلٌ: فعل شرط، لَا تَقْدِرُ: جواب شرط

وارد می‌شود، و شروع می‌کند به نوک زدن به باقی‌مانده‌های غذا از دهانش، و بعد از اینکه کارش تمام شد به سلامت بیرون می‌آید.

الْأَسْمَكُ الطَّائِرُ: نَوْعٌ مِنَ الْأَسْمَاكِ يَفْقِزُ مِنَ الْمَاءِ بِحَرَكَةٍ مِنْ ذَيْلِهِ الْقَوِيِّ وَيَطِيرُ فَوْقَ سَطْحِ الْمَاءِ، حَيْثُ يَمُدُّ زَعَانِقَهُ الْكَبِيرَةَ الَّتِي تَعْمَلُ كَجَنَاحَيْنِ. يَفْعَلُ ذَلِكَ لِلْفِرَارِ مِنْ أَعْدَائِهِ. يَطِيرُ هَذَا السَّمَكُ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً، ثُمَّ يَنْزِلُ إِلَى الْمَاءِ وَ يَدْخُلُ فِيهِ.

ماهی پرنده: گونه‌ای از ماهیان است که با حرکت دم نیرومندش می‌جهد (می‌پرد) و بر فراز سطح آب پرواز می‌کند، طوری که باله‌های بزرگش را که مانند دو بال عمل می‌کنند، می‌کشد (دراز می‌کند). آن کار را برای فرار از دشمنانش انجام می‌دهد. این ماهی چهل و پنج ثانیه پرواز می‌کند، سپس به سمت آب پایین می‌آید و وارد آن می‌شود.

نَقَارُ الْخَشَبِ: طَائِرٌ يَنْقُرُ جِدْعَ الشَّجَرَةِ مِنْقَارِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ فِي الثَّانِيَةِ عَلَى الْأَقْلَى، وَ هَذِهِ السَّرْعَةُ لَا تَصُرُّ دِمَاغَهُ الصَّغِيرَ بِسَبَبِ وُجُودِ عَضْوَيْنِ فِي رَأْسِهِ لِدَفْعِ الصَّرْبَاتِ :
الْأَوَّلُ نَسِيجٌ بَيْنَ الْجُمَّمَةِ وَ الْمِنْقَارِ، وَ الثَّانِي لِسَانُ الطَّائِرِ الَّذِي يَدُورُ دَاخِلَ جُمَّمَتِهِ.
دارکوب: پرنده‌ای است که تنه درخت را با نوکش دست کم ده بار در ثانیه می‌زند، و این سرعت به دلیل وجود دو اندام (دو عضو) برای دفع ضربه‌ها در سرش، به مغز کوچکش آسیب نمی‌زند:
اولی بافت میان جمجمه و نوک، و دومی زبان پرنده که درون جمجمه‌اش می‌چرخد.

دارد **السَّنَجَابُ الطَّائِرُ**:

لَهُ غِشَاءٌ خَاصٌّ كَالْمِظَلَّةِ يَفْتَحُهُ حِينَ يَفْقِزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ أُخْرَى، وَ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَطِيرَ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةٍ وَ خَمْسِينَ قَدَمًا فِي قَفْزَةٍ وَاحِدَةٍ.

سنجاب پرنده: دارای پرده ویژه‌ای مانند چتر است که هنگامی که از درختی به درخت دیگر می‌جهد آن را باز می‌کند، و می‌تواند بیشتر از صد و پنجاه پا در یک جهش پرواز کند.

حَيْثُ الصَّحْرَاءِ: فِي مُنْتَصَفِ النَّهَارِ وَ عِنْدَمَا تَحْرُقُ الرَّمَالُ أَقْدَامَ مَنْ يَسِيرُ عَلَيْهَا مِنْ شِدَّةِ الْحَرِّ، تَضَعُ هَذِهِ الْحَيَّةُ ذَنَبَهَا فِي الرَّمْلِ، ثُمَّ تَقِفُ كَالْعَصَا. فَإِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ .
مار بیابان:

در نیمه روز و هنگامی که شن‌ها پاهای کسانی را که روی آنها حرکت می‌کنند از شدت گرما می‌سوزانند، این مار دمش را در شن قرار می‌دهد، سپس مانند عصا می‌ایستد. پس اگر پرنده‌ای روی آن بایستد آن را صید می‌کند.

^{۳۷} إذا: ادات شرط غیر عامل (اعراب فعل را تغییر نمی‌دهد)، وَقَفَ: فعل شرط، تَصِيدُ: جواب شرط

* المَعْجَم * برگرد

<p>مِظَلَّةٌ: چتر مُنْتَصِفٌ: نیمه نَسِيجٌ: بافت (بافت پیوندی) نَقَارُ الخَشَبِ: دارکوب يَنْقُرُ: نوک می زند، کلیک می کند (ماضی: نَقَرَ) يُحَدِّثُ: پدید می آورد (ماضی: أَحَدَثَ) يَسْتَرِيحُ: استراحت می کند (ماضی: اسْتَرَاخَ) يَطِيرُ: پرواز می کند (ماضی: طَارَ) يَنْتَهِي: به پایان می رسد (ماضی: انْتَهَى)</p>	<p>رَعَائِفٌ: باله های ماهی «مفرد: رَعْنَقَةٌ» رَقْرَاقٌ: مرغ باران شمال: چپ = يَسَارٌ، # يَمِينٌ طَنَانٌ، الطَّائِرُ الطَّنَانُ: مرغ مگس طَنِينٌ: صدای زنگ، بال پرنده و مانند آن غِشَاءٌ: پرده، پوشش جانوران و گیاهان مانند پوست و پر فَمٌ: دهان «جمع: أفواه» قَفْرَةٌ: پرش لاتَفَكَّرُوا = لاتَتَفَكَّرُوا (حرف ت برای آسانی تلفظ حذف شده است.) ما مِنْ: هیچ نیست «ما مِنْ دَابَّةٍ: هیچ جنبنده ای نیست»</p>	<p>أَسْفَلَ: پایین، پایین تر # أَعْلَى إِنْتِطَاقٌ: به حرکت در آمدن (انْتِطَاقٌ، يَنْتِطِقُ) تَحْرَقُ: می سوزاند (ماضی: حَرَقَ) تَدْرِي: می دانی (دَرَى، يَدْرِي) دَرَى = عَلِمَ تَصِيدُ: شکار می کند (ماضی: صَادَ) تَتَفَكَّرُ: اندیشید (مضارع: يَتَفَكَّرُ) جُدْعٌ: تنه «جمع: جُدُوعٌ» جَنَاحٌ: بال «جمع: أَجْنِحَةٌ» جَنَاحِيَّةٌ: دو بال او حَيَّةٌ: مار «جمع: حَيَّاتٌ» دماغ: مغز ذَيْلٌ: دم «جمع: أذْيَالٌ» = ذَنَبٌ رِمَالٌ: ماسه ها «مفرد: رَمَلٌ»</p>
--	--	--

📖 حول النص برگرد

ضَعِ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- بِمِ يَطِيرُ السَّنَجَابُ الطَّائِرُ حِينَ يَقْفُزُ مِنْ شَجَرَةٍ إِلَى شَجَرَةٍ؟ _ بِالْغِشَاءِ كَالْمِظَلَّةِ.
سنجاب پرنده با چه چیزی پرواز می کند هنگامی که از درختی به درختی می پرد؟ _ با پوششی مثل چتر
- ۲- أَيْ طَارٍ يُسَاعِدُ التَّمْسَاحَ فِي تَنْظِيفِ أَسْنَانِهِ؟ _ الرَّقْرَاقُ
کدام پرنده به تمساح در تمییز کردن دندان هایش کمک می کند؟ _ مرغ باران
- ۳- لِمَاذَا سُمِّيَ الطَّائِرُ الطَّنَانُ بِهَذَا الْإِسْمِ؟ _ لِأَنَّهُ يُحَدِّثُ طَنِينًا وَ بِسَبَبِ سُرْعَةِ حَرَكَةِ جَنَاحِيهِ.
برای چه مرغ مگس به این اسم نامیده شده است؟ _ زیرا صدایی به دلیل سرعت حرکت بال هایش پدید می آورد.
- ۴- مَتَى تَصِيدُ حَيَّةُ الصَّحْرَاءِ الطَّيْرَ؟ _ إِذَا وَقَفَ طَيْرٌ عَلَيْهَا تَصِيدُهُ.
کی مار صحرا پرنده را شکار می کند؟ _ وقتی پرنده ای روی آن بایستد آن را صید می کند.
- ۵- كَمْ ثَانِيَةً يَطِيرُ السَّمَكُ الطَّائِرُ؟ _ خَمْسًا وَ أَرْبَعِينَ ثَانِيَةً.
چند ثانیه ماهی پرنده پرواز می کند؟ _ ۴۵ ثانیه
- ۶- مَا هُوَ أَصْغَرُ طَائِرٍ عَلَى الْأَرْضِ؟ _ الطَّائِرُ الطَّنَانُ
کوچک ترین پرنده روی زمین چیست؟ _ مرغ مگس

ه اِعْمُوا ه برگرد اُسْلُوبُ الشَّرْطِ وَ اَدْوَاتُهُ

☆ مهم‌ترین ادوات شرط عبارت‌اند از: «مَنْ، مَا، اِنْ» معمولاً این ادوات بر سر عبارتی می‌آیند که دو فعل دارد.

گاهی در شکل ظاهر آنها تغییراتی را ایجاد می‌کند.

فعل اول، فعل شرط و فعل دوم، جواب شرط نام دارد.

این ادوات در معنای فعل و جواب شرط تغییراتی را ایجاد می‌کنند؛ مثال:

مَنْ يَفْكَرُ قَبْلَ الْكَلَامِ يَسْلَمْ مِنَ الْخَطَا غَالِباً^{۳۸} هر کس پیش از سخن گفتن بیندیشد، غالباً از اشتباه در امان می‌ماند.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

اِنْ تَحْتَرِمُوا الْاٰخِرِيْنَ، تَكْتَسِبُوا حُبَّهُمْ. اگر به دیگران احترام بگذارید، دوستی آنها را بدست می‌آورید.
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

☆ گاهی نیز جواب شرط به صورت جمله اسمیه است؛ مثال:

مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ ﴿٣٠﴾ الطلاق: ٣٠
ادوات شرط فعل شرط جواب شرط

هر کس به خداوند توکل کند، پس همان او را بس است.

☆ وقتی ادوات شرط بر سر جمله‌ای بیاید که فعل شرط و جواب آن فعل ماضی باشد، می‌توانیم فعل شرط را مضارع التزامی و جواب آن را مضارع اخباری ترجمه کنیم.

مَنْ فَكَّرَ قَبْلَ الْكَلَامِ، قَلَّ خَطْوُهُ.

هرکس پیش از سخن گفتن بیندیشد، خطایش کم می‌شود.

هرکس پیش از سخن گفتن اندیشید، خطایش کم شد.

☆ و هرگاه فعل شرط مضارع باشد، به صورت مضارع التزامی ترجمه می‌شود.

☆ « مَنْ :هرکس» مثال:

مَنْ يُحَاوِلْ كَثِيْرًا، يَصِلْ اِلَى هَدَفِهِ.

هرکس بسیار تلاش کند، به هدفش می‌رسد.

☆ « ما :هرچه» مثال:

مَا تَزْرَعُ فِي الدُّنْيَا، تَحْصُدُ فِي الْاٰخِرَةِ.

هرچه در دنیا بکاری، در آخرت درو می‌کنی.

مَا فَعَلْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ، وَجَدْتَهَا ذَخِيْرَةً لِاٰخِرَتِكَ.

هرچه از کارهای نیک انجام بدهی، آنها را اندوخته ای برای آخرت می‌یابی.



^{۳۸} معمولاً ادوات شرط «مَنْ»، «مَا» و «اِنْ» در شکل ظاهری فعل شرط و جواب شرط (هنگامی که مضارع هستند)، تغییراتی را انجام می‌دهند. با

این تغییرات در پایه نهم در فعل نهی آشنا شده بودید. این کلمات، نشانه‌های فعل‌های «يَفْعَلُ، تَفَعَّلَ، اَفْعَلُ و تَفَعَّلَ» را تغییر می‌دهند. ←
«...يَفْعَلُ، ... تَفَعَّلَ، ... اَفْعَلُ و ... تَفَعَّلَ» و حرف نون را در انتهای فعل‌های «يَفْعَلُوْنَ، يَفْعَلَانِ، تَفَعَّلَانِ، تَفَعَّلُوْنَ و تَفَعَّلِيْنَ» حذف می‌کنند. این

حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفَعَّلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۹} يَتَوَكَّلْ: توکل کند (چون فعل شرط است به صورت مضارع التزامی ترجمه شده است).

^{۴۰} حَسْبُ: بس، کافی

﴿إِنْ﴾ «اگر» مثال:

إِنْ تَزْرَعْ خَيْرًا، تَحْصُدْ سُورًا.

اگر نیکی بکاری، شادی درو می‌کنی.

إِنْ صَبَرْتَ، حَصَلَتْ عَلَيَّ النَّجَاحُ فِي حَيَاتِكَ.

اگر صبر کنی، در زندگی ات موفقیت به دست می‌آوری.

﴿إِذَا﴾ «اگر»؛ نیز معنای شرط دارد؛ مثال:

إِذَا اجْتَهَدْتَ، نَجَحْتَ.

هرگاه (اگر) تلاش کنی، موفق می‌شوی.



کلمه اِخْتَبَرْتُ نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمِ مَا يَلِي، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ جَوَابَهُ.

۱- ﴿وَمَا تَقَدَّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ الْبَقَرَةَ : ۱۱۰

هر آنچه از خوبی برای خودتان پیش بفرستید، آن را نزد خداوند می‌یابید.

أدَاةُ الشَّرْطِ: مَا / فِعْلُ الشَّرْطِ: تَقَدَّمُوا / جَوَابُ الشَّرْطِ: تَجِدُوا

۲- ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثِّبْ أَقْدَامَكُمْ﴾ مُحَمَّدٌ : ۷

اگر خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

أدَاةُ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلُ الشَّرْطِ: تَنْصُرُوا / جَوَابُ الشَّرْطِ: يَنْصُرْ

۳- ﴿وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا﴾ الْفُرْقَانُ : ۶۳

و هرگاه نادانان آن‌ها (ایشان) را خطاب کنند، سخن آرام می‌گویند.

چون نادانان ایشان را طرف خطاب قرار دهند به ملامت پاسخ می‌دهند. (فولادوند)

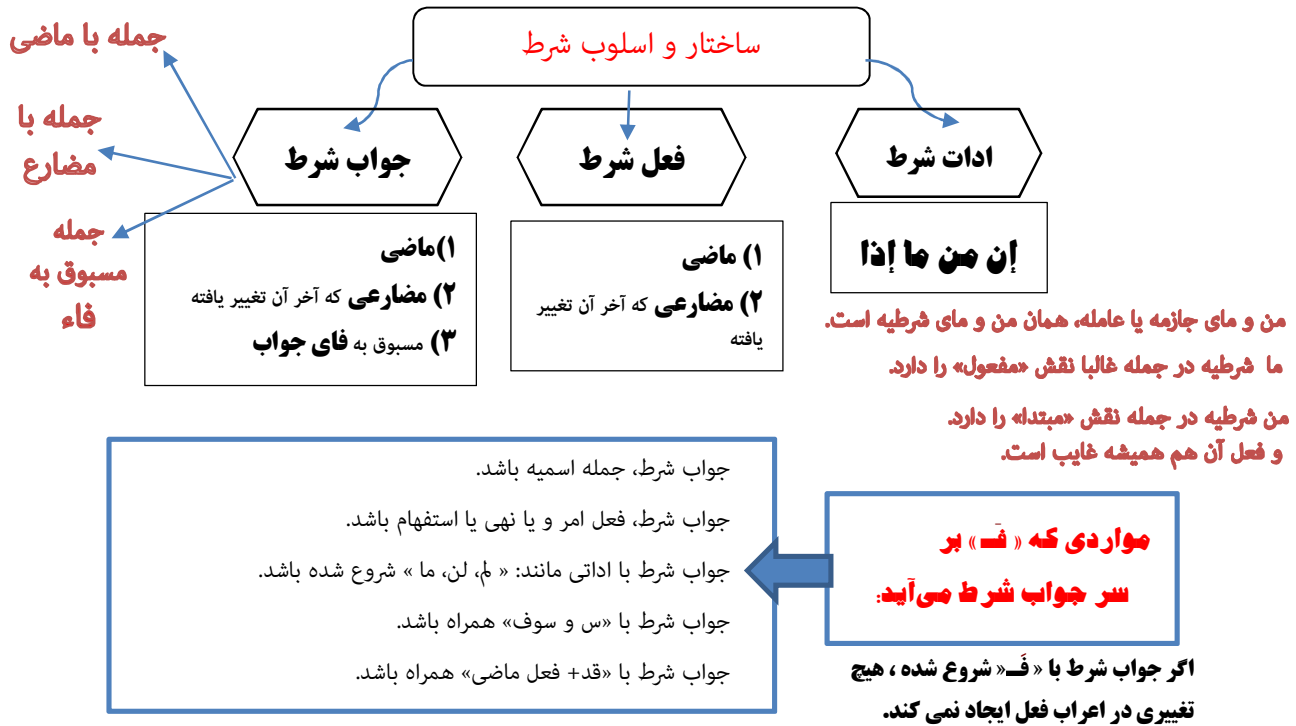
أدَاةُ الشَّرْطِ: إِذَا / فِعْلُ الشَّرْطِ: خَاطَبَ / جَوَابُ الشَّرْطِ: قَالُوا

۴- إِنْ تَزْرَعُوا الْعُدُونَ، تَحْصُدُوا الْخُسْرَانَ.

اگر دشمنی بکارید، زیان درو می‌کنید.

أدَاةُ الشَّرْطِ: إِنْ / فِعْلُ الشَّرْطِ: تَزْرَعُوا / جَوَابُ الشَّرْطِ: تَحْصُدُوا

❖ ما يلي: آنچه می‌آید / ما تقدّموا: هر چه از پیش بفرستید / يثبت: استوار می‌سازد / خاطب: خطاب کرد / سلام: سخن آرام



- جواب شرط بعد از حروفی مثل «و، ثُمَّ، لَكِنْ، بَلْ، حَتَّى، أَنْ، كَيْ، لِيَ یا وَيَرْغُولُ» می‌آید.
- «إِنْ تَنْصَرُوا لِلَّهِ يَنْصُرْكُمْ وَ يَثْبُتْ أَقْدَامُكُمْ.»: این ادات شرط- تنصروا: فعل شرط- ينصر: جواب شرط است. یثبّت بعد از «و» آمده، پس جواب شرط نیست.

در گروه های دو نفره شبیه گفت وگویی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز برگرد

(فِي الْمَلْعَبِ الرَّيَاضِيِّ)

مصدر باب «مُفَاعَلَةٌ» بر وزن «فِعَالٌ»
مصدر دیگر باب «مُفَاعَلَةٌ»

إبراهيم	إسماعيل
لِمُشَاهَدَةِ أَيِّ مُبَارَاةٍ ؟ برای دیدن چه مسابقه‌ای؟	تَعَالَ نَذْهَبْ إِلَى الْمَلْعَبِ. <small>اسم مکان</small> بیا به ورزشگاه برویم.
بَيْنَ مَنْ هَذِهِ الْمُبَارَاةُ ؟ این مسابقه بین چه کسانی هست؟	لِمُشَاهَدَةِ مُبَارَاةِ كُرَةِ الْقَدَمِ. برای دیدن مسابقه فوتبال.
الْفَرِيقَانِ تَعَادَلَا قَبْلَ أُسْبُوعَيْنِ. این دو تیم دو هفته قبل مساوی شدند.	بَيْنَ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ وَ السَّعَادَةِ. بین تیم صداقت و سعادت.
أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَقْوَى ؟ کدام یک از دو تیم قوی‌تر هستند؟	أَتَذَكَّرُ ذَلِكُ ؟ آن را به یاد می‌آورم.
عَلَى عَيْنِي * تَعَالَ نَذْهَبْ. <small>فعل أمر من باب تفاعل</small> به روی چشم (اطاعت می‌شود). بیا برویم. [*جواب علی عینی: سلّمت عیناک]	لَا هُمَا قَوِيَّانِ. عَلَيْنَا بِالذُّهَابِ إِلَى الْمَلْعَبِ. قَبْلَ أَنْ يَمْتَلِئَ مِنَ الْمُتَفَرِّجِينَ ! هر دو قوی هستند. باید به ورزشگاه برویم. قبل از اینکه از تماشاچی پر شود.

اسم مکان	مهاجمین + مضاف	در ورزشگاه	فی المَلْعَبِ
هُوَ هَجَمَ عَلَى مَوْعٍ ^۹ فَرِيقِ السَّعَادَةِ. هَدَفٌ، هَدَفٌ!	أَنْظُرْ؛ جَاءَ أَحَدُ مُهَاجِمِي فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. سَيَسْجَلُ ^۷ هَدَفًا ^۸ !	او به دروازه سعادت حمله کرد. گُل، گُل!	نگاه کن؛ یکی از مهاجمان تیم صداقت آمد. یک گل خواهد زد. (یک گل ثبت خواهد کرد)
رُبَّمَا يَسْبَبُ تَسَلُّلًا ^{۱۱} !	لَكِنَّ الْحَكْمَ ^{۱۰} مَا قَبْلَ الْهَدَفِ؛ لِمَاذَا؟! أَمَا دَاوِرٌ كَلَّ رَا نِيذِيرْتِ؛ چَرَا؟!!	شاید به خاطر آفساید.	
يُعْجِبُنِي ^{۱۲} جِدًّا حَارِسُ مَرْمِي ^{۱۳} فَرِيقِ السَّعَادَةِ! از دروازه بان تیم سعادت خیلی خوشم می آید!	أَنْظُرْ، هَجَمَةٌ قَوِيَّةٌ مِنْ جَانِبِ لَاعِبِ فَرِيقِ الصَّدَاقَةِ. نگاه کن، حمله ای قدرتمند از طرف بازیکن تیم صداقت.	جواب شرط	فعل شرط
مَنْ يُسْجَلُ هَدَفًا يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِيَّةِ. هر کس گلی ثبت کند به دور نهایی می رود.	مَنْ يَذْهَبُ إِلَى النَّهَائِيَّةِ؟ چه کسی به [دور] نهایی می رود؟	لَقَدْ تَعَادَلَا مَرَّةً ثَانِيَةً بِلَا هَدَفٍ. بار دوم بدون گل مساوی شدند.	دَاوِرٌ سَوَتْ مِي زَنْدِ... داور سوت می زند...

- ۱- الْمُبَارَاةُ: مسابقه
 ۲- تَعَادَلٌ: برابر شد
 ۳- أَتَذَكَّرُ: به یاد می آورم
 ۴- كَلَّا: هر دو
 ۵- أَنْ يَمْتَلِيَنَّ: که پر شود
 ۶- الْمَتَفَرِّجُ: تماشاچی
 ۷- سَيَسْجَلُ: ثبت خواهد کرد
 ۸- الْهَدَفُ: گل
 ۹- الْمَرْمِي: دروازه
 ۱۰- الْحَكْمُ: داور
 ۱۱- التَّسَلُّلُ: آفساید
 ۱۲- يُعْجِبُنِي: مرا در شگفت می آورد، خوشم می آید (يُعْجِبُ)
 ۱۳- حَارِسُ الْمَرْمِي: دروازه بان

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مَعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱- أَدَاةٌ لِحِفْظِ الْإِنْسَانِ أَمَامَ أَشْعَةِ الشَّمْسِ أَوْ نُزُولِ الْمَطَرِ أَوْ التَّلْجِ: _ الْمِظْلَّةُ
 وسیله ای برای حفاظت انسان در برابر اشعه خورشید یا بارش باران یا برف: _ چتر

۲- طَائِرٌ يَنْقُرُ جُذُوعَ الْأَشْجَارِ وَ يَصْنَعُ عُشًّا فِيهَا: _ نَقَّارُ الْحَشَبِ
 پرنده ای که تنه های درختان را نوک می زند و در آن لانه ای می سازد: _ دارکوب

۳- تُرَابٌ جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ أَوْ فِي الصَّحْرَاءِ. _ رَمَلٌ
 خاک کنار ساحل دریاست یا در صحرا: _ شن

۴- حَيَوَانٌ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ : _ حَيَّةٌ
 حیوانی که روی شکمش راه می رود: _ مار

۵- عُضْوٌ يَطِيرُ بِهِ الطَّائِرُ: _ الْجَنَاحُ
 عضوی که پرنده به وسیله آن پرواز می کند: _ بال

^{۴۱} البطن: شکم جمع: بطون

التمرین الثانی: **أ** تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطًّا.

۱- تَسْقُطُ أَسْنَانٌ سَمَكَ الْقِرْشِ دَائِمًا وَ تَنْمُو أَسْنَانٌ جَدِيدَةٌ مَكَانَهَا. وَ فِي بَعْضِ أَنْوَاعِهِ تَنْمُو آلَافُ الْأَسْنَانِ فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ.

دندان‌های کوسه ماهی همیشه می‌ریزد و دندان‌های جدیدی به جای آن‌ها رشد می‌کند. و در بعضی از انواع آن هزاران دندان در یک سال رشد می‌کند.

أَسْنَانٌ: فاعل جَدِيدَةٌ: صفت

۲- يُعَدُّ الْحَوْتُ الْأَبْزَقُ أَكْبَرَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي الْعَالَمِ. يَبْلُغُ طُولُهُ ثَلَاثِينَ مِترًا وَ وَزْنُهُ مِئَةً وَ سَبْعِينَ طُنًّا تَقْرِيْبًا.

نهنگ آبی بزرگ‌ترین موجودات زنده در جهان به شمار می‌رود. طول آن به سی متر و وزنش تقریباً به صد و هفتاد تن می‌رسد.

الْأَبْزَقُ: صفت الْعَالَمِ: مجرور به حرف جر

۳- التَّمْسَاحُ لَا يَبْكِي عِنْدَ أَكْلِ فَرِيْسَتِهِ ، بَلْ عِنْدَمَا يَأْكُلُ فَرِيْسَةً أَكْبَرَ مِنْ فَمِهِ، تُفْرِزُ عَيْونُهُ سَائِلًا كَأَنَّهُ دُمُوعٌ. تَمْسَاحٌ هِنْكَامٌ خُورِدُنَ طَعْمَهُ اشْ غَرِيْبَهُ هُمِي كُنْدُ، الْبَتَّهْ هِنْكَامِي كَهْ طَعْمَهُ اِي بَزْرِكُ تَرِ اَزْ دِهَانَشْ مِي خُورِدُ، چَشْمَانَشْ مَائِعِي تَرْشَحْ مِي كُنْدُ كَهْ گُويِي اَن اَشْكَ اسْت.

التَّمْسَاحُ: مبتدا فَرِيْسَةٌ: مفعول سَائِلًا: مفعول

۴- لَهْجَاتٌ نَوْعٌ وَاحِدٌ مِنَ الطُّيُورِ تَخْتَلِفُ مِنْ مَنطِقَةٍ إِلَى مَنطِقَةٍ أُخْرَى.

لهجه‌های یک نوع از پرندگان یک منطقه با منطقه دیگر فرق می‌کند.

الطُّيُورِ: مجرور به حرف جر مَنطِقَةٍ: مجرور به حرف جر

۵- يُقَدِّرُ الْعُلَمَاءُ أَنْوَاعَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ فِي بَحَارِ الْعَالَمِ بِالْمِلايين . (يُقَدِّرُ: برآورد می‌کنند)^۷

دانشمندان انواع موجودات زنده در دریا‌های جهان را میلیون‌ها [موجود] برآورد می‌کنند.

الْعُلَمَاءُ: فاعل الْعَالَمِ: مضاف الیه

ب: عَيِّنِ الْفِعْلَ الْمُتَعَدِّيَّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمَلِ السَّابِقَةِ:

تَسْقُطُ / يَأْكُلُ / تَخْتَلِفُ / يُقَدِّرُ

متعدی (:گذرا به مفعول): يَأْكُلُ (می‌خورد) / يُقَدِّرُ (برآورد می‌کند)

لازم (:ناگذرا): تَسْقُطُ (می‌افتد) / تَخْتَلِفُ (فرق می‌کند، تفاوت دارد)

^{۴۲} يُعَدُّ: به شمار می‌آورد

^{۴۳} الْحَوْتُ: نهنگ

^{۴۴} طُنًّا: تن

^{۴۵} الْفَرِيْسَةُ: شکار، طعمه

^{۴۶} لَهْجَاتٌ: لهجه‌ها

^{۴۷} الْمِلايين: میلیون‌ها

الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ: ضَعِ الْمُتَرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. (= ≠)

أ. الْعَدَاوَةُ / الْأَحْيَاءُ / الشَّمَالُ / الْإِنْتِعَادُ / الْأَعْلَى / تَكَلَّمَ / يَنْفَعُ / يَعْلَمُ / يَبْكِي
ب. الْمُبَارَاةُ / تَذَكَّرُ / أُذْرِي / يَبْتَدِئُ / الْيَمِينُ / الصَّدِيقُ / الْقَاعَةُ / الْقِيَامُ / السَّيِّئُ

يَدْرِي = يَعْلَمُ	يَنْتَهِي ≠ يَبْتَدِئُ
يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي	الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ
يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ	نَسِيٌّ ≠ تَذَكَّرَ
الْيَسَارُ = الشَّمَالُ	الشَّمَالُ ≠ الْيَمِينُ
الْأَمْوَاتُ ≠ الْأَحْيَاءُ	أَعْلَمُ = أُذْرِي
الصَّدَاقَةُ ≠ الْعَدَاوَةُ	الْحَسَنُ ≠ السَّيِّئُ
الْتَقَرُّبُ ≠ الْإِنْتِعَادُ	الْعَدُوُّ ≠ الصَّدِيقُ
الْأَسْفَلُ ≠ الْأَعْلَى	الْصَّلَاةُ = الْقَاعَةُ
سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ	الْجُلُوسُ ≠ الْقِيَامُ

يَدْرِي = يَعْلَمُ (می داند) / الْيَسَارُ = الشَّمَالُ (چپ) / الْتَقَرُّبُ ≠ الْإِنْتِعَادُ (نزدیکی جست ≠ دوری کرد)
يَضْحَكُ ≠ يَبْكِي (می خندد ≠ گریه می کند) / الْأَمْوَاتُ ≠ الْأَحْيَاءُ (مردگان ≠ زندگان) / الْأَسْفَلُ ≠ الْأَعْلَى (پایین تر، پایین ≠ بالاتر، بالا) / يَضُرُّ ≠ يَنْفَعُ (ضرر می رساند ≠ سود می رساند) / الصَّدَاقَةُ ≠ الْعَدَاوَةُ (دوستی ≠ دشمنی) / سَكَتٌ ≠ تَكَلَّمَ (ساکت ماند ≠ صحبت کرد)

يَنْتَهِي # يَبْتَدِئُ (تمام می شود # شروع می شود) / الْمُسَابَقَةُ = الْمُبَارَاةُ (مسابقه) / نَسِيٌّ # تَذَكَّرَ (فراموش کرد # به یاد آورد) / الشَّمَالُ # الْيَمِينُ (چپ # راست) / أَعْلَمُ = أُذْرِي (می دانم) / الْحَسَنُ # السَّيِّئُ (خوب # بد) / الْعَدُوُّ # الصَّدِيقُ (دشمن # دوست) / الْصَّلَاةُ = الْقَاعَةُ (سالن) / الْجُلُوسُ ≠ الْقِيَامُ (نشستن # ایستادن)

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: اكْمِلْ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ وَ الْحَدِيثِ، ثُمَّ عَيِّنْ أَدَاةَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ وَ فِعْلَ الشَّرْطِ، وَجَوَابَهُ.

۱- ﴿وَ مَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَعْلَمُهُ اللَّهُ﴾ الْبَقَرَةُ: ۱۹۷

و آنچه را از کار نیک ، خدا آن را می داند (از آن آگاه است).

تکمیل انجام دهید / أداة الشَّرْطِ : ما / فِعْلَ الشَّرْطِ : تَفْعَلُوا / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ : يَعْلَمُ

۲- ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ﴾ الْإِسْرَاءُ: ۷

اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی

تکمیل کرده اید یا می کنید / أداة الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ : أَحْسَنْتُمْ / وَ جَوَابَ الشَّرْطِ : أَحْسَنْتُمْ

۳- ﴿إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾ الْآنْفَالُ: ۲۹

اگر پروای خدا کنید، برایتان نیروی تشخیص حق از باطل

تکمیل قرار می دهد / أداة الشَّرْطِ : إِنْ / فِعْلَ الشَّرْطِ : تَتَّقُوا / جَوَابَ الشَّرْطِ : يَجْعَلْ

۴۸ فرقان : تشخیص حق از باطل

۴- مَنْ سَأَلَ فِي صِغَرِهِ، أَجَابَ فِي كِبَرِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هرکس در خردسالی اش بپرسد، در بزرگسالی اش

پاسخ می دهد / أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط : سَأَلَ / جواب الشرط : أَجَابَ

۵- مَنْ زَرَعَ الْعُدْوَانَ، حَصَدَ الْخُسْرَانَ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
هرکس دشمنی بکارد،
أداة الشرط : مَنْ / فعل الشرط : زَرَعَ / جواب الشرط : حَصَدَ

۶- إِذَا غَضِبْتَ، فَاسْكُتْ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هرگاه خشمگین شدی،

سکوت کن // أداة الشرط : إِذَا / فعل الشرط : غَضِبْتَ / جواب الشرط : اسْكُتْ

التمرین الخامس: تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ فِي الْجُمَلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَهَا وَ صِيغَتَهَا.

شماره	الجملة العربية	نوع الفعل	صيغة الفعل
۱	لا تَكْتُبْ عَلَى الْأَثَرِ التَّارِيخِيَّ. روی اثر تاریخی ننویس.	نهی	مفرد مذکر مخاطب
۲	الْفَرِيقَانِ يَتَعَادَلَانِ مَرَّةً ثَانِيَةً. دو تیم بار دوم مساوی می شوند.	مضارع	مثنی مذکر غائب
۳	إِمْتَلَأْ الْمَلْعَبَ بِالْمُتَفَرِّجِينَ. ورزشگاه از تماشاچیان پر شد.	ماضی	مفرد مذکر غائب
۴	رَجَاءً، فَكَّرُوا قَبْلَ الْكَلَامِ. لطفاً، پیش از سخن گفتن بیندیشید.	امر	جمع مذکر مخاطب
۵	إِنِّي سَجَلْتُ هَدَفَيْنِ. بی گمان دو گل ثبت کردم.	ماضی	متکلم وحده

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بِرُغْدٍ

إِبْحَثْ عَنْ نَصِّ قَصِيرٍ حَوْلَ عَجَائِبِ مَخْلُوقَاتِ اللَّهِ.



فعل نهی

فعل امر

تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، كِتَابُ الْعُمَلِ: ۰۷۰۴

در هر چیزی بیندیشید و در ذات خداوند نیندیشید.

الإبل



- ۱- لو نظرنا إلى موارد الاستفادة من الحيوانات الأليفة، فسنرى أنّ قسمًا منها لا يستفاد إلا من لحومها، والقسم الآخر يستفاد من ألبانها على الأغلب، وقسم لا يستفاد منه إلا في الركوب، وقسم قد تخصص في حمل ونقل الأثقال، ولكنّ الإبل تقدم كلّ هذه الخدمات: اللحم، اللبن، الركوب والحمل)
- ۲- قدرة حمل وتحمل الإبل أكثر بكثير من بقية الحيوانات الأهلية، حتى أنّها لتبرك على الأرض فتوضع الأثقال عليها ثمّ تنهض بها، وهذا ما لا تستطيع فعله بقية الحيوانات الأهلية.
- ۳- تتحمل العطش لأيام متتالية (بين السبعة إلى عشرة أيام)، وقابليتها على تحمل الجوع مذهلة.
- ۴- يطلق عليها اسم (سفينة الصحراء)، لما لها من قابلية فائقة على طي مسافات طويلة في اليوم الواحد، رغم الظروف الصحراوية الصعبة، فلا يعرقل حركتها صعوبة الأرض أو كثرة المنخفضات الرملية، وهذا ما لا نجده في أي حيوان آخر وبهذه المواصفات.
- ۵- مع أنّها تتغذى على أي شوك وأي نبات، فهي تشبع بالقليل أيضًا.
- ۶- لعينها وأذنها وأنفها قدرة كبيرة على مقاومة الظروف الجوية الصعبة في الصحراء، وحتى العواصف الرملية لا تقف حائلًا أمام مسيرها.
- ۷- والإبل مطيعة وسهلة الإنقياد، لدرجة أنّ بإمكان طفل صغير أن يأخذ بزمام مجموعة كبيرة من الإبل وتتحرك معه حيث يريد.
- والخلاصة: إنّ ما يتمتع به هذا الحيوان من خصائص تدفع الإنسان لأن يلتفت إلى قدرة الخالق سبحانه وتعالى.
- وها هو القرآن ينادى بكلّ وضوح: يا أيّها الضالون في وادي الغفلة ألا تتفكرون في كيفية خلق الإبل، لتعرفوا الحق وتخرجوا من ضلالكم؟!!

الدرس الرابع برگرد

تأثير اللغة الفارسية على اللغة العربية

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی

﴿ الرَّحْمَنُ * علم القرآن * خلق الإنسان * علمه البيان ﴾ الرَّحْمَنُ: ۱ تا ۴

خدای بخشاینده، قرآن را آموزش داد، انسان را آفرید، سخن گفتی را به او آموخت.



برنامه	البرنامج
اندازه	الهندسة
چراغ	السراج
پردیس	الفردوس
پیروز	الفيروز
گوهر	الجوهر
گندی	الجندي
کندک	الخدق

المفردات الفارسية دخلت اللغة العربية منذ العصر الجاهلي، فقد نقلت إلى العربية ألفاظ فارسية كثيرة بسبب التجارة و دخول الإيرانيين في العراق و اليمن، معرف بالعلمية
واژگان فارسی از دوره جاهلی وارد زبان عربی شد، الفاظ فارسی بسیاری به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل (ترجمه) شد.

و كانت تلك المفردات ترتبط ببعض البضائع التي ما كانت عند العرب كالمسك و الدياج.
و آن واژگان به برخی کالاها مربوط می شد که عرب نداشت؛ مانند مشک و ابریشم
(و آن واژگان در ارتباط با کالاهایی بود که نزد عرب نبود)

و اشتد الثقل من الفارسية إلى العربية بعد انضمام إيران إلى الدولة الإسلامية.
و این انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

معرف بالعلمية

و في العصر العباسي ازداد نفوذ اللغة الفارسية حين شارك الإيرانيون في قيام الدولة العباسية على يد أمثال أبي مسلم الخراساني و آل برمك معرف بالعلمية
در دوره عباسی هنگامی که ایرانیان در برپایی دولت عباسی به دست امثال ابو مسلم خراسانی و آل برمک (خاندان برمک) شرکت کردند، نفوذ زبان فارسی افزایش یافت.

معرف بالعلمية

معرف بالعلمية

و كان لابن المقفع دور عظيم في هذا التأثير، فقد نقل عدداً من الكتب الفارسية إلى العربية، مثل كلیله و دمنه.
و ابن مقفع نقش بزرگی در این اثرگذاری داشت، [او] تعدادی از کتابهای فارسی را مانند کلیله و دمنه به عربی ترجمه کرد.

^{۴۹} ارتبط: ارتباط داشت، مضارع: يرتبط / امر: ارتبط / مصدر: ارتبط

معرف بالعلمیة

معرف بالعلمیة

وَلِفِرُوزِآبَادِيٍّ مُعْجَمٍ مَشْهُورٍ بِاسْمِ الْقَامُوسِ يَضُمُّ مُفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت‌نامه مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در برمی‌گیرد. (شامل می‌شود)

معرف بالعلمیة

و قَدْ بَيَّنَّ عُلَمَاءُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفَارِسِيَّةِ أَبْعَادَ هَذَا التَّأثيرِ فِي دِرَاسَاتِهِمْ، فَقَدْ أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونُجِيُّ كِتَابًا يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةَ الْمُعْرَبَةَ سَمَاهُ «مُعْجَمُ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».

و دانشمندان زبان عربی و فارسی ابعاد (جنبه‌های) این اثرگذاری را در پژوهش‌های خود آشکار کرده‌اند (توضیح داده‌اند)، پس دکتر التونجی کتابی گردآوری کرد که کلمات فارسی عربی شده را در بر می‌گرفت [و] آن را «مُعْجَمُ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ». (= لغت‌نامه عربی شده‌های فارسی در زبان عربی) نامگذاری کرد.

أَمَّا الْكَلِمَاتُ الْفَارِسِيَّةُ الَّتِي دَخَلَتْ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ فَقَدْ تَغَيَّرَتْ أَصْوَاتُهَا وَ أَوْزَانُهَا، وَ نَطَقَهَا الْعَرَبُ وَفَقًا لِأَسَانِيَّتِهِمْ، فَقَدْ بَدَّلُوا الْحُرُوفَ الْفَارِسِيَّةَ «گ، چ، پ، ژ» الَّتِي لَا تَوْجَدُ فِي لُغَتِهِمْ إِلَى حُرُوفٍ قَرِيبَةٍ مِنْ مَخَارِجِهَا؛ مِثْلُ:

پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرجان، چادرشَب ← شَرَشَف و ...

اما کلمه‌های فارسی که در زبان عربی وارد شد پس صداها و وزن‌هایش دگرگون شد و عرب‌ها آن را -آن کلمات را- بر اساس زبان خود بر زبان آوردند پس حروف فارسی «گ، چ، پ، ژ» را که در زبانشان پیدا نمی‌شود (نبود) به حروفی نزدیک به مخارجشان تبدیل کرده‌اند؛ مانند: پَرْدِيس ← فِرْدَوْس، مِهْرگان ← مِهْرجان، چادرشَب ← شَرَشَف و ...

وَ اسْتَقْبَلُوا مِنْهَا كَلِمَاتٍ أُخْرَى، مِثْلُ «يَكْنِزُونَ» فِي آيَةِ ﴿... يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ ...﴾ مِنْ كَلِمَةِ «گنج» الْفَارِسِيَّةِ.^۱ و از آن کلمات دیگری را برگرفتند، مانند «يكنزون» در آیه -{ و طلا و نقره انباشته می‌کنند...}- از کلمه «گنج» فارسی.

عَلَيْنَا أَنْ نَعْلَمَ أَنَّ تَبَادُلَ الْمُفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ أَمْرٌ طَبِيعِيٌّ يَجْعَلُهَا غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ، وَ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَجِدَ لُغَةً بِدُونِ كَلِمَاتٍ دَخِيلَةٍ؛

ما باید بدانیم که تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، امری طبیعی است که آن را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد، و نمی‌توانیم زبانی را بدون کلمات دخیل (وارد شده) بیابیم؛

كَانَ تَأثيرُ اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ عَلَى اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ قَبْلَ الْإِسْلَامِ أَكْثَرَ مِنْ تَأثيرِهَا بَعْدَ الْإِسْلَامِ، وَ أَمَّا بَعْدَ ظُهُورِ الْإِسْلَامِ فَقَدْ ازْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.

اثرگذاری زبان فارسی بر زبان عربی پیش از اسلام بیش‌تر از تاثیر آن در پس از اسلام بود، و اما پس از پیدایش اسلام، واژگان عربی در زبان فارسی به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

الفارسیة



^۱ لغت‌نامه، قاموس / فرهنگ‌نامه / حروف الْمُعْجَم: حروف هجاء، حروف الفبائی

^۲ سوره توبه: ۴، يَكْنِزُونَ «از ماده «کنز» به معنای گنج است، ترجمه فولادوند: طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می‌کنند.

برگرد الْمَعْجَم

مُفْرَدَاتٍ : واژگان مِسْكَ : مشک نَطَقَ : بر زبان آورد (مضارع: يَنْطِقُ) نَقَلَ : منتقل کرد، ترجمه کرد (مضارع: يَنْقُلُ) وَفَقَّاهُ : بر اساس يَضُمُّ : در برمی گیرد (ماضی: ضَمَّ)	تَغَيَّرَ : دگرگون شد (مضارع: يَتَغَيَّرُ) دَخِيلٌ : وارد شده دِيْبَاجٌ : ابریشم شَارَكَ : شرکت کرد (مضارع: يُشَارِكُ) مُعَرَّبٌ : عربی شده	إِزْدَادٌ : افزایش یافت (مضارع: يَزْدَادُ) أَشْتَدُّ : شدت گرفت (مضارع: يَشْتَدُّ) أَشْتَقُّ : برگرفت (مضارع: يَشْتَقُّ) أَنْضَمَ : پیوستن (أَنْضَمَ، يَنْضُمُ) بَيْنَ : آشکار کرد (مضارع: يَبِينُ)	بر وزن «إِفْتَعَلَ» فعل ماضٍ من باب «إِفْتَعَلَ» بزیاده حرفین مصدر من باب «انْفَعَالَ» فعل ماضٍ من باب «تَفَعَّلَ» بزیاده حرف واحد
---	---	---	---

برگرد حول النص

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- لِمَاذَا إِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بَعْدَ ظَهْوَرِ الْإِسْلَامِ؟
چرا واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام افزایش یافت؟
كَمْ إِزْدَادَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْعَرَبِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْفَارِسِيَّةِ بِسَبَبِ الْعَامِلِ الدِّينِيِّ.
واژگان عربی در زبان فارسی پس از پیدایش اسلام به دلیل عامل دینی افزایش یافت.

۲- بَعْدَ أَيِّ حَادِثٍ تَارِيخِيٍّ أَشْتَدَّ نَقْلُ الْكَلِمَاتِ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟
بعد از کدام واقعه تاریخی انتقال کلمات فارسی به عربی شدت گرفت؟
كَمْ أَشْتَدَّ النُّقْلُ مِنَ الْفَارِسِيَّةِ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بَعْدَ أَنْضَمَامِ إِيرَانَ إِلَى الدَّوْلَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ.
انتقال از فارسی به عربی بعد از پیوستن ایران به دولت اسلامی شدت یافت.

۳- مَنْ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ»؟
گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » چه کسی است؟
كَمْ الدُّكْتُورُ أَلْتُونَجِيُّ هُوَ مُؤَلِّفُ «مُعْجَمِ الْمُعْرَبَاتِ الْفَارِسِيَّةِ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ».
دکتر التونجی گردآورنده « لغت نامه معربات فارسی در زبان عربی » است.

۴- مَتَى دَخَلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ؟
کی (چه وقت) واژگان فارسی در زبان عربی وارد شدند؟
كَمْ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ دَخَلَتِ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ مُنْذُ الْعَصْرِ الْجَاهِلِيِّ.
واژگان فارسی از دوره جاهلی در زبان عربی وارد شدند.

۵- بِأَيِّ سَبَبٍ نُقِلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ؟
به چه علتی واژگان فارسی به عربی منتقل شده است؟
كَمْ نُقِلَتِ الْمُفْرَدَاتُ الْفَارِسِيَّةُ إِلَى الْعَرَبِيَّةِ بِسَبَبِ التَّجَارَةِ وَ دُخُولِ الْإِيرَانِيِّينَ فِي الْعِرَاقِ وَ الْيَمَنِ.
واژگان فارسی به علت بازرگانی و ورود ایرانیان در عراق و یمن به عربی منتقل شد.

۶- أَيُّ شَيْءٍ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ؟
 چه چیزی زبان را در شیوه و گفتار غنی می‌سازد؟
 كَمْ تَبَادُلَ الْمَفْرَدَاتِ بَيْنَ اللُّغَاتِ فِي الْعَالَمِ يَجْعَلُ اللُّغَةَ غَنِيَّةً فِي الْأُسْلُوبِ وَ الْبَيَانِ.
 تبادل واژگان میان زبان‌های جهان، زبان را در اسلوب و بیان (شیوه و گفتار) غنی می‌سازد.

هـ اِعْمُوا هـ بَرُكِد

الْمَعْرِفَةُ وَ النَّكْرَةُ

اسم معرفه اسمی است که نزد گوینده و شنونده، یا خواننده شناخته شده است؛ اما اسم نکره، ناشناخته است. مهم ترین نشانه اسم معرفه داشتن "ال" است؛ مثال:

جاءَ مُدْرَسٌ : معلمی آمد .
 جاءَ الْمُدْرَسُ : معلم آمد.
 وَجَدْتُ قَلَمًا . قلمی را یافتم .
 وَجَدْتُ الْقَلَمَ . قلم را یافتم.

■ معمولاً هرگاه اسمی به صورت نکره بیاید و همان اسم دوباره همراه "ال" تکرار شود، می‌توان الف و لامش را «این» یا «آن» ترجمه کرد؛ مثال :

رَأَيْتُ أَفْرَاسًا . كَانَتْ الْأَفْرَاسُ جَنْبَ صَاحِبِهَا .
 اسب‌هایی را دیدم . آن اسب‌ها کنار صاحبشان بودند.

کلمهٔ أَفْرَاسًا «نکره» است. اسم نکره نزد گوینده، شنونده، یا خواننده ناشناخته است؛ اسم «نکره» معمولاً تنوین (ـَ ، ـِ ، ـُ) دارد؛ مثال : رَجُلًا ، رَجُلٍ وَ رَجُلٌ

در زبان فارسی اسم نکره به سه صورت می‌آید : مردی آمد . / یک مرد آمد . / یک مردی آمد .
 معادل عربی هر سه جملهٔ بالا می‌شود : جاءَ رَجُلٌ .

■ اسم خاص (یعنی نام مخصوص کسی یا جایی) در زبان عربی «اسم عَلَم» نامیده می‌شود و معرفه به شمار می‌رود؛ مانند : هاشم، مریم، بغداد، بیروت و...

اسم عَلَم، مانند : عَبَّاسٌ ، كَاطِمٌ وَ حُسَيْنٌ تنوین دارد، ولی نکره نیست؛ بلکه معرفه است.

خراسانی: نکره - الخراسانی: معرفه به ال - الخراسان: معرفه علم

■ سال گذشته با مبتدا و خبر آشنا شدید . گاهی خبر تنوین دارد؛ مثال:

الْعِلْمُ كَنْزٌ . دانش گنج است .
 قَرَيْقُنًا فَائِزٌ . تیم ما برنده است .
 در دو مثال بالا كَنْزٌ و فَائِزٌ تنوین دارد؛ اما نیازی به نکره معنا کردن نیست.

خبر از نوع اسم غیر موصوفه ، معدودها، موصوف یاصفت -یکی از این دو- قیدهای حالت ، بعضی از موارد مثل: جدا، جیداً، ایضاً و ... ، هنگام ترجمه «ی» نکره نمی‌گیرند.

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۱): تَرْجِمَ مَا يَلِي حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

الجملة بعد النكرة

۱- ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ^۵ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ ﴿۱۰﴾﴾^{۳۵} خداوند نور آسمانها و زمین است؛ مَثَلِ نور او مانند چراغدانی است که در آن چراغی است، آن چراغ در شیشه‌ای است، آن شیشه گویی اختری درخشان است.

۲- ﴿أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ ...﴾^{۱۵ و ۱۶} رسولی نزد فرعون فرستادیم پس (ولی) فرعون از آن رسول نافرمانی کرد...

۳- ﴿عَالِمٌ يَنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ، خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.﴾^{خبر} رسول الله ﷺ مبتدا
دانشمندی که از علم او بهره برده می‌شود، بهتر از هزار عبادت کننده است.

هـ اِعْمُوا هـ

تَرْجِمَةَ الْفِعْلِ الْمُضَارِعِ (۱)

ادوات ناصبه + مضارع منصوب

حروف «أَنْ» که «و «گِ، لِ، لِكِي، حَتَّى: تا، برای اینکه» بر سر فعل مضارع می‌آیند و در معنای آن تغییر ایجاد می‌کنند؛ فعل هایی که دارای این حروف اند، در فارسی «مضارع التزامی» ترجمه می‌شوند؛ مثال:

يَحْكُمُ: داوری می کند	حَتَّى يَحْكُمَ: تا داوری کند
يُحَاوِلُونَ: تلاش می کنند	أَنْ يُحَاوِلُوا: که تلاش کنند
تَفْرَحُونَ: شاد می شوید	لِكِي تَفْرَحُوا: تا شاد شوید
يَجْعَلُ: قرار می دهد	لِيَجْعَلَ: تا قرار بدهد
يَذْهَبُونَ: می روند	كِي يَذْهَبُونَ: تا بروند

فعل مضارع دارای «لَنْ» معادل «آینده منفی» در زبان فارسی است؛ مثال:
تَنَالُونَ: دست می یابید لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

این حروف در انتهای فعل مضارع تغییراتی را ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند يَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ)

که اِخْتَبَرْنَا نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتَيْنِ وَ الْحَدِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْأَفْعَالَ الْمُضَارِعَةَ.

۱- ﴿وَ عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَ عَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَ هُوَ شَرٌّ لَّكُمْ﴾^{البقرة: ۲۱۶} و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست دارید و آن برای شما بد است.

^{۳۵} الْمِشْكَاةُ: چراغدان

^{۳۶} الدَّرِّيُّ: درخشان

^{۳۷} آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف ناصبه نام دارند)، نشانه انتهای

فعل های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و نَفْعَلُ» را تغییر می دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... نَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ و تَفْعَلِينَ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «يَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

^{۳۸} و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید و آن برای شما خوب است، و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است، (ترجمه فولادوند)

۲- ﴿ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا يَبِيعُ فِيهِ وَلَا خُلَّةٌ ... ﴾ البقرة: ۲۵۴^۷

از آنچه به شما روزی داده‌ایم انفاق کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن نه داد و ستدی است و نه دوستی ...

۳- مِنْ أَخْلَاقِ الْجَاهِلِ الْإِجَابَةُ قَبْلَ أَنْ يَسْمَعَ وَ الْمُعَارَضَةُ قَبْلَ أَنْ يَفْهَمَ وَ الْحُكْمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ. الإمام الصادق عليه السلام (أعلام الدين: ۳۰۳)

یکی از خوی‌های نادان اینکه پاسخ می‌دهد قبل از اینکه بشنود و به مخالفت بر می‌خیزد پیش از آن که بفهمد و ندانسته حکم می‌کند. (یکی از خوی‌های نادان این است که قبل از شنیدن [مطلب] پاسخ می‌دهد و پیش از آن که [مقصود گوینده را] بفهمد به مخالفت بر می‌خیزد و ندانسته حکم می‌کند.)

که آثمارین برگرد

- التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ. ✓ ✕
- ۱- الْمِسْكُ عَطْرٌ يَتَّخَذُ مِنْ نَوْعٍ مِنَ الْغَزْلَانِ. ✓
مشک، عطری است که از نوعی از آهوان گرفته می‌شود.
- ۲- الشَّرْشَفُ قِطْعَةٌ قُمَاشٍ تُوضَعُ عَلَى السَّرِيرِ. ✓
ملافه، تکه پارچه‌ای است که روی تخت گذاشته می‌شود.
- ۳- الْعَرَبُ يَنْطِقُونَ الْكَلِمَاتِ الدَّخِيلَةَ طَبَقَ أَصْلِهَا. ✕
عرب‌ها کلمات وارد شده را مطابق اصلش به زبان می‌آورند.
- ۴- فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ مِثَالُ الْكَلِمَاتِ الْمُعَرَّبَةِ ذَاتُ الْأُصُولِ الْفَارِسِيَّةِ. ✓
صدها کلمه عربی شده دارای ریشه فارسی در زبان عربی وجود دارد.
- ۵- أَلَفَ الدُّكْتُورُ التُّونَجِيُّ كِتَاباً يَضُمُّ الْكَلِمَاتِ التُّرْكِيَّةَ الْمُعَرَّبَةَ فِي اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ. ✕
دکتر التونجی کتابی نگاشت که کلمات ترکی عربی شده را در زبان عربی در برمی‌گرفت.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارِسِيَّةِ الْمُنَاسِبَةِ لِلْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

- ۱- تَجْرِي الرِّيحُ مِمَّا تَشْتَهِي السُّفُنُ. → هر چه پیش آید خوش آید.
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ. → کم گوی و گزیده گوی چون در.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي. → گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ. → نمک خورد و نمکدان شکست.
- ۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ. → از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ. → برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دردد ناخدای

^{۵۱} رَزَقَ: روزی داد

^{۵۷} خُلَّةٌ: دوستی

^{۵۸} مُعَارَضَةٌ: مخالفت

- ۱- تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا تَشْتَهِي السُّفُنُ.
 باده‌ها به آنچه (سمتی) کشتی‌ها تمایل ندارند، جریان دارند (می‌وزند)
 کج برد کشتی آنجا که خواهد خدای وگر جامه بر تن دَرَد ناخدای
- ۲- الْبَعِيدُ عَنِ الْعَيْنِ، بَعِيدٌ عَنِ الْقَلْبِ
 کسی که دور از چشم هست، از دل دور است.
 کج از دل برود هر آنکه از دیده رود.
- ۳- أَكَلْتُمْ مَمْرِي وَ عَصَيْتُمْ أَمْرِي.
 خرما خوردید و از فرمانم سرپیچی کردید.
 کج نمک خورد و نمکدان شکست.
- ۴- خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ .
 بهترین سخن آن است که کم و راهنما باشد.
 کج کم گوی و گزیده گوی چون دَر.
- ۵- الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرْجِ.
 صبر کلید گشایش است.
 کج گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی.
- ۶- الْخَيْرُ فِي مَا وَقَعَ .
 خیر و خوبی در آن چیز است که اتفاق افتد.
 کج هر چه پیش آید خوش آید.

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ الصُّورِ.



فِي أَيِّ بِلَادٍ تَقَعُ هَذِهِ الْأَهْرَامُ؟ فِي مِصْرَ
 این اهرام در کدام کشور قرار دارد؟ در مصر



لِمَنْ هَذَا التَّمْتَالُ؟ لِسَيِّبُوِيَه.
 این مجسمه از آن کیست؟ از سیبویه



مَاذَا تُشَاهِدُ فَوْقَ النَّهْرِ؟ أُشَاهِدُ جِسْرًا.
 بالای رودخانه چه می‌بینی؟ پلی می‌بینم.



بِمَ يَذْهَبُ الطَّلَابُ إِلَى الْمَدْرَسَةِ؟ بِالْحَافِلَةِ.
 دانش‌آموزان با چه چیزی به مدرسه می‌روند؟ با اتوبوس



كَيْفَ الْجَوُّ فِي أَرْدَبِيلِ فِي الشِّتَاءِ؟ بَارِدٌ.
 هوای اردبیل در زمستان چگونه است؟ سرد



هَلْ تُشَاهِدُ وَجْهًا فِي الصُّورَةِ؟ نَعَمْ. أُشَاهِدُ وَجْهًا.
 آیا چهره‌ای در عکس می‌بینید؟ بله، چهره‌ای را می‌بینم.

^{۵۹} فعل بعد از موصول «مَنْ و ما» به صورت مضارع التزامی معنا می‌شود. «خیر» در این عبارت اسم تفضیل است.
^{۶۰} «الخیر» در این عبارت «مصدر» است. بطور کلی بدانید هرگاه «خیر و شر» با «ال» همراه باشند، اسم تفضیل نیستند.

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ:

أ. عَيْنُ التَّرْجَمَةِ الصَّحِيحَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ.

- | | | | |
|-------------------------------------|---------------------|-------------------------------------|----------------------|
| <input type="checkbox"/> | صدای عجیب را شنیدم. | <input checked="" type="checkbox"/> | صدای عجیبی را شنیدم. |
| <input checked="" type="checkbox"/> | به روستا رسیدم. | <input type="checkbox"/> | به روستایی رسیدم. |
| <input type="checkbox"/> | نگاه به گذشته | <input checked="" type="checkbox"/> | نگاهی به گذشته |
| <input checked="" type="checkbox"/> | بندگلنِ درستکار | <input type="checkbox"/> | بندگانی درستکار |
| <input type="checkbox"/> | دستبندی کهنه | <input checked="" type="checkbox"/> | دستبندِ کهنه |
| <input checked="" type="checkbox"/> | تاریخ زرین | <input type="checkbox"/> | تاریخی زرین |

ب. تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الْمَعْرِفَةِ وَ النَّكْرَةِ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَعْرِفَةَ وَ النَّكْرَةَ فِي مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.



معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية معرف بالعلمية

سَجَلَتْ مَنَظْمَةُ الْيُونِسْكَو مَسْجِدَ الْإِمَامِ وَأُقْبَةَ قَابُوسٍ فِي قَائِمَةِ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ

سازمان یونسکو مسجد امام و گنبد کاووس را در لیست میراث جهانی ثبت کرد. قابوس: معرفه / التُّرَاثِ: معرفه



معرف بالعلمية معرف بالعلمية نكرة معرف بالعلمية معرف بالعلمية نكرة

عِمَارَةٌ خَسْرُو آبَادٍ فِي سَنَنْدَجٍ تَجْدِبُ سِيَّاحًا مِنْ مَدِينِ إِيرَانَ. حَدِيقَةُ شَاهزَادِهِ قُرْبَ كِرْمَانَ جَنَّةٌ فِي الصَّحْرَاءِ.

عمارت خسروآباد در سنندج گردشگرانی را از شهرهای ایران جذب می کند. باغ شاهزاده نزدیک کرمان، بهشتی در بیابان است. سنندج، کرمان: معرفه / سیاحاً: نکره / جنة: نکره



معرف بالعلمية

معرف بالعلمية

مَعْبَدٌ كُرْدِكَلَا فِي مَحَافِظَةِ مَارَنْدَرَانَ أَحَدُ الْآثَارِ الْقَدِيمَةِ.^{٦١}

تکیه کردکلا در استان مازندران یکی از آثار قدیمی است.

کردکلا، مازندران: معرفه

^{٦١} أُشِيرَ إِلَيْهِ: به آن اشاره شده است.

^{٦٢} قَائِمَةُ التُّرَاثِ الْعَالَمِيِّ: لیست میراث جهانی

^{٦٣} تکیه کردکلا، از آثار ملی ایران در شمال شهرستان جویبار

التمرین الخامس: عین الکلمة الصحيحة حسب الفعل الماضي.

الفعل الماضي	الفعل المضارع	فعل الأمر	المصدر	اسم الفاعل
وافق ← من باب مفاعلة	<input checked="" type="checkbox"/> يوافق <input checked="" type="checkbox"/> يوافق	<input checked="" type="checkbox"/> وافق <input checked="" type="checkbox"/> وافق	التوفيق	<input checked="" type="checkbox"/> الموافق
تقرب ← من باب تفعّل	<input type="checkbox"/> يوقف <input type="checkbox"/> يوقف	وقف	الموافقة <input checked="" type="checkbox"/> الموافقة	الموقف <input checked="" type="checkbox"/> الموقف
تقرب ← من باب تفعّل	<input checked="" type="checkbox"/> يتقرب <input checked="" type="checkbox"/> يتقرب	<input checked="" type="checkbox"/> تقرب <input checked="" type="checkbox"/> تقرب	التقرب <input checked="" type="checkbox"/> التقرب	المقرب <input checked="" type="checkbox"/> المقرب
تعارف ← من باب تفاعل	<input checked="" type="checkbox"/> يتعارف <input checked="" type="checkbox"/> يتعارف	<input checked="" type="checkbox"/> تعارف <input checked="" type="checkbox"/> تعارف	المعارفة	المتعارف <input checked="" type="checkbox"/> المتعارف
اشتغل ← من باب افتعال	<input checked="" type="checkbox"/> ينشغل <input checked="" type="checkbox"/> ينشغل	انشغل	الانشغال	المنشغل <input checked="" type="checkbox"/> المنشغل
انفتح ← من باب انفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يفتح <input checked="" type="checkbox"/> يفتح	<input checked="" type="checkbox"/> انفتح <input checked="" type="checkbox"/> انفتح	الانفتاح	المتفتح <input checked="" type="checkbox"/> المتفتح
استرجع ← من باب استفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يسترجع <input checked="" type="checkbox"/> يسترجع	<input checked="" type="checkbox"/> استرجع <input checked="" type="checkbox"/> استرجع	الاسترجاع	المسترجع <input checked="" type="checkbox"/> المسترجع
نزل ← من باب تفعيل	<input checked="" type="checkbox"/> ينزل <input checked="" type="checkbox"/> ينزل	انزل	النزول	المنزل <input checked="" type="checkbox"/> المنزل
أكرم ← من باب إفعال	<input checked="" type="checkbox"/> يكرم <input checked="" type="checkbox"/> يكرم	<input checked="" type="checkbox"/> أكرم <input checked="" type="checkbox"/> أكرم	الإكرام <input checked="" type="checkbox"/> الإكرام	الأكرم <input checked="" type="checkbox"/> الأكرم
	<input checked="" type="checkbox"/> يكرم <input checked="" type="checkbox"/> يكرم	كرم	التكريم	المكرم <input checked="" type="checkbox"/> المكرم

التمرین السادس: ترجم الآيات، ثم عین المطلوب منك.

- ۱- ﴿... فَأَصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا ...﴾ الأعراف: ۸۷ ﴿فِعْلُ الْأَمْرِ﴾
صبر کنید تا خداوند میان ما داوری کند. ← اصبروا
- ۲- ﴿... يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ ...﴾ الفتح: ۱۵ ﴿الْمُضَافَ إِلَيْهِ﴾
میخواهند کلام خداوند را عوض کنند. ← الله
- ۳- ﴿هُوَ الَّذِي يُصَلِّيٰ عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ...﴾ الأحزاب: ۴۳ ﴿الْجَارَ وَ الْمَجْرورَ﴾
او کسی است که خود و فرشتگانش بر شما درود می فرستند تا شما را از تاریکی ها به روشنی بیرون آرد ←
عَلَيْكُمْ، مِنَ الظُّلُمَاتِ، إِلَى النُّورِ
- ۴- ﴿... لَكَيْلًا تَحَزَنُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ ...﴾ آل عمران: ۱۵۳ ﴿الْفِعْلُ الْمَاضِي﴾
تا بر آنچه که دست داده اید، اندوهگین نشوید. ← فات
- ۵- ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ ...﴾ آل عمران: ۹۲ ﴿الْفِعْلُ الْمُضَارِع﴾
به نیکی دست نخواهید یافت تا از آنچه دوست می دارید انفاق کنید. ← لَنْ تَنَالُوا/ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا/ تُحِبُّونَ

يُصَلِّي: درود می فرستد لَكَيْلًا: لگی + لا (لای نفی) فَات: از دست رفت لَنْ تَنَالُوا: دست نخواهید یافت

الْتَمْرِينُ السَّابِعُ: اَكْتَبْ جَمَعَ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ.

تاریخ (تاریخ): تواریخ	اثر (نشان): آثار	فَرَس (اسب): افراس
دَوْلَة (کشور، حکومت): دُول	عَبْد (بنده): عباد	قَرِيَّة (دهکده): قَرِي
رَسُول (فرستاده): رَسُل	مَلْعَب (ورزشگاه): مَلَاعِب	مِثْل (همسان، مشابه): اَمثال
سَمَك (ماهی): اَسْمَاك	سِن (دندان): اَسنان	كُتِب (کتاب): كُتِب
قَم (دهان): اَفْواهِ، اَفْمام	جَنَاح (بال): اَجْنَحَة	جَذَع (تنه): جَذوع

بِرْكَدِ لِمُطَالَعَةِ

الْمُعْرَبَاتُ الْفَارِسِيَّةُ

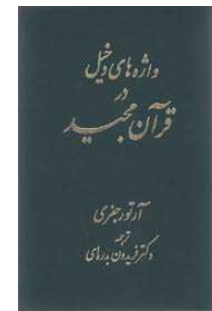
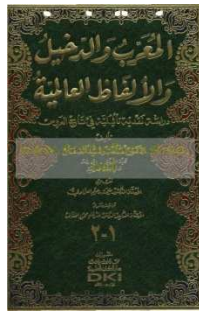
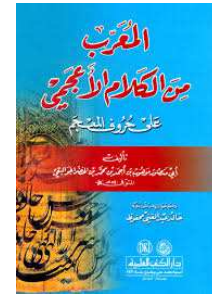
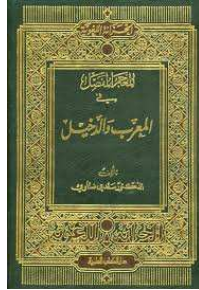
إِبْرِيْسَم : إِبْرِيْشَم / إِبْرِيْق : اَبْرِيْز / اَرْجَوَانِي : اَرْغَوَانِي / اُسْتَاذ : اُسْتَاذ / اِسْتَبْرَق : سِتَبْرِك / اُسْتُوَانَة : اُسْتُوَانَة / اَبَاوَنْج : اَبَاوَنَه / بَخْشِيْش ← بَخْشِيْش (بِالْفَارْسِيَّة : اِنْعَام) / اَبَاوَج (نَوْعٌ مِّنَ الْحِذَاءِ) ← اَبَاوَش / اَبَاذَنْجَان : اَبَاتِنْجَان (بِالْفَارْسِيَّة : اَبَاذَمْجَان) / بَرَبَط : (بِرِ بِالْفَارْسِيَّة : سِيْنَه + بَت : بِالْفَارْسِيَّة : اُرْدَك) مِّنْ اَلآتِ الْمَوْسِيْقَى / بَرَزَخ ← بَرَزْ اَخُو (اَلْعَالَمُ اَلْاَعْلَى : جِهَانُ اَبَا) / بَرَنَامَج : بَرَنَامَه / بَرَوَاز ← بَرَوَاز : قَاب / بَرِيْد ← بَرِيْدَه دُم / بِيْسْت / بِيْسْتَان : بُوْسْتَان / بَعْدَاد : بَعَج + دَاد (خَدَادَاد) / بُوْسَة ← بُوْسَه / بِيْهَلَوَان ← بِيْهَلَوَان (بِالْفَارْسِيَّة : بِنْدَبَاز) / اَبَس : بَس / اَبَط : بَت (بِالْفَارْسِيَّة : اِرْدَك) / اَبَلُوْر : اَبَلُوْر / اَبْتَفْسَج : اَبْتَفْسَه / تَارِيْخ : تَارِيْك / تَتْوِيْج : تَاج : كَدَارِي ← تَاج / تَخْت : تَرْجَمَان (تَرْجَمَة) ← تَرزُبَان / تَنْتُوْر : تَنْتُوْر / تَوْت : تَوْت / جَامُوْس : كَاوَمِيْش / جَزَر : كَزَر / جَصَّ : كَجَّ / جَلَاب : كَلَاب / جَلْنَار : كَلْنَار / جُنَاح : كُنَاه / جُنْدِي : كُنْدِي / جَوْرَاب : كُوْرَاب (كُوْرَاب) / جَوْر : كُوْر (بِالْفَارْسِيَّة : كِرْدُو) / جَوْشَن ← جَوْشَن : زَرَه / جَوْهَر : كُوْهَر / جِرْبَاء : هُوْرَبَان (هُور : خُوْر «خُوْر شِيْد») / خَانَة : خَانَه (بِيُوْتٌ فِي لَعْبَةِ الشُّطْرَنْج) / خَنْدَق : كَنْدَك / دِجَلَة : تِيْگَرَه (تَنْد و تِيْز) / دَرُوِيْش : دَرُوِيْش / دُسْتُوْر ← دُسْتُوْر : قَانُوْن / دِيْبَاج : دِيْبَا / دِيْن : دِيْن / رَازِيَانَج : رَازِيَانَه / رِزْق ← رُوْجِيْك ، رُوْزِيْك «رُوْزِي» / رُوْزِنَامَة ← رُوْزِنَامَه (بِالْفَارْسِيَّة : نَقُوِيْم) / رُوْزَنْه ← رُوْزَنْه / رَهْنَامَج : رَاهُنَامَه (كَلِيْلٌ لِّلْسَفَرَاتِ الْبَحْرِيَّة) / زَرَكَش ← زَرَكَش (نَسَجَ الْقُمَاشَ بِخِيُوْطٍ مِّنَ الذَّهَبِ : تَارِهَائِي زَرُ بَه پَارَجَه كَشِيْد) / زَمَان : زَمَان / زَمَهْرِيْر : بِيْسِيَار سَرْد / زَنْبِيْل (زَنْ : اِمْرَأَة + بَال : يَد = عَلَى يَدِ الْمَرْأَةِ / زَنْجَار : زَنْكَار / سَادَج : سَادَه «سَدَاجَة : سَادَكِي» / سَاعَة : سَايَه / سَجِيْل : سَنْگُ كِل / سَخَط : سَخْت (اَلْعَضْبُ الْكَثِيْرُ) / سِرَاج : جِرَاج / سُرَادِق : سَرَاپْرِدَه / سَرَخْس : سَرَخْس / سَرْدَاب : سَرْدَاب (زِيْر زَمِيْن : بِنَاءٌ تَحْتِ الْأَرْضِ) / سَرْمَد : سَرَامَد (بِيْ اَغَاز و پَايَان : مَا لَا اَوَّلَ لَهُ وَ لَا اَخِيْرَ) / سِرْوَال : شَلُوَار / سِكْر : شِكْر / سَكَنْجِيْن : سِرْكَه اِنْكَبِيْن / سَلْجَم : شَلْجَم / سَنْجَاب : سَنْجَاب / سُوْسَن : سُوْسَن / شَاشَة : صَفْحَة تَلُوِيْزِيُوْن ← شِيْشَه / شِيْشَه / شَاهِيْن (صَقْر : شَاهِيْن) / شُوْنْدَر : شُوْنْدَر / شَهْدَانَج : شَاهِدَانَه / شَهْد : عَسَل / شَيْء ← شَيْء : چِيْز / صَقَق : دَسْت زَد ← چِيْكَ / صَلِيْب ← چَلِيْبَا / صَنْج : چَنْگ ، سَنْج / طَارَج : تَاَزَه / طَاسْت : تَشْت / عَبَقْرِي ← اَبْكَارِي / عَبْرِيْت ← اَفْرِيْد / فِرْجَار ، بِرْكَار ← پَرْكَار / فُسْتَق : پِيْسْتَه / فِلْفِيْل : پِلْپِل / فُوْلَاذ : پُوْلَاد / فِيْرُوْز ← فِيْرُوْز / فَيْرُوْزَج : فَيْرُوْزَه / فَيْل : پَيْل / كَاس : كَاسَه / كَافُوْر ← كَافُوْر / كَهْرَبَاء : كَاه رُبَا / كَنْز : كَنْج / لِحَام : لِكَام / مَحْرَاب : مِهْرَاب / مِسْكَ ← مِسْكَ : مِشْكَ / مِيْزَاب ← نَاوْدَان «كُمِيْز + اَب» / نَارَنْج ← نَار رَنْگ : نَارَنْج / نِسْرِيْن : نَسْرِيْن / نَفْط : نَفْت / نَمَارِق : بَالَش هَا (جَمْع نَرْمَك) / نَمُوْدَج : نَمُوْنَه / وَرْد ← وَرْد / وَزِيْر : وَجِيْر / هَنْدَسَة : اَنْدَازَه

■ در امتحانات و کنکور از این بخش (معربات فارسی) سؤالی طرح نمی‌شود.

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ

برگرد

اُكْتُبُ عِشْرِينَ كَلِمَةً مُعَرَّبَةً أَصْلُهَا فَارِسِيٌّ مِنْ أَحَدِ هَذِهِ الْكُتُبِ.



واژگان دخیل

طازج: تازگ (تازه)	توت: توت (فِرصاد)	أسوار: سوار
طست: تشت	توتياء: توتیا	أسوار: دستوار (دستبند)
فالودج: پالودگ (فالوده)	جاموس: گاومیش	بادزهر: پادزهر
قصة: کاسه	جزية: گزیت	بخت: بخت
كعك: کاک (کیک)	رستاق: رستاگ (روستا)	برقع: پرده
لعل: لال	زنجبیل: زنگبیل	بنفسج: بنفشگ
مارستان: بیمارستان	سرادق: سراپرده	بيدق: پیادگ (پیاده)
مهرجان: مهرگان (جشنواره)	سگنجین: سرکه انگبین	پسته: فستق
نرجس: نرگس	سندس: سندس	تاج: تاج
نسرین: نسرین	سوسن: سوسن	تبا+شیر: تبا+شیر (مثل الحليب)
نفت: نفت	صولجان: چوگان	در عربی طباشیر گویند.

الدرس الخامس برگرد

﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين﴾ آیه: ۱۱۹

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا پروا کنید و همراه راستگویان باشید.



الصدق

راستی

خبر آن است و جمله وصفیه نیست

يُحْكِي أَنْ رَجُلًا كَانَ كَثِيرَ الْمَعَاصِي وَالْعُيُوبِ، فَندِمَ عَلَى أَعْمَالِهِ السَّيِّئَةِ وَ حَاوَلَ أَنْ يُصْلِحَهَا، فَمَا اسْتَطَاعَ.

حکایت می‌شود که مردی بسیار گناهکار و پر از عیب بود، از کارهای بدش پشیمان شد و تلاش کرد آنها را اصلاح کند، ولی نتوانست.

الجملة بعد النكرة

فَذَهَبَ إِلَى رَجُلٍ فَاضِلٍ صَالِحٍ، وَ طَلَبَ مِنْهُ مَوْعِظَةً تَمْنَعُهُ عَنِ ارْتِكَابِ الْمَعَاصِي، فَتَصَحَّحَهُ بِالتَّزَامِ الصَّدْقِ، وَ أَخَذَ مِنْهُ عَهْدًا عَلَى ذَلِكَ،

پس به سوی مردی دانشمند و درستکار رفت و از او اندرزی خواست که وی را از ارتکاب گناهان باز دارد. او را به پایبندی به راستگویی پند داد و قولی (پیمانی) از این موضوع از او گرفت.

فَكَلَّمَا أَرَادَ الرَّجُلُ أَنْ يَرْتَكِبَ ذَنْبًا، امْتَنَعَ عَنْهُ لَوْفَائِهِ بِالْعَهْدِ، حَتَّى لَا يَكْذِبَ عَلَى الرَّجُلِ الْفَاضِلِ، وَ مِرُورِ الْأَيَّامِ تَخَلَّصَ مِنْ شَرِّ ذُنُوبِهِ وَ عُيُوبِهِ لِالتَّزَامِ بِالصَّدْقِ.

و هرگاه آن مرد خواست که گناهی مرتکب شود، به خاطر وفایش به عهد از آن خودداری کرد، تا به مرد دانشمند دروغ نگوید و با گذشت روزها به خاطر پایبندی به راستگویی از شر گناهان و عیب‌هایش رها شد.

خبر آن است و جمله وصفیه نیست

وَ يُحْكِي أَنَّ شَابًا كَانَ كَذَّابًا، وَ فِي أَحَدِ الْأَيَّامِ كَانَ يَسْبُحُ فِي الْبَحْرِ وَ تَظَاهَرَ بِالْغَرَقِ وَ نادَى أَصْحَابَهُ: النَّجْدَةَ، النَّجْدَةَ... و حکایت می‌شود که جوانی بسیار دروغگو بود، و در یکی از روزها داشت در دریا شنا می‌کرد و تظاهر به غرق شدن کرد و دوستانش را صدا زد: کمک، کمک...

فَأَسْرَعَ أَصْحَابُهُ إِلَيْهِ لِيُنْقِذُوهُ، وَ عِنْدَمَا وَصَلُوا إِلَيْهِ صَحَكَ عَلَيْهِمْ.

پس دوستانش برای اینکه او را نجات دهند به سوییشتافتند، و هنگامی که نزد او رسیدند، به آنها خندید.

كَرَّرَ هَذَا الْعَمَلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ فِي الْمَرَّةِ الرَّابِعَةِ ارْتَفَعَ الْمَوْجُ وَ كَادَ الشَّابُّ يَغْرُقُ، فَأَخَذَ يُنَادِي أَصْحَابَهُ، وَلَكِنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَكْذِبُ مِنْ جَدِيدٍ.

این کار را سه بار تکرار کرد، و بار چهارم موج بالا رفت و نزدیک بود آن جوان غرق شود، پس شروع کرد به صدا زدن دوستانش، ولی آنها گمان کردند که او دوباره (از نو) دروغ می‌گوید.

^{۶۴} توضیح: كَانَ يَسْبُحُ فِي الْبَحْرِ. در فارسی دو معنا دارد: «در دریا شنا می‌کرد» و «داشت در دریا شنا می‌کرد» یعنی هم به صورت ماضی استمراری درست است و هم ماضی ملموس یا در جریان.

^{۶۵} معانی أَخَذَ:

شروع کرد: أَخَذَ يُنَادِي أَصْحَابَهُ لِأَنَّهُ كَادَ الشَّابُّ يَغْرُقُ: شروع کرد به صدا زدن دوستانش؛ چون نزدیک بود آن جوان غرق شود. گرفت: خُذْ بِيَدِي: دستم را بگیر.

برداشت: فَيَأْخُذُ النَّاسُ الْأَسْمَاكَ لِطَبْخِهَا: مردم ماهی‌ها را برای پخت و پزیشان برداشتند.

برد: أَخَذَنِي شَيْءٌ إِلَى الشَّاطِئِ: چیزی مرا به ساحل برد.

فَلَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْهِ حَتَّىٰ أَسْرَعَ إِلَيْهِ أَحَدُ النَّاسِ وَ أَنْقَذَهُ، فَقَالَ الشَّابُّ لِأَصْدِقَائِهِ: شَاهَدْتُ نَتِيجَةَ عَمَلِي، فَكِدْبِي كَادَ يَقْتُلْنِي، فَلَنْ أَكْذِبَ بَعْدَ الْيَوْمِ أَبَدًا، وَ مَا عَادَ هَذَا الشَّابُّ إِلَى الْكُذْبِ مَرَّةً أُخْرَى.

پس به او توجه نکردند، تا اینکه یکی از مردم به سوی او شتافت و وی را نجات داد، آن جوان به دوستانش گفت: نتیجه کارم را دیدم، دروغ گفتنم نزدیک بود مرا بکشد، پس از امروز هرگز دروغ نخواهم گفت؛ و این جوان بار دیگر به دروغ گفتن بازنگشت.

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ التَّوْبَةِ: ١١٩
خدای بلندمرتبه گفته است: ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا کنید و همراه با راستگویان باشید.

الْصَّادِقُ مَعَ اللَّهِ يَتَجَلَّى بِإِخْلَاصِ الْأَعْمَالِ لَهُ؛ وَ الصَّادِقُ مَعَ النَّاسِ هُوَ أَنْ لَا تَكْذِبَ عَلَى الْآخِرِينَ.
راستگویی با خدا در اخلاص اعمال برای او تجلی می‌یابد؛ و راستگویی با مردم این است که به دیگران دروغ نگوئیم.

و قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «كَبْرُ خِيَانَةٍ أَنْ تُحَدِّثَ أَخَاكَ حَدِيثًا، هُوَ لَكَ مُصَدِّقٌ، وَ أَنْتَ لَهُ كَاذِبٌ.»
و پیامبر (ص) فرموده است: خیانت بزرگی است که به برادرت سخنی بگویی، او سخنت را باور کند، در حالی که تو به او دروغ می‌گویی. (او سخنت را باور کرده، در حالی که تو به او دروغ گفته‌ای).

و قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ.»
و امام علی (ع) فرموده است: «کسی چیزی را پنهان نکرد، مگر اینکه در لغزش‌های زبان و همه جای چهره‌اش آشکار شود.»

إِذَنْ لَا يَسْتَطِيعُ الْكَذَّابُ أَنْ يُخْفِيَ كِذْبَهُ أَوْ يُنْكِرَهُ.
بنابراین، [شخص بسیار] دروغگو نمی‌تواند دروغش را پنهان نماید یا آن را انکار کند.

مَا أَجْمَلَ كَلَامَ النَّبِيِّ ﷺ: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ.»
سخن پیامبر (ص) چه زیباست! « به بسیاری نماز و روزه و بسیاری حج و کار نیک و بانگ شبانه آنها نگاه نکنید؛ بلکه به راستگویی و امانتداری نگاه کنید.»

برگرد

أَخَذَ: شروع کرد، «أَخَذَ يُنَادِي» شروع کرد به صدا زدن اسْتَطَاعَ: توانست (مضارع: يَسْتَطِيعُ) أَسْرَعَ: شتافت (مضارع: يُسْرِعُ) = عَجَلَ أَصْلَحَ: درست گرداند (مضارع: يُصْلِحُ) ≠ أَفْسَدَ أَضْمَرَ: پنهان کرد (مضارع: يُضْمِرُ) = أَخْفَى ≠ أَظْهَرَ الْتَزَمَ: پایبندی (الْتَزَمَ، يَلْتَزِمُ) الْتَفَتَ: توجه کرد (مضارع: يَلْتَفِتُ) «لَمْ يَلْتَفِتُوا: توجه نکردند» أَنْكَرَ: دروغ دانست، انکار کرد	(مضارع: يُنْكِرُ) تَخَلَّصَ: رها شد (مضارع: يَتَخَلَّصُ) تَظَاهَرَ بِ: به ... واثمود کرد (مضارع: يَتَظَاهَرُ) حَدَّثَ: سخن گفت (مضارع: يُحَدِّثُ) = كَلَّمَ، تَكَلَّمَ حَكَى: حکایت کرد (مضارع: يَحْكِي) سَبَّحَ: ثنا کرد (مضارع: يَسْبِحُ) صَاحَبَ: دوست «جمع: أَصْحَابُ» = صَدِيقٌ ≠ عَدُوٌّ صَفَحَةَ: یک روی چیزی «صَفَحَاتُ الْوَجْهِ: همه جای چهره»	طَنَطَنَةً: بانگ (بانگ آرام نیایش) عَادَ: بازگشت (مضارع: يَعُودُ) = رَجَعَ فَلْتَةُ اللِّسَانِ: لغزش زبان از نیندیشیدن «جمع: فَلَتَاتُ» كَادَ يَغْرُقُ: نزدیک بود غرق بشود كَبَّرَ: بزرگ شد (مضارع: يَكْبُرُ) «كَبْرُ خِيَانَةٍ: خیانت بزرگی است!» كَبْرٌ ≠ صَغُرَ كَرَّرَ: تکرار کرد (مضارع: يَكْرُرُ) كَلَّمَا: هرگاه نَجَدَةَ: کمک = مُسَاعَدَةً، نَصَرَ
---	--	---

حول النص برگرد

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ. ✓ ✕

۱- حاول الرجل الكثير المعاصي أن يصلح نفسه، فلم يستطع في البداية. صحيح
مرد بسیار گناهکار تلاش کرد که خودش را اصلاح کند، ولی در ابتدا نتوانست.

۲- طلب الرجل الفاضل من الرجل الكثير المعاصي أن يلتزم بكل الحسنة. خطأ
مرد دانشمند از مرد بسیار گناهکار خواست که به همه نیکی‌ها پایبند باشد.

۳- امتنع الرجل الكثير المعاصي عن الذنوب لوفائه بالعهد. صحيح
مرد بسیار گناهکار به خاطر وفای به عهدش از گناهان خودداری کرد.

۴- كاد الشاب الكذاب يغرق عندما كذب للمرة الثالثة. خطأ
جوان بسیار دروغگو نزدیک بود غرق شود وقتی که برای دوم دروغ گفت.

۵- يظهر الكذب في فلتات اللسان و صفحات الوجه. صحيح
دروغ در لغزش‌های زبان و همه جای چهره آشکار می‌شود.

إِعْلَمُوا برگرد

الجملة بعد النكرة

معمولاً هنگامی که بعد از اسمی نکره فعلی بیاید که آن اسم نکره را توضیح دهد، در ترجمه به فارسی بعد از آن اسم حرف ربط «که» می‌آید و فعل مطابق شرایط جمله ترجمه می‌شود؛ مثال:

الجملة بعد النكرة

شاهدنا سنجاباً يفيز من شجرة إلى شجرة.

سنجابی را دیدیم که از درختی به درختی می‌پرید.

الجملة بعد النكرة

إرضاء الناس غاية لا تدرك.

راضی ساختن مردم، هدفی است که به دست آورده نمی‌شود.

الجملة بعد النكرة

رأيت وكداً يمشي بسرعة.

پسری را دیدم که به سرعت راه می‌رفت.

عبارت (رأيت وكداً يمشي بسرعة.) از دو جمله تشکیل شده، و بعد از اسم نکره «وكداً»، فعل مضارع آمده است که درباره «وكداً» توضیح می‌دهد؛ در ترجمه فارسی بین دو جمله، حرف ربط «که» می‌آید و فعل مضارع نیز معمولاً ماضی استمراری ترجمه می‌شود.

ماضی + اسم نکره + مضارع = ماضی استمراری

ترجمه

أَمَّا إِنْ فَعَلَ أَوَّلَ مَضَارِعٍ بَاشَدَ، تَرْجَمَةُ فِعْلِ دَوْمٍ چَگونَه خَواهد بود؟ بَه مِثَالِ دَقَّتْ كُنید.

أَفْتَشِي عَنْ مَعْجَمٍ يُسَاعِدُنِي فِي فَهْمِ النُّصُوصِ.

دنبال فرهنگ لغتی می گردم که مرا در فهم متون کمک کند. (کمک می کند)

أَشَاهِدُ طَالِباً يَكْتُبُ تَمَارِينَ الدَّرْسِ فِي الصَّفِّ.

دانش آموزی را می بینم که تمرین های درس را در کلاس می نویسد.

مضارع + اسم نکره + مضارع = مضارع التزامی یا مضارع اخباری

ترجمه

اکنون به ترجمه جمله زیر دقت کنید.

إِشْتَرَيْتُ الْيَوْمَ كِتَابًا قَدْ رَأَيْتُهُ مِنْ قَبْلُ.

امروز کتابی را خریدم که قبلاً آن را دیده بودم. (دیدم)

ماضی + اسم نکره + ماضی = ماضی بعید یا ماضی ساده

ترجمه

تذکر: ترجمه هنر است و باید در ترجمه مطالب به مطالب بسیاری مانند موضوع متن، قرائن و قواعد زبان مقصد توجه کرد.

نکات جمله وصفیه

الجمله بعد النكرة = الجملة التي تصف اسم النكرة (جمله وصفیه)

● در جمله وصفیه، صفت یک فعل است که اسم نکره قبل خود را توصیف می کند (یا توضیح می دهد)

● در ترجمه جمله وصفیه از حرف «که» استفاده می کنیم. حرف «که» رابط بین جمله پایه و جمله وصفیه است.

● اصولاً هر چیزی که ارتباط بین اسم نکره و جمله وصفیه را قطع کند نباید داشته باشیم. (قطع کننده ممنوع)
اگر جمله با یکی از حروف ربط [مانند: ف، وَ، ثُمَّ، حَتَّى، أَنْ، إِنَّ، أَنْ، لَكِنْ، حَتَّى] یا کلمات [حینما، عندما، متى] شروع شود، نمی تواند جمله وصفیه باشد.

● ممکن است بین موصوف و جمله وصفیه فاصله بیفتد.

وَلِلْفَيْرُوزِ أَبَادِيٍّ مَعْجَمٌ مَشْهُورٌ بِاسْمِ الْقَامُوسِ **يَضُمُّ** مَفْرَدَاتٍ كَثِيرَةً بِاللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ.

و فیروزآبادی لغت نامۀ مشهوری به نام "القاموس" دارد که واژگان بسیاری از زبان عربی را در بردارد. (شامل می شود)

● جمله وصفیه می تواند یک جمله اسمیه باشد.

شاهدت رجلاً قلبه طاهرٌ. مردی را که دلش پاک بود، دیدم.

● هر جمله ای که بلافاصله بعد از اسم نکره آمد، جمله وصفیه نیست:

مثال: مَنْ يَرْحَمُ مُؤْمِنًا يَرْحَمُهُ اللَّهُ: هر کس به مومنی رحم کند، خدا به او رحم می کند.
یرحم جمله وصفیه نیست؛ بلکه جواب شرط است.

● جمله وصفیه هم صفت محسوب می شود بنابراین اگر در سوالی خواسته شد تعداد صفت ها را پیدا کنیم، باید جمله های وصفیه را نیز بشماریم.

که اِخْتَبَرْتَنَفْسَكَ: تَرْجَمْ هَذِهِ الْعِبَارَةَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ؛ ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ الْأَفْعَالِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ نَفْسٍ لَا تَشْبَعُ وَمِنْ قَلْبٍ لَا يَخْشَعُ وَمِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ وَمِنْ صَلَاةٍ لَا تَرْفَعُ^{٦٦} وَمِنْ دُعَاءٍ لَا يُسْمَعُ (مِنْ تَعْقِيبَاتِ صَلَاةِ الْعَصْرِ)

خداوند! همانا من به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نمی‌شود (نشود) و از قلبی که فروتنی نمی‌کند (نکند) و علمی که سود نمی‌رساند (نرساند) و نمازی که بالا برده نمی‌شود (نشود) و دعایی که شنیده نمی‌شود (نشود).
 أَعُوذُ: فعل مضارع / لَا تَشْبَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَخْشَعُ: فعل مضارع منفی / لَا يَنْفَعُ: فعل مضارع منفی / لَا تَرْفَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول / لَا يُسْمَعُ: فعل مضارع منفی، مجهول

ب: مَبِيزِ الْأَفْعَالِ الْمُتَعَدِّيَةِ مِنْ: يَهْدِي / كَفَرُوا / قَرَأَتْ / جَلَسْنَا

فعل‌های متعدی: يَهْدِي: هدایت می‌کند / قَرَأَتْ: خواندیم
 فعل‌های لازم: كَفَرُوا: کافر شدند / جَلَسْنَا: نشستیم

در گروه‌های دو نفره شبیه گفت‌وگوی زیر را در کلاس اجرا کنید.

جواز بگیرد

(شراء شريخة الهاتف الجوال)

خرید سیم کارت تلفن همراه

موارد داخل کادر

فعل امر+ نون وقایه+ مفعول

مُوظَّفِ الْإِتِّصَالَاتِ (کارمند مخابرات)	الزَّائِرَةُ (زائر)
تَفَضَّلِي، وَ هَلْ تُرِيدِينَ بِطَاقَةَ الشَّحْنِ ؟ بفرما، و آیا کارت شارژ می‌خواهی؟	رَجَاءً، أَعْطِنِي شَرِيحَةَ الْجَوَالِ. لطفاً، سیم کارت تلفن همراه به من بده.
تَسْتَطِيعِينَ أَنْ تَشْحَنِي رَصِيدَ جَوَالِكِ عَبْرَ الْإِنْتَرِنْتِ. می‌توانی اعتبار پولی تلفن همراهت را از طریق اینترنت شارژ کنی.	نَعَمْ؛ مِنْ فَضْلِكَ أَعْطِنِي بِطَاقَةَ مَبْلَغِ خَمْسَةِ وَ عَشْرِينَ رِيَالًا. بله، لطفاً یک کارت به مبلغ ۲۵ ریال به من بده.
الزَّائِرَةُ تُرِيدُ أَنْ تَتَّصَلَ لَكِنْ لَا يَعْمَلُ الشَّحْنُ، فَتَذَهَبُ عِنْدَ مُوظَّفِ الْإِتِّصَالَاتِ وَ تَقُولُ لَهُ: زائر می‌خواهد تماس بگیرد ولی شارژ کار نمی‌کند، پس نزد کارمند مخابرات می‌رود و به او می‌گوید:	
أَعْطِنِي الْبِطَاقَةَ مِنْ فَضْلِكَ. سامحيني! أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ ^{٦٧} . أُبَدِّلُ لَكَ الْبِطَاقَةَ. لطفاً کارت را به من بده. مرا ببخش؛ حق با شماست؛ کارت را برایت عوض می‌کنم.	عَفْوًا، فِي بِطَاقَةِ الشَّحْنِ إِشْكَالًا. ببخشید، در کارت شارژ اشکالی وجود دارد.

١- الشَّرِيحَةُ: سیم کارت ٢- الشَّحْنُ: شارژ کردن ٣- أَنْ تَشْحَنِي: که شارژ کنی (سه حرف اصلی «ش ح ن» / نونه اصلیه)

٤- الرَّصِيدُ: اعتبار مالی، شارژ ٥- سَامِحِينِي: مرا ببخش ٦- أَنْتِ عَلَى الْحَقِّ: حق با شماست

^{٦٦} لَا تَشْبَعُ: سیر نمی‌شود

^{٦٧} لَا يَخْشَعُ: فروتنی نمی‌کند

^{٦٨} لَا تَرْفَعُ: بالا برده نمی‌شود (بالا نمی‌رود)

^{٦٩} مَبْلَغُ: مصدر میمی (برای آگاهی دبیر)

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟

۱- ما كَانَ يَعْرِفُ السَّبَاحَةَ^۷، فَصَرَخَ النَّجْدَةَ، النَّجْدَةَ: که کادَ يَعْرِقُ: نزدیک بود غرق بشود شنا کردن نمی دانست، پس فریاد زد: کمک، کمک.

۲- أَخْفَى شَيْئًا، وَجَعَلَهُ بَعِيدًا عَنِ الْأَنْظَارِ: که أَضْمَرَ: پنهان کرد چیزی را مخفی کرد و آن را از دیدگان دور کرد.

۳- حَسِبَهُ كَذِبًا، وَ مَا قَبْلَهُ: که أَنْكَرَ: انکار کرد آن را دروغ پنداشت و نپذیرفت.

۴- عَمِلَ عَمَلًا عَدَّةَ مَرَاتٍ: که كَرَّرَ: تکرار کرد کاری را چند بار انجام داد.

۵- أَصْبَحَ كَبِيرًا: که كَبُرَ: بزرگ شد بزرگ شد.

وزن أفعال + اسم مجرور ← افعال: اسم تفضیل است.
وزن أفعال + اسم دارای ـَ أَ یَ / ـُـ اِنِ وَنَ ← افعال: فعل است.

التَّمْرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- الْعِلْمُ نُورٌ وَ ضِيَاءٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قُلُوبِ أَوْلِيَائِهِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْفَاعِلُ)
الجملة بعد النكرة

علم روشنایی و نوری است که خدا آن را در دل‌های اولیایش (دوستانش) می‌اندازد.
المُبْتَدَأُ: الْعِلْمُ - ضِيَاءٌ / الْفَاعِلُ: اللَّهُ

۲- لَا تَغْتَرَّوْا بِصَلَاتِهِمْ وَ لَا بِصِيَامِهِمْ ... وَلَكِنْ اخْتَبِرُوهُمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ. الْإِمَامُ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ الْأَمْرِ، وَ فِعْلُ النَّهْيِ)
حرف زائد برای تاکید نفی فعل امر

نه با نمازشان فریب بخورید و نه با روزه‌یشان (فریب نماز و روزه آنها را نخورید) ... ولی آنها را هنگام راستگویی و امانت‌داری بیازمایید. فِعْلُ الْأَمْرِ: اخْتَبِرُوا / فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تَغْتَرَّوْا

۳- لَا تَسْتَشِرْ الْكُذَّابَ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يُقَرَّبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يَبْعَدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ^۷ (اسْمُ الْمُبَالِغَةِ)
فعل نهی

با فرد بسیار دروغگو (دروغگو) مشورت نکن زیرا او مانند سراب است؛ دور را بر تو نزدیک می‌سازد و نزدیک را بر تو دور می‌سازد. اسْمُ الْمُبَالِغَةِ: الْكُذَّابُ

يُقَرَّبُ ≠ يَبْعَدُ
الْبَعِيدُ ≠ الْقَرِيبُ
الصَّادِقُ ≠ الْكَاذِبُ

^{۷۰} السَّبَاحَةُ: شنا کردن

^{۷۱} لَا تَغْتَرَّوْا: فریب نخورید

^{۷۲} لَا تَسْتَشِرْ: با ... مشورت نکن

^{۷۳} يُقَرَّبُ: نزدیک می‌سازد

^{۷۴} يَبْعَدُ: دور می‌سازد

اسم موصول: آنچه
فعل مضارع در نقش مفعول فعل مضارع منفی

۴- يَبْلُغُ الصَّادِقُ بِصِدْقِهِ مَا لَا يَبْلُغُهُ الْكَاذِبُ بِاِحْتِيَالِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْفَاعِلُ)
فرد راستگو با راستگویی خود به چیزی می‌رسد که فرد دروغگو با فریبکاری اش به آن نمی‌رسد.
الْفَاعِلُ: الصَّادِقُ / الْكَاذِبُ

فعل نهی اسم موصول: آنچه فعل ماضی
۵- لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ بِهِ. أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فِعْلُ النَّهْيِ)
هر آنچه را شنیده‌ای، با مردم در میان نگذار (بازگو نکن). فِعْلُ النَّهْيِ: لَا تُحَدِّثِ

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيْنُ الْكَلِمَةِ الْغَرِيبَةِ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.

- | | | | | | | | |
|-------------------------------------|-----------------------|-------------------------------------|-------------------------|-------------------------------------|---|-------------------------------------|--------------------------|
| <input type="checkbox"/> | الْفَنُونُ (هنرها) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْحَدَّ (گونه) | <input type="checkbox"/> | الْفَمُّ (دهان) | <input type="checkbox"/> | اللِّسَانُ (زبان) |
| <input type="checkbox"/> | الْقَشْرُ (پوست) | <input type="checkbox"/> | الْلُبُّ (مغز) | <input type="checkbox"/> | النَّوَى (هسته) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْغَازُ (گاز) |
| <input type="checkbox"/> | التَّلْعَبُ (روباه) | <input type="checkbox"/> | الْكَلْبُ (سگ) | <input type="checkbox"/> | الْمَرْحُ (شادمانه و با ناز و خودپسندی) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْحِمَارُ (خر) |
| <input type="checkbox"/> | الْيَمِينُ (راست) | <input type="checkbox"/> | الطَّنَانُ (مرغ مگس) | <input checked="" type="checkbox"/> | الْشَّمَالُ (چپ) | <input type="checkbox"/> | الْأَمَامُ (روبه‌رو) |
| <input checked="" type="checkbox"/> | الْصَّلَاةُ (نماز) | <input type="checkbox"/> | الشَّرِيحَةُ (سیم‌کارت) | <input type="checkbox"/> | الرَّصِيدُ (شارژ) | <input type="checkbox"/> | الْجَوَّالُ (تلفن همراه) |
| <input type="checkbox"/> | الْأَحِبَّةُ (دوستان) | <input type="checkbox"/> | الْأَصْدِقَاءُ (دوستان) | <input type="checkbox"/> | الْأَصْحَابُ (دوستان) | <input type="checkbox"/> | الْإِضَاعَةُ (تباه کردن) |

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: أ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

الجملة بعد النكرة
۱- سَافَرْتُ إِلَى قَرْيَةٍ شَاهَدْتُ صُورَتَهَا أَيَّامَ صَغْرِي.
به روستایی مسافرت کردم که عکسش را در ایام کودکی دیده بودم.
الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ: قَرْيَةٍ / الْمَفْعُولُ: صُورَةٌ (الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ جَرٍّ وَ الْمَفْعُولُ)

الجملة بعد النكرة
۲- عَصَفَتْ رِيحٌ شَدِيدَةٌ خَرَّبَتْ بَيْتًا جَنَبَ شَاطِئِ الْبَحْرِ.
بادهای شدیدی وزید که خانه‌ای را در کنار ساحل دریا ویران کرد.
الْصَّفَةُ: شَدِيدَةٌ / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: شَاطِئِ

الجملة بعد النكرة
۳- وَجَدْتُ بَرْنَامَجًا يُسَاعِدُنِي عَلَى تَعَلُّمِ الْعَرَبِيَّةِ.
برنامه‌ای پیدا کردم که مرا در یادگیری عربی کمک می‌کند.
الْمَفْعُولُ: بَرْنَامَجًا / الْمُضَافُ إِلَيْهِ: الْعَرَبِيَّةِ (الْمَفْعُولُ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ)

الجملة بعد النكرة
۴- الْكِتَابُ صَدِيقٌ يَنْقِذُكَ مِنْ مُصِيبَةِ الْجَهْلِ.
کتاب دوستی است که تو را از گرفتاری جهل و نادانی نجات می‌دهد.
الْمُبْتَدَأُ: الْكِتَابُ / الْخَبَرُ: صَدِيقٌ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبَرُ)

^{۷۰} احتیال: فریبکاری

^{۷۱} برنامج: برنامه

الجملة بعد النكرة

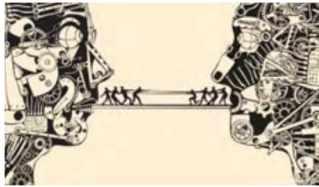
۵- يُعْجِبُنِي عَيْدٌ يَفْرَحُ فِيهِ الْفُقَرَاءُ. أَلْجَمَعَ الْمَكْسَرُ، وَ نُونُ الْوَقَايَةِ

از عیدی خوشم می‌آید که در آن بینوایان خوشحال شوند.
 أَلْجَمَعَ الْمَكْسَرُ: الْفُقَرَاءُ / نُونُ الْوَقَايَةِ: يُعْجِبُ "نـ" ي
 [يُعْجِبُ (فعل) + ن (نون وقایه) + ي (ضمیر در نقش مفعول)]

ب: عَيْنُ الْفِعْلِ الْمُنْعَدِيِّ مِنْ هَذِهِ الْأَفْعَالِ الَّتِي جَاءَتْ فِي الْجُمْلِ السَّابِقَةِ:
 سَافَرْتُ / شَاهَدْتُ / عَصَفْتُ / حَرَبْتُ

فعل متعدی: شاهدْتُ: (دیدم) / حَرَبْتُ: (ویران کردم)
 فعل لازم: سَافَرْتُ: (مسافرت کردم) / عَصَفْتُ: (وزید)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بِرُكُود



■ اِبْحَثْ عَنْ خَمْسِ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثٍ حَوْلَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.

۱- ﴿... وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ ...﴾ الْأَنْعَامُ: ۱۲۲
 نوری برایش قرار دادیم که با آن در میان مردم راه برود. (مکارم شیرازی)

۲- ﴿... إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ...﴾ الْأَحْقَافُ: ۳۰
 به راستی ما کتابی را شنیدیم که پس از موسی نازل شده است.

۳- ﴿... وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ...﴾ الْأَنْبِيَاءُ: ۷۳
 و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند... (فولادوند)

۴- ﴿.....﴾

۵- ﴿.....﴾

۶- ﴿.....﴾

۷- ﴿.....﴾

۸- ﴿.....﴾

الدرس السادس برگرد

إِرْحَمُوا ثَلَاثَةً.

به سه تن رحم کنید.

إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلِيلًا، وَ غَنِيًّا افْتَقَرَ، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ.

رسول الله ﷺ

دلسوزی کنید بر ارجمندی که خوار شده، و دارایی که ندار شده، دانایی که میان نادانها تباه شده است.

فعل مجهول نائب فاعل

أَسَرَ الْمُسْلِمُونَ فِي غَزْوَةِ طِيٍّ «سَفَانَةَ» ابْنَةَ حَاتِمِ الطَّائِيِّ الَّذِي يُضْرَبُ بِهِ الْمَثَلُ فِي الْكَرَمِ،

مسلمانان در جنگ طيء سَفَانَةَ دختر حاتم طائي را که در بخشش به او مثل زده می شود اسیر کردند.

مَا كُنَّ فِعْلٌ مَاضِي، اسْمٌ (نقش قيد زمان) است به معنای هنگامی که

لَمَّا ذَهَبَتْ مَعَ الْأَسْرَى إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ هِنَاكَ اسِيرَانِ زِدَ فَرَسْتَادَهُ خَدَا رَفَتِ.

فعل مضارع

فعل مضارع

من باب إفعال-معلوم

قَالَتْ لَهُ: إِنَّ أَبِي كَانَ سَيِّدَ قَوْمِهِ، يَفْكَ الْأَسِيرَ وَ يَحْفَظُ الْجَارَ وَ يَحْمِي الْأَهْلَ وَ الْعَرَضَ وَ يُفْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ، وَ يُطْعِمُ

ماضی منفی+مفعول فاعل

ماضی+مفعول قيد حالت

الْمِسْكِينَ، وَ يَنْشُرُ السَّلَامَ، وَ يُعِينُ الضَّعِيفَ عَلَى شِدَائِدِ الدَّهْرِ، وَ مَا أَنَا أَحَدٌ فِي حَاجَةٍ فَرَدَدَهَا خَائِبًا، أَنَا ابْنَةُ حَاتِمِ

الطَّائِيِّ.

به او گفت: قطعاً پدرم سرور قوم خودش بود، اسیر را آزاد می کرد، همسایه را حفظ می کرد، و از خانواده و ناموس (آبرو) حمایت می کرد، و اندوه غمگین را برطرف می کرد، و به درمانده غذا می داد، و صلح را پخش می کرد، و ناتوان را بر گرفتاریهای روزگار یاری می کرد و هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)، من دختر حاتم طائي هستم.

قيد تاكيد

فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «هَذِهِ صِفَاتُ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا: اِتْرَكَوْهَا فَإِنَّ أَبَاهَا كَانَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ؛ وَاللَّهُ يُحِبُّ مَكَارِمَ

مفعول جملته وصفیه

جمله وصفیه

جمله وصفیه

الْأَخْلَاقِ». ثُمَّ قَالَ: «إِرْحَمُوا عَزِيزًا ذَلِيلًا، وَ غَنِيًّا افْتَقَرَ، وَ عَالِمًا ضَاعَ بَيْنَ جُهَالٍ».

پس پیامبر (ص) فرمود: «این به راستی صفت های مؤمنان است. او را رها کنید؛ زیرا پدرش بزرگواری های اخلاق را دوست داشت؛ و خدا بزرگواری های اخلاق را دوست دارد». سپس فرمود: «رحم کنید به ارجمندی که خوار شد، و ثروتمندی که ندار شد، و دانایی که میان نادانها تباه شد».

فعل ماضی + مفعول

قيد زمان من باب إفعال فاعل

فَلَمَّا أَطْلَقَهَا النَّبِيُّ ﷺ رَجَعَتْ إِلَى أُخِيهَا «عَدِيٌّ» وَ هُوَ رَيْسُ قَوْمِهِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ.

پس هنگامی که پیامبر (ص) او را رها کرد، به سوی برادرش عدی که پس از مرگ پدرش رئیس قبیله بود، بازگشت.

جمله وصفیه (فعل + نون وقایه - مفعول)

مفعول موصوف

فَقَالَتْ لَهُ: يَا أَخِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي،

و به او گفت: ای برادرم. من از این مرد ویژگی هایی را دیدم که از آنها خوشم آمد،

٧٧ إِرْحَمُوا ثَلَاثَةً: به سه تن رحم کنید.

٧٨ هیچ کس نزد او با خواسته ای نیامد که او را ناامید برگردانده باشد (برگرداند)

٧٩ حَقًّا: واقعاً، به راستی

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.

مَا أَنَا أَحَدٌ (کسی نزد او نیامد) برای همین می گویم:

هیچ کس نزد او نیامد

لا: حرف نفی زائد است که برای تاکید نفی آمده است.

رَأَيْتُهُ يُحِبُّ الْفَقِيرَ، وَ يُنْكُ الْأَسِيرَ، وَ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ، وَ يَعْرِفُ قَدْرَ الْكَبِيرِ، وَ مَا رَأَيْتُ أَحْوَدَ وَ لَا أَكْرَمَ مِنْهُ. ^{و اکرم، أجود: اسم تفضیل}
او را دیدم که فقیر را دوست می‌داشت، اسیر را آزاد می‌کرد، به کوچک رحم می‌کرد، قدر بزرگ را می‌داند و بخشنده‌تر و بزرگوارتر از او ندیدم.

فَجَاءَ عَدِيٌّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَأَسْلَمَ وَ أَسْلَمَتْ سَفَانَةُ. وَ أَسْلَمَتْ قَبِيلُهُ طِيَّءَ كُلَّهَا بَعْدَمَا أَمَرَ النَّبِيُّ ﷺ بِإِطْلَاقِ أَسْرَاهُمْ.

پس عدی به سوی فرستاده خدا آمد و مسلمان شد و سفانه نیز مسلمان شد. قبیله طی همگی شان اسلام آوردند بعد از اینکه پیامبر به آزادسازی اسیرانشان امر کرد.

«الْدَّفْتَرُ الْخَامِسُ مِنَ الْمَثْنَوِيِّ الْمَعْنَوِيِّ لِـ «مَوْلَانَا جَلَالِ الدِّينِ»

دفتر پنجم مثنوی معنوی مولانا جلال الدین

گفت پیغمبر که رحم آرید بر جان من کان غنیاً فافتقر
پیغمبر(ص) فرمود که رحم کنید بر جان کسی که ثروتمند بود و فقیر شد.

وَ الَّذِي كَانَ عَزِيْزًا فَاحْتَقَرَ أَوْ صَفِيًّا عَالِمًا بَيْنَ الْمُضَرِّ وَ كَسَى كَه صَاحِبِ عَزْتٍ بُوْد وَ خَوَار شَدِ يَآ بَرَكَزِيْدَةُ دَانَايِي كَه بِيْنِ گِرُوْهُ مَضْرُ (نَادَانَان) اَسْت.

گفت پیغمبر که با این سه گروه رحم آرید از ز سنگید و ز کوه
آنکه او بعد از رئیسی خوار شد وان توانگر هم که بی دینار شد
وان سوم آن عالمی گاندر جهان مبتلا گردد میان ابلهان

برگرد * الْمُعْجَم *

مَضْرُ : نام قبیله‌ای مَكْرَمَةٌ : بزرگواری «جمع: مَكَارِمُ» مَكْرُوبٌ : اندوهگین يَحْمِي : پشتیبانی می‌کند (ماضی : حَمَى) يُطْعِمُ : خوراک می‌دهد (ماضی : أَطْعَمَ) يُعِينُ : کمک می‌کند (ماضی : أَعَانَ) = سَاعَدَ، نَصَرَ يُفْرِجُ عَنِ الْمَكْرُوبِ : اندوه غمگین را می‌زداید (ماضی: فَرَّجَ ...)	خَصَلَةٌ : ویژگی «جمع: خِصَالُ» ذَلٌّ : خوار شد (مضارع: يَذُلُّ) رَدٌّ : برگردانید (مضارع: يَرُدُّ) سَلَامٌ : آشتی = صَلَحٌ ≠ حَرْبٌ شَدَائِدٌ : گرفتاری‌ها، سختی‌ها صَفِيٌّ : برگزیده «جمع: أَصْفِيَاءُ» ضَاعٌ : تباه شد، گم شد (مضارع: يَضِيعُ) عَرَضٌ : ناموس، آبرو «جمع: أَعْرَاضُ» فَكَ : باز کرد، رها کرد (مضارع: يَفْكُ)	أَجْوَدٌ : بخشنده‌تر، بخشنده‌ترین أَحْتَقَرُ : خوار شد (احْتَقَرَ، يَحْتَقِرُ) أَسْرٌ : اسیر کرد (مضارع: يَأْسِرُ) أَسْلَمٌ : مسلمان شد(مضارع: يُسَلِّمُ) أَسْرِيٌّ : اسیران «مفرد: أَسِيرٌ» أَطْلَقُ : رها کرد (مضارع: يُطَلِّقُ) إِفْتَقَرُ : فقیر شد (مضارع: يَفْتَقِرُ) أَهْلٌ : خانواده = أَسْرَةٌ خَائِبٌ : ناامید
---	---	--

حول النَّصِّ بَرَكِيد

- ✓ **عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.**
- ✗ ۱- قَالَ عَدِيٌّ: يَا أُخْتِي، إِنِّي رَأَيْتُ خِصَالًا مِنْ هَذَا الرَّجُلِ تُعْجِبُنِي.
عدی گفت: خواهرم، من از این مرد ویژگی‌هایی را دیدم که مرا شگفت زده می‌کند.
- ✓ ۲- فَلَمَّا أَطْلَقَ النَّبِيُّ ﷺ سَفَانَةَ، عَادَتْ إِلَى أُخِيهَا.
پس هنگامی که پیامبر سفانه را رها کرد، نزد برادرش برگشت.
- ✗ ۳- كَانَ حَاتِمٌ يَرُدُّ مَنْ أْتَاهُ فِي حَاجَةٍ خَائِبًا.
حاتم کسی که از سر نیاز پیش وی بیاید را با ناامیدی بر می‌گرداند.
- ✓ ۴- حَاتِمٌ الطَّائِيُّ مَعْرُوفٌ بِالْكَرَمِ.
حاتم طایی به بخشندگی شناخته شده است.
- ✗ ۵- أُسِرَتْ سَفَانَةُ فِي غَزْوَةِ أَحَدٍ.
سفانه در جنگ احد اسیر شد.

عَلِمُوا بَرَكِيد

تَرْجَمَةُ الْفِعْلِ الْمَضَارِعِ (۲)

حروف « لَم ، لَ ، لا » بر سر فعل‌های مضارع می‌آیند و معنای آن را تغییر می‌دهند.

حرف « لَم » فعل مضارع را به «ماضی ساده منفی» یا «ماضی نقلی منفی» تبدیل می‌کند؛ مثال:

لَم + مضارع معادل ماضی ساده منفی یا ماضی نقلی منفی	{	لَمْ يَسْمَعْ: نشنید، نشنیده است	يَسْمَعُ: می شنود
		لَمْ تَذْهَبُوا: نفرتید، نفرته‌اید	تَذْهَبُونَ: می روید
		لَمْ تَكْتُبَنَّ: ننوشتید، ننوشته‌اید	تَكْتُبَنَّ: می نویسد

حرف « لَ امر » بر سر فعل مضارع به معنای «باید» و چنین فعلی معادل « مضارع التزامی » در فارسی می‌باشد؛

لَ + مضارع باید + معادل مضارع التزامی	{	لَتَرْجِعْ: باید برگردیم	تَرْجِعْ: بر می‌گردیم
		لَيَعْلَمُوا: باید بدانند	يَعْلَمُونَ: می‌دانند

در کتاب عربی پایه نهم با حرف « لای نهی » بر سر مضارع مخاطب (دوم شخص) آشنا شدید؛ مثال:

لا ی نهی مخاطب + مضارع معادل امر منفی	{	لَا تَيَأْسُ: ناامید نشو	تَيَأْسُ: ناامید می‌شوی
		لَا تُرْسِلُوا: نفرستید	تُرْسِلُونَ: می‌فرستید

همین حرف «لای نهی» اگر بر سر سایر ساخت‌های فعل مضارع بیاید، به معنای «نباید» و معادل «مضارع التزامی» در فارسی است؛ مثال:

لا ی نهی مخاطب + مضارع

لا یسافروا: نباید سفر کنند + معادل مضارع التزامی

حروف «کَم، لِ، لا» در انتهای فعل مضارع تغییراتی ایجاد می‌کنند. (به جز در ساخت‌هایی مانند یَفْعَلْنَ و تَفْعَلْنَ^۸)

نهی و نفی

فعل های جمع مونث یکی است.

ک ترجم الایتین و الحدیث حسب قواعد الدرس.

فعل نهی مخاطب

۱- ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ آلتوبة:

اندوه مدار که خداوند با ماست. (ترجمه فولادوند)

«إِنَّ» در اصل به شکل قید تاکید «قطعاً، مسلماً، براستی» ترجمه می‌شود ولی بعد از فعل امر و نهی، به معنای «که، زیرا» به کار رفته است. ترجمه به هر دو شکل صحیح است.

فعل مضارع منفی

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾ الرعد:

قطعاً خداوند [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد

تا آنان خودشان را تغییر بدهند.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد. لا یَغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ (آنچه از قومی را تغییر نمی‌دهد) را می‌گوییم: [حال] هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد

فعل مضارع منفی

۳- لَا تَظْلِمُ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ وَأَحْسِنُ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ. الإمام علی علیه السلام

ستم مکن همانطور که دو ست نمی‌داری مورد ستم واقع شوی (بر تو ستم رود) و نیکی کن همانطور که دو ست داری به تو نیکی شود.

چند نکته:

نکته (۱): فعل نهی همان فعل مضارع است.

نکته (۲): ترجمه فعلی مانند «لِیَعْلَمُوا» فقط در جمله و در متن امکان پذیر است؛ مثال:

تَكَلَّمْتُ مَعَ أَصْدِقَائِي لِیَعْلَمُوا كَيْفَ يُمَكِّنُ لَهُمْ أَنْ يَنْجَحُوا فِي بَرَامِجِهِمْ.

ک با دوستانم سخن گفتم تا بدانند چگونه برایشان امکان دارد که در برنامه هایشان موفق شوند.

قَالَ الْمُدِيرُ: إِنَّ الْأَمْتِحَانَاتِ تُسَاعِدُ الطُّلَابَ لِتَعَلُّمِ دُرُوسِهِمْ فَلِیَعْلَمُوا ذَلِكَ وَ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَخَافُوا مِنْهَا.

ک مدیر گفت: آزمون‌ها دانش آموزان را برای یادگیری درس‌هایشان کمک می‌کند و باید این را بدانند و بر آنان لازم است که از آن نترسند.

^۸ آشنایی با این تغییرات، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست؛ اما خوب است بدانید این حروف (که حروف جازمه نام دارند)، نشانه انتهای فعل

های «يَفْعَلُ، تَفْعَلُ، أَفْعَلُ و تَفْعَلُ» را تغییر می‌دهند. ﴿... يَفْعَلُ، ... تَفْعَلُ، ... أَفْعَلُ و... تَفْعَلُ﴾

و حرف نون را در انتهای فعل های «يَفْعَلُونَ، يَفْعَلَانِ، تَفْعَلُونَ، تَفْعَلَانِ و تَفْعَلِينَ» حذف می‌کنند.

این حروف در شکل ظاهر دو فعل جمع مؤنث «تَفْعَلْنَ» و «تَفْعَلْنَ» هیچ تغییری ایجاد نمی‌کنند.

نکته (۳): حرف «لِ» بر سر بیشتر ضمیرها به «لَ» تبدیل می‌شود؛ مثال:
 لَهُ، لَهَا، لَهُمْ، لِهِنَّ، لَهُمَا، لَكَ، لِكِ، لَكُمْ، لَكُنَّ، لَكُمَا، لَنَا.
 در «لی» این گونه نیست.

نکته (۴): تاکنون با دو نوع حرف «لِ» آشنا شده‌اید، یکی بر سر اسم (ضمیر نیز اسم محسوب می‌شود) و دیگری بر سر فعل مضارع می‌آید؛ تشخیص معنای هر یک فقط داخل متن امکان دارد:

۱- لِ + اسم

« لِ » به معنای «مالِ ، از آن» مانند «لِمَنْ تِلْكَ الشَّرِيحَةُ؟» یعنی «آن سیم کارت مالِ کیست؟»
 « لِ » به معنای «برای» مانند «اشْتَرَيْتُ حَقِيبَةً لِلسَّفَرِ»؛ یعنی «چمدانی برای سفر خریدم».
 « لِ » به معنای «داشتن» مانند «لِي شَهَادَةٌ فِي الْحَاسِبِ»؛ یعنی «مدرک رایانه دارم».

۲- لِ + فعل

« لِ » به معنای «باید» مانند «لِنَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ»؛ یعنی «باید به خدا توکل کنیم».
 « لِ » به معنای «تا» مانند «ذَهَبْتُ إِلَى الْمَتْجَرِ لِأَشْتَرِيَ بَطَارِيَّةً لِجَوَالِي»؛ یعنی «به مغازه رفتم تا باتری برای تلفن همراهم بخرم».

حرف « لِ » پس از حرف‌هایی مانند «و ، فَ» معمولاً **ساکن** می‌شود؛ مثال:
 فَ + لِ + يَعْمَلُ = فَلْيَعْمَلْ: پس باید انجام دهد.

که اِخْتَرْتَفَسَكَ : تَرْجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ حَسَبَ الْقَوَاعِدِ.

- ۱- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ الْفَاتِحَةُ: ۲ ستایش از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است.
- ۲- بُعِثَ النَّبِيُّ ﷺ لِيَهْدِيَ النَّاسَ. پیامبر فرستاده شد تا مردم را هدایت کند.
- ۳- لِنَسْتَمِعَ إِلَى الْكَلَامِ الْحَقِّ. باید به سخن حق گوش دهیم.
- ۴- لِمَنْ هَذِهِ الْجَوَازَاتُ؟ این گذرنامه‌ها مالِ کیست؟

که التَّمَارِينِ بَرَكِدْ

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱- الَّذِي لَا رَجَاءَ لَهُ لِلنَّجَاحِ فِي هَدَفِهِ:

الْخَائِبُ: نا امید < کسی که برای موفقیت در هدفش هیچ امیدی ندارد.

۲- أَصْبَحَ فَقِيرًا وَ لَا ثَرَوَةً لَهُ:

إِفْتَقَرَ: فقیر شد < فقیر شد و هیچ ثروتی ندارد.

۳- الَّذِي حَزْنُهُ كَثِيرٌ:

الْمَكْرُوبُ: اندوهگین < کسی که اندوهش بسیار است.

اسم نکره در عبارت منفی، حکم نفی شدید را دارد.
 ما أَنَا أَحَدٌ: هیچ کسی نزد او نیامد.
 لَا رَجَاءَ لَهُ: هیچ امیدی ندارد.
 لَا ثَرَوَةً لَهُ: هیچ ثروتی ندارد.

۴- الْأَسْرَةُ وَالْأَقْرَبَاءُ:

الْأَهْلُ : خانواده < خانواده و خویشاوندان

۵- أَعْطَاهُ الطَّعَامَ:

أَطْعَمَ : خوراک داد < به او غذا داد.

التَّامِرِينَ الثَّانِي: أَكْمَلُ تَرْجَمَةَ الْآيَاتِ، ثُمَّ عَيَّنَ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

ل- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿لِيُنْفِقْ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ﴾ اطلاق: ۷

توانمند از توانمندی خودش (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ)

کھ باید انفاق کند. (الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرٍّ: سَعَةٍ)

لا نهی غایب + معادل مضارع التزامی

۲- ﴿وَلَا يَخْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾ یونس: ۶۵

سخنشان تو را ؛ زیرا ارجمندی، همه از آن خداست. الْفَاعِلِ

کھ نباید ناراحت کند. (الْفَاعِلِ: قَوْلُ)

لا نهی + فعل نهی لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ...﴾ الأنعام: ۱۲۱

و از آنچه نام خدا بر آن نخورید. نَائِبِ الْفَاعِلِ وَالْمُضَافِ إِلَيْهِ

کھ برده نشده است (نَائِبِ الْفَاعِلِ: اسْمُ / الْمُضَافِ إِلَيْهِ: اللَّهُ)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۴- ﴿أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهُ...﴾ ق: ۶

آیا مگر به آسمان بالای سرشان که چگونه آن را ساخته ایم؟! (الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ وَالْمُضَافُ إِلَيْهِ)

کھ نگاه نکرده اند. (الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: لَمْ يَنْظُرُوا / صِيغَتُهُ: لِلْغَائِبِينَ يَا جَمْعُ مَذْكَرُ غَائِبٍ)

لم + مضارع = معادل ماضی منفی مضارع = معادل مضارع اخباری

۵- ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ...﴾ التَّوْبَةُ: ۱۰۴

آیا که تنها خداست که از بندگان توبه را می پذیرد؟ (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

کھ ندانستند یا ندانسته اند. (الْجَارُ وَالْمَجْرُورُ: عَنْ عِبَادِ)

س- سوف + مضارع = معادل مستقبل

لم + مضارع = معادل ماضی منفی

۶- ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَ لَمْ يَفْرُقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَوْلِيكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ...﴾ النساء: ۱۵۲

و کسانی که به خدا و فرستادگانش ایمان آوردند و میان هیچ یک از آنان [خدا]

مزدھایشان را به آنها خواهد داد.

کھ فرق نگذاشتند. (الْمَفْعُولُ: هُمْ ، أَجْرُهُ)

۱. ذُو سَعَةٍ: توانمند سَعَةٍ: توانمندی ۲. بَنَيْنَاهُ: ساختیم ۳. يُؤْتِي: می دهد ۴. أَجْرُهُ: مزدھا «مفرد: أَجْر»

التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: اِقْرَأِ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ ائْتِخِبِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۱- ﴿... عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾ آل عمران: ۱۲۲

الف) مؤمنان تنها باید بر خدا توکل کنند.

ب) مؤمنان فقط به خدا توکل می کنند.

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۲- ﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا...﴾ الْحُجُرَات: ۱۴

بادیه نشینان گفتند: ...

الف) ... «ایمان می آوریم.» بگو: «ایمان می آورید؛ بلکه بگویید: در سلامت می مانیم.»

ب) ... «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید؛ بلکه بگویید: اسلام آوردیم.»

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی

۳- ﴿أَوْ لَمْ يَعْلَمُوا إِنَّ اللَّهَ يَنسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ...﴾ الزُّمَر: ۵۲

الف) آیا ندانسته اند که خدا روزی را برای هرکس بخواد، می گستراند؟

ب) آیا نمی دانند که خدا روزی را برای هرکس بخواد، فراوان می کند؟

لَمْ + مضارع = معادل ماضی منفی لَمْ یَكُنْ = ما کان

۴- ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ * وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ سورة الإخلاق

بگو: او خداوند یکتاست، خدا بی نیاز است...

الف) ... نمی زاید و زاده نمی شود و کسی همانندش نیست.

ب) ... نزاده و زاده نشده و کسی برایش همتا نبوده است.

لِ- امر + مضارع = باید + معادل مضارع التزامی

۵- ﴿... فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ * أَطْعَمَهُمْ * مِنْ جُوعٍ * وَ آمَنَهُمْ * مِنْ خَوْفٍ﴾ سورة قُرَيْشٍ

پس پروردگار این خانه را ...

الف) ... می پرستند؛ زیرا در گرسنگی خوراکشان داد و از ترس [دشمن] در امان نهاد.

ب) ... باید پرستند، همان که در گرسنگی خوراکشان داد و از بی [دشمن] ایمنشان کرد.

۴. الْكُفُو: همتا

۳. وَلَدٌ: زایید (مضارع: يَلِدُ)

۱. أَسْلَمَ: اسلام آورد

۷. آمَنَ: ایمن کرد، ایمان آورد

۲. الصَّمَدُ: بی نیاز

۶. الْجُوعُ: گرسنگی

التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: تَرَجِمِ الْجُمْلَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ، ثُمَّ عَيِّنِ صِيغَةَ الْأَفْعَالِ فِيهَا.

۱- لَا تَرْجِعْ إِلَى بَيْتِكَ: به خانه ات برنگرد. (لا تَرْجِعْ: مفرد مذکر مخاطب)

۲- لَمْ يَرْجِعْ صَدِيقِي: دوستم باز نگشت. (لَمْ يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۳- أَخَوَاتِي لَمْ يَرْجِعْنَ: خواهرانم برنگشتند. (لَمْ يَرْجِعْنَ: جمع مؤنث غایب)

۴- لَا يَرْجِعْ صَدِيقِي: دوستم نباید برگردد. (لَا يَرْجِعْ: مفرد مذکر غایب)

۵- أَخْتِي لَا تَرْجِعْ: خواهرم بر نمی گردد. (لَا تَرْجِعْ: مفرد مؤنث غایب)

الْتَّمَرِينَ الْخَامِسُ : اِنْتِخِبِ الْجَوَابَ الصَّحِيحَ.

۱- أنا ... في السَّنَتَيْنِ الْمَاضِيَتَيْنِ. لَنْ أُسَافِرَ لَمْ أُسَافِرْ لِكَيِّ أُسَافِرَ

مضارع التزامی

ماضی منفی

آینده منفی

من در دو سال گذشته سفر نکردم. لَمْ أُسَافِرْ
لَنْ أُسَافِرَ: سفر نخواهم کرد / لَمْ أُسَافِرْ: سفر نکردم / لِكَيِّ أُسَافِرَ: تا سفر کنم

۲- عَلَيْكَ بِالْمُحَاوَلَةِ، وَ ... فِي حَيَاتِكَ. اَنْ تَتَيَّسَّ كَي تَتَيَّسَّ لَا تَتَيَّسَّ

تو باید تلاش کنی، و در زندگی‌ات نا امید نباشی. لَا تَتَيَّسَّ
اَنْ تَتَيَّسَّ: که نا امید شوی / كَي تَتَيَّسَّ: تا نا امید شوی / لَا تَتَيَّسَّ: نا امید نباش

۳- اُرَيْدُ ... اِلَى سُوْقِ الْحَقَائِبِ. اَنْ اُذْهَبَ لَمْ اُذْهَبَ اِنْ اُذْهَبَ

می‌خواهم که به بازار کیف‌ها (چمدان‌ها) بروم. اَنْ اُذْهَبَ
اَنْ اُذْهَبَ: که بروم / اُذْهَبَ: بروم / اِنْ اُذْهَبَ: اگر بروم

ماضی منفی

ماضی منفی

آینده منفی

 لَمْ يَرْجِعْ مَا رَجَعَ لَنْ يَرْجِعَ

۴- هُوَ ... اِلَى الْمَلْعَبِ غَدًا.

او فردا به ورزشگاه بر خواهد گشت. لَنْ يَرْجِعَ
لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت / مَا رَجَعَ: برگشت / لَمْ يَرْجِعَ: برگشت
نکته: (ما+ماضی) و (لم+مضارع) به معنی ماضی منفی

۵- مَنْ ... يَنْجَحُ فِي اَعْمَالِهِ. لَا يَجْتَهِدُ لَا يَجْتَهِدُ يَجْتَهِدُ

هر کس تلاش کند، در کارهایش موفق می‌شود. يَجْتَهِدُ
لَا يَجْتَهِدُ: تلاش نمی‌کند / لَا يَجْتَهِدُ: نباید تلاش کند / يَجْتَهِدُ: تلاش کند

الْتَّمَرِينَ السَّادِسُ : عَيْنِ الْبَيْتِ الْفَارِسِيِّ الَّذِي يَرْتَبُطُ بِالْحَدِيثِ فِي الْمَعْنَى.

۱- اَلْمُؤْمِنُ قَلِيلُ الْكَلَامِ كَثِيرُ الْعَمَلِ. اَلْاِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
مومن کم حرف و پر کار است .

قلیل ≠ کثیر

▲ (الف) کم گوی و کمزنده گوی چون « انا زائدك توجان شور (نظامی گنجوی)

۲- اَلْعَالِمُ بِلَا عَمَلٍ كَالشَّجَرِ بِلَا ثَمَرٍ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

العالم ≠ الجاهل

عَلَمٌ ≠ جَهَالٌ

دانای بدون عمل مانند درخت بدون میوه (بی ثمر) است .

▲ (ب) علم کز اعمال نشانیش نیست / کلابدی وارو و جانش نیست (امیر خسرو دهلوی)

الفرائض : مفرده فریضة (واجب دینی)

۳- اَمَرَنِي رَبِّي بِمُدَارَاةِ النَّاسِ كَمَا اَمَرَنِي بِاِدَاءِ الْفَرَائِضِ. رَسُوْلُ اللّٰهِ ﷺ

پروردگارم مرا به مدارا کردن با مردم امر کرد همانطور که مرا به انجام واجبات امر کرده بود.

▲ (ه) آسایش و کینت تفسیر این دو حرف است / با دوستان مروت با دشمنان مدارا (مناظر)

۴- عِدَاوَةُ الْعَاقِلِ خَيْرٌ مِنْ صَدَاقَةِ الْجَاهِلِ. اَلْاِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

عداوة ≠ صداقة

دشمنی عاقل بهتر از دوستی نادان است .

▲ (و) دشمن دانکه غم جان بود / بهتر از آن دوست که نادان بود (نظامی گنجوی)

لَكَ ≠ عَلَيْكَ

۵- الدَّهْرُ يَوْمَانِ؛ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ. الْإِمَامُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
روزگار دو روز است؛ روزی به سود تو و روزی به زیان توست .
▲ (روزگار است آن که که عزت دهد که خوار دارد / چرخ بازگرداننده است ازین بازچرخد بسیار دارد / قائم مقام فرمائی)

۶- خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
بهترین کارها، میانه‌ترین آن‌هاست .

▲ (چ) اندازه‌نگو دار که اندازه‌نگوست / هم لاین دشمن است و هم لاین دوست (صدی)

الْتَّمِرِينَ السَّابِعُ: اُكْتُبْ مُفْرَدًا هَذِهِ الْكَلِمَاتِ.

فَرَائِضُ	مُحَاوَلَاتُ	أَقْرِبَاءُ	أَجُورُ	أَنْفُسُ	أَسْرَى
فَرِيضَةٌ	مُحَاوَلَةٌ	قَرِيبٌ	أَجْرٌ	نَفْسٌ	أَسِيرٌ
أَصْفِيَاءُ	أَعْرَاضُ	مَكَارِمُ	جُهَّالٌ	أَنْظَارُ	أَصْحَابُ
صَفِيٌّ	عَرِضٌ	مَكْرَمَةٌ	جَاهِلٌ	نَظَرٌ	صَاحِبٌ
صَفَحَاتُ	خِصَالُ	أَخْلَاقُ	تَلْمِيذَاتُ		
صَفْحَةٌ	خِصْلَةٌ	خُلُقٌ	تَلْمِيذَةٌ		

الْتَّمِرِينَ الثَّامِنُ: ضَعْ عَلَامَةً = بَيْنَ الْمُرَادَقَيْنِ وَ عَلَامَةً ≠ بَيْنَ الْمُضَادِّينِ.

أَهْلٌ = أُسْرَةٌ (خانواده)	سَلَامٌ ≠ حَرْبٌ (صلح، جنگ)	يُعِينُ = يَنْصُرُ (یاری می‌کند)
مَكْرُوبٌ ≠ مَحْزُونٌ (اندوهگین)	ضَاعَ ≠ وُجِدَ (گم شد، پیدا شد)	بُعِثَ = أُرْسِلَ (فرستاده شد)
حُزْنٌ ≠ فَرَحٌ (ناراحت، شاد)	بَنَيْنَا = صَنَعْنَا (ساختیم)	طَعَامٌ = غِذَاءٌ (خوراک)
آتَى ≠ أَخَذَ (داد، گرفت)	ضِيَاءٌ ≠ ظَلَامٌ (روشنایی، تاریکی)	صَدَقٌ ≠ كَذِبٌ (راستگویی، دروغگویی)

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ برگرد

□□ اِقْرَأْ هَذِهِ الْمَقَالَهَ جَيِّدًا، ثُمَّ اَكْتُبْ مِثْلَهَا حَوْلَ أَحَدِ الْعُلَمَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ وَالْعَرَبِ. این مقاله را خوب بخوان، سپس مانند آن را درباره یکی از دانشمندان ایرانی و عرب بنویس.

الشَّاعِرُ أَحْمَدُ رَامِي شَاعِرٌ مِصْرِيٌّ مِنْ أَسْلِ تُرْكِيٍّ، وُلِدَ فِي حَيٍّ (كُوي) السَّيِّدَةِ زَيْنَبَ بِالْقَاهِرَةِ. شاعر احمد رامی، شاعری مصری با اصالت ترک، در کوی سیده زینب در قاهره به دنیا آمد.

تَخَرَّجَ مِنْ مَدْرَسَةِ الْمُعَلِّمِينَ. از مدرسه معلمین دانش آموخته شد.

وَ حَصَلَ عَلَى شَهَادَةِ (مدرک) فِي فَرْعِ الْمَكْتَبَاتِ وَالْوَثَائِقِ (رشته کتابداری و اسناد) مِنْ جَامِعَةِ السُّورِبُونِ. در رشته کتابداری و اسناد از دانشگاه سوربون مدرک گرفت.

دَرَسَ اللُّغَةَ الْفَارْسِيَّةَ فِي فَرَنْسَا، تَرَجَّمَ «رُبَاعِيَّاتِ خِيَامِ النَّيْسَابُورِيِّ». زبان فارسی را در فرانسه خواند، رباعیات خیام نیشابوری را ترجمه کرد.

حكيم عمر خيام نيشابوري:

آمد سحری ندا ز میخانه ما / کای رند خراباتی دیوانه ما
برخیز که پر کنیم پیمانہ ز می / زان پیش که پر کنند پیمانہ ما

تَرَجَمَهُ أَحْمَدُ رَامِي:

سَمِعْتُ صَوْتًا هَاتِفًا فِي السَّحْرِ / نَادَى مِنَ الْحَانِ : غَفَاةَ الْبَشْرِ
صدایی غیبی در سحر شنیدم که با صداهایی آهنگین ندا سر داد: ای بیخبران مردم

هُبُّوا اَمْلُؤُوا كَأَسَ الْمُنَى قَبْلَ أَنْ / تَمَلَّأَ كَأَسَ الْعُمُرِ كَفَّ الْقَدْرُ
بیدار شوید و جام آرزوها را پر کنید پیش از اینکه دست سرنوشت جام عمرتان را پر کند.

هَاتِف: صدایی که شنیده می شود ولی صاحب صدا دیده نمی شود.

غَفَاة: آنان که به خوابی سبک فرو رفته اند

هُبُّوا: بیدار شوید (در اینجا) - هَبُّ، يَهْبُ، هُبُّوًّا / مُنَى: آرزوها / كَفَّ الْقَدْرُ: دست سرنوشت

^{۸۱} ترجمه این متن اختیاری است و بستگی به وقت کلاس دارد. در آزمون مدارس و کنکور طرح نمی شود.

الدرس السابع برگرد

﴿ ... لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا ﴾ ۳۹

انسان چیزی جز آنچه را تلاش کرده است، ندارد.

لا تَقْنَطُوا

نا امید نشوید

«مَنْ **طَلَبَ** شَيْئًا **وَجَدَ**» ^{فعل شرط} ^{جواب شرط} رسول الله ﷺ

هرکس چیزی را بخواهد و بکوشد، می‌یابد. (هرکس چیزی را خواست و کوشید، یافت).

لا مُشْكِلَةَ قَادِرَةٌ عَلَى هَزِيمَةِ الشَّخْصِ الَّذِي يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ وَ يَعْتَمِدُ عَلَى نَفْسِهِ وَ قُدْرَاتِهِ. هیچ مشکلی نیست که قادر به شکست شخصی باشد که به خدا توکل می‌کند و به خودش و توانمندی‌هایش تکیه می‌کند.

اسم تفضیل/مضاف الیه

كثِيرٌ مِنَ النَّاجِحِينَ أَثَارُوا إِعْجَابَ **الْآخِرِينَ**؛ بسیاری از افراد موفق موجب شگفتی دیگران شده‌اند؛

مَعَ أَنَّهُمْ كَانُوا مُعَوِّقِينَ أَوْ فُقَرَاءَ أَوْ كَانُوا **يُوجِهُونَ** مَشَاكِلَ كَثِيرَةً فِي حَيَاتِهِمْ، وَ مِنْ هَؤُلَاءِ: با وجود اینکه معلول یا فقیر بوده‌اند، یا در زندگی‌شان با مشکلات بسیار روبه‌رو می‌شدند، از آن جمله:

الْأُسْتَاذُ مَهْدِيُّ آذْرِيذِي وَ هُوَ **أَشْهَرُ** كَاتِبِ لِقِصَصِ الْأَطْفَالِ، فِي السَّنَةِ **الْعَاشِرِينَ** مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيطًا، ثُمَّ صَارَ بَائِعَ الْكُتُبِ، وَ لَمْ يَذْهَبْ إِلَى الْمَدْرَسَةِ فِي حَيَاتِهِ. ^{اسم تفضیل/خبر} ^{عدد ترتیبی/صفت}

استاد مهدی آذریزدی نامدارترین نویسنده داستان‌های کودکان، در سن بیست سالگی کارگری ساده بود، سپس کتابفروش شد، در حالی که در [طول] زندگی‌اش به مدرسه نرفته بود.

هیلن کیلر ^{جمعه شهر - شهر / معدود} ^{مفعول اول مفعول دوم} عِنْدَمَا بَلَغَتْ مِنَ الْعُمُرِ تِسْعَةَ عَشَرَ **شَهْرًا**، أُصِيبَتْ بِحُمَى صَبَّرَتْهَا **طِفْلَةً** عَمِيَاءَ صَمَاءَ **بِكَمَاءَ**؛ هِلن کِلر هنگامیکه به نوزده ماهگی رسید، دچار تبی شد که او را کودکی نابینا، ناشنوا و لال گردانید.

فَارْسَلَهَا وَالِدَاهَا إِلَى مُؤَسَّسَةِ اجْتِمَاعِيَّةٍ لِلْمُعَوِّقِينَ.

پدر و مادرش او را به مؤسسه اجتماعی معلولان فرستادند.

إِسْتِطَاعَتْ مُعَلِّمَةٌ «هیلین» أَنْ تُعَلِّمَهَا حُرُوفَ الْهَجَاءِ وَ التَّكَلَّمَ عَنْ طَرِيقِ اللَّمْسِ وَ الشَّمِّ؛ معلم هیلن توانست که از راه لمس و بویایی، حروف الفبا و سخن گفتن را به او یاد دهد.

وَ لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِينَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ، وَ حَصَلَتْ عَلَى عَدَدٍ مِنَ الشَّهَادَاتِ الْجَامِعِيَّةِ. و وقتی که به بیست سالگی رسید، در جهان سرشناس شد، و تعدادی مدارک دانشگاهی به دست آورد.

وَ آخِرًا اسْتِطَاعَتْ أَنْ تُسَافِرَ إِلَى الْبُلْدَانِ الْمُخْتَلِفَةِ. وَ أَلْفَتْ عِدَّةَ مُحَاضِرَاتٍ وَ أَصْبَحَتْ أُعْجُوبَةً عَصْرِهَا. و سرانجام توانست که به کشورهای گوناگون سفر کند، و چند سخنرانی ایراد کرد و مایه شگفتی روزگارش شد.

أَلْفَتْ «هیلین» ثَمَانِيَةَ عَشَرَ كِتَابًا تُرْجِمَتْ إِلَى خَمْسِينَ لُغَةً.

هیلن هجده کتاب تألیف کرد که به پنجاه زبان ترجمه شدند.

مَهْتَابٌ نَبَوِيٌّ بِنْتُ وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، وَ رَعْمٌ هَذَا فَهِيَ تَكْتَبُ وَتَرَسُمُ وَ تَسْبِخُ، وَ حَصَلَتْ عَلَى الْحِزَامِ الْأَسْوَدِ فِي التَّكْوَانِدُو وَ أَلْفَتْ كِتَابًا.

مهتاب نبوی دختری بدون دست است، و با وجود این، می‌نویسد، نقاشی می‌کشد و شنا می‌کند، و کمر بند مشکی در تکواندو گرفت و کتابی را تألیف کرد.

کریستی براون وُلِدَ فِي أُسْرَةٍ فَقِيرَةٍ وَ كَانَ مُصَابًا بِالشَّلَلِ الدَّمَاغِيِّ، وَ لَمْ يَكُنْ قَادِرًا عَلَى السَّيْرِ وَ الْكَلَامِ. فَسَاعَدَتْهُ أُمُّهُ. کریستی براون در خانواده‌های فقیر به دنیا آمد، و دچار فلج مغزی بود، قادر به حرکت و سخن گفتن نبود. بنابراین، مادرش او را کمک کرد.

فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ أَخَذَ كَرِيسْتِي قِطْعَةً طَبَاشِيرٍ بِقَدَمِهِ الْيُسْرَى وَ هِيَ الْعَضْوُ الْوَحِيدُ الْمَتَحَرِّكُ مِنْ بَيْنِ أَطْرَافِهِ الْأَرْبَعَةِ وَ رَسَمَ شَيْئًا.

در روزی از روزها کریستی با پای چپش که تنها اندام متحرک از بین دست و پایش بود تکه گچی را برداشت و چیزی را نقاشی کرد.

وَ مِنْ هُنَا ابْتَدَأَتْ حَيَاتَهُ الْجَدِيدَةَ. اجْتَهَدَ كَرِيسْتِي كَثِيرًا، وَ أَصْبَحَ رَسَامًا وَ شَاعِرًا وَ أَلْفَ كِتَابًا بِاسْمِ «قَدَمِي الْيُسْرَى»، وَ از همین‌جا زندگی نوینش آغاز شد. کریستی بسیار تلاش کرد، و نقاش و شاعر شد و کتابی به نام «پای چپم» تألیف کرد.

فَأَصْبَحَ الْكِتَابُ فِي مَا بَعْدَ فَلَمَّا حَصَلَ عَلَى جَائِزَةِ أَوْسْكَار.

این کتاب بعدها فیلمی شد که جایزه اسکار را به دست آورد. (موفق به دریافت جایزه اسکار شد.)

برگرد المصم

<p>أَخِيرًا: سرانجام أَصِيبَتْ: دچار شد ← (أَصَابَ، يُصِيبُ) أَطْرَافٍ: دست و پا و سر أَعْجُوبَةٌ: شگفت‌انگیز «جمع» أَعَاجِيبٌ أَلْقَى: انداخت (مضارع: يُلْقِي) أَلْقَى مُحَاضِرَةً: سخنرانی کرد بَكَمَاءٍ: لال (مؤنث) «مذکر: أَبْكَم / جمع: بَكْم» حُرُوفُ الْهَجَاءِ: حروف الفبا</p>	<p>حِزَامٍ: کمر بند «جمع: أَحْزِمَةٌ» حُمَى: تب رَسَامٍ: نقاش رَعْمٍ: با وجود سَعَى: تلاش کرد (مضارع: يَسْعَى) = جَدَّ، اجْتَهَدَ، حَاوَلَ شَلَلٌ دِمَاغِيٌّ: فلج مغزی شَهَادَةٌ: مدرک صَمَاءٍ: کر (مؤنث) «مذکر: أَصَمَّ / جمع: صُمُّ» طَبَاشِيرٍ: گچ نوشتار</p>	<p>عَمِيَاءٍ: کور (مؤنث) «مذکر: أَعْمَى / جمع: عُمَى» مُصَابٍ بِ: دچار مَعَ أَنْ: با اینکه مُعَوَّقٌ: معلول، جانباز وَاجَهٌ: روبه رو شد (مضارع: يُوَاجِهُ) هَزِيمَةٌ: شکست دادن، شکست يُسْرَى: چپ = يَسَارٌ ≠ يَمِين</p>
--	--	--

📖 حول النص برگرد

أَجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- كَمْ سَنَةً كَانَ عُمَرُ آدْرِيْزْدِي عِنْدَمَا كَانَ عَامِلًا بَسِيْطًا؟ - فِي السَّنَةِ الْعِشْرِيْنَ مِنْ عُمُرِهِ كَانَ عَامِلًا بَسِيْطًا. آدْرِيْزْدِي وَاقْتِي كَارِگَر سَادَه‌اِي بُوْد، چِنْد سَالَه بُوْد؟ - دَر ۲۰ سَالِگِي، كَارِگَر سَادَه‌اِي بُوْد.
- ۲- أَيُّ مُشْكَلَةٍ قَادِرَةٌ عَلَيَّ هَزِيْمَةَ الْمُتَوَكِّلِ عَلَيَّ اللهُ؟ - لَا مُشْكَلَةَ قَادِرَةٌ عَلَيَّ هَزِيْمَةَ الْمُتَوَكِّلِ عَلَيَّ اللهُ. كِدَام مُشْكَل قَادِر بَه شَكْسَتِ تَوَكَّل كِنْنَدَه بَه خِدَاوَنْد اسْت؟ - هِيْج مُشْكَلِي قَادِر بَه شَكْسَتِ تَوَكَّل كِنْنَدَه بَه خِدَاوَنْد، نِيْسْت.
- ۳- مَتَى أَصْبَحَتْ هِيلِيْن كِيْلِر مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ؟ - لَمَّا بَلَغَتْ الْعِشْرِيْنَ مِنْ عُمُرِهَا، أَصْبَحَتْ مَعْرُوفَةً فِي الْعَالَمِ. هِلَن كَلِر چَه وَاقْت دَر جِهَان مَعْرُوف شُد؟ - وَاقْتِي بَه سَن بِيْسْت سَالِگِي رَسِيْد، دَر جِهَان مَعْرُوف شُد.
- ۴- كَمْ كِتَابًا أَلْفَتْ «هِيلِيْن كِيْلِر»؟ - أَلْفَتْ «هِيلِيْن كِيْلِر» ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ كِتَابًا. هِلَن كَلِر چِنْد كِتَاب نِگَاشْت؟ - كَلِر ۱۸ كِتَاب نِگَاشْت.
- ۵- مَا اسْمُ كِتَابِ كَرِيْسْتِي بَرَاوْنِ؟ - قَدَمِي الْيُسْرِي. نَام كِتَاب كَرِيْسْتِي بَرَاوْن چِيْسْت؟ - پَاي چِيْم

📖 اِعْلَمُوا برگرد

مَعَانِي الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ

فعل های پرکاربرد «كَانَ، صَارَ، لَيْسَ وَ أَصْبَحَ» افعال ناقصه نام دارند.
 ★ کان چند معنا دارد:

- ۱- به معنای «بود»؛ مثال: كَانَ الْبَابُ مُغْلَقًا. در بسته بود.
- ۲- به معنای «است»؛ مثال: ﴿إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا﴾ الأحزاب: ۲۴ بی‌گمان خدا آمرزنده و مهربان است.
- ۳- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی استمراری»؛ مثال: كَانُوا يَسْمَعُونَ: می‌شنیدند.
- ۴- كَانَ به عنوان «فعل کمکی سازنده معادل ماضی بعید»؛ مثال: «كَانَ الطَّالِبُ سَمِعَ» و «كَانَ الطَّالِبُ قَدْ سَمِعَ» به این معناست: «دانش آموز شنیده بود».
- ۵- «كَانَ» بر سر «لِ» و «عِنْدَ» معادل فارسی «داشت» است؛ مثال: كَان لِي خَاتَمٌ فِضَّةً. انگشتر نقره داشتم. كَان عِنْدِي سَرِيْرٌ خَشْبِيٌّ. تختی چوبی داشتم. مضارع كَانَ «يَكُونُ» به معنای «می‌باشد» و امر آن «كُنْ» به معنای «باش» است.

سه شکل ماضی مضارع و امر را دارد:
 کان یکنون کُنْ

❖ صارَ و أَصْبَحَ به معنای «شد» هستند. مضارع صارَ «يَصِيرُ» و مضارع أَصْبَحَ «يُصْبِحُ» است؛ مثال:

﴿... أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ مُخْضَرَّةً﴾ الْخَج: ۶۳

از آسمان، آبی را فرو فرستاد و زمین سرسبز می‌شود.

نَظَّفَ الطُّلَابُ مَدْرَسَتَهُمْ، قَصَّارَتِ الْمَدْرَسَةِ نَظِيفَةً.

دانش‌آموزان مدرسه‌شان را تمیز کردند و مدرسه تمیز شد.

❖ لَيْسَ یعنی «نیست»؛ مثال:

﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ آل عمران: ۱۶۷

با دهان‌هایشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند داناتر است.

وقتی این افعال بر سر جمله اسمیه (که از مبتدا و خبر ظاهر تشکیل می‌شود) می‌آیند، خبر را منصوب می‌کنند؛ مثال:

الْبُسْتَانُ جَمِيلٌ. صارَ الْبُسْتَانُ جَمِيلًا .

الْبُسْتَانُ: مبتدا و مرفوع / جَمِيلٌ: خبر و مرفوع

صارَ: فعل ناقص / الْبُسْتَانُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / جَمِيلًا: خبر فعل ناقص و منصوب

امری ثابت و همیشگی = است

❖ **که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۱): عَيْنِ اسْمِ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرِهَا.**

۱- كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَسْوَأَ حَسَنَةً لِلْعَالَمِينَ.

فرستاده خدا گویای نیکو برای جهانیان است.

كانَ: فعل ناقص / رسولٌ: اسم فعل ناقص و مرفوع / أَسْوَأَ: خبر فعل ناقص و منصوب

۲- صارَ كُلُّ مَكَانٍ مَمْلُوءًا بِالْأَزْهَارِ الْجَمِيلَةِ.

همه جا پر از شکوفه‌های زیبا شد.

صارَ: فعل ناقص / كُلُّ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مَمْلُوءًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۳- أَصْبَحَ الشَّاتِمُ نَادِمًا مِنْ عَمَلِهِ الْقَبِيحِ.

دشنام دهنده از کار زشتش پشیمان شد.

أَصْبَحَ: فعل ناقص / الشَّاتِمُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / نَادِمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۴- لَيْسَ الْكَاذِبُ مُحْتَرَمًا عِنْدَ النَّاسِ.

دروغگو نزد مردم مورد احترام نیست.

لَيْسَ: فعل ناقص / الْكَاذِبُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مُحْتَرَمًا: خبر فعل ناقص و منصوب

۵- أَلَيْسَ الصَّبْرُ مِفْتَاحَ الْفَرَجِ؟

آیا صبر کلید گشایش نیست؟

لَيْسَ: فعل ناقص / الصَّبْرُ: اسم فعل ناقص و مرفوع / مِفْتَاحَ: خبر فعل ناقص و منصوب

شکل ماضی مضارع و امر دارد:
صار يصير صر
أصبح يُصبح من باب إفعال

لیس: مضارع و امر ندارد.
فعل ماضی است با مفهوم مضارع

^{۸۲} الْمُخْضَرَّةُ: سرسبز

^{۸۳} نَظَّفَ: تمیز کرد

^{۸۴} «اسم افعال ناقصه» فقط در حالت ظاهر تدریس شده و «خبر مقدّم» تدریس نشده است.

که اِخْتَبَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرْجِمْ هَذِهِ الْآيَاتِ.

فعل کمکی (معین) ومعاذل ماضی استمراری

۱- ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَ الزَّكَاةِ﴾ مريم: ۵۵

و خاندان خود را به نماز و زکات فرمان می داد.

امری ثابت و همیشگی = است (مورد سوال است) یا سوال می شود.

۲- ﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾ الْإِسْرَاء: ۳۴

و به پیمان [خود] وفا کنید، زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد.

فعل ناقص به معنای «نیست»

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِاللَّسْتَنِيهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾ الْفَتْح: ۱۱

چیزی را که در دلهایشان نیست بر زبانهای خویش می رانند.

امری ثابت و همیشگی = لقد کان: بوده است.

لام مفتوح برای تأکید است.

۴- ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَتِهِ آيَاتٌ لِلسَّائِلِينَ﴾ يوسُف: ۷

قطعاً در [سرگذشت] یوسف و برادرانش نشانه‌هایی برای پرسشگران است.

۵- ﴿وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ كُنْتُمْ اَعْدَاءً فَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَاصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا﴾ آل عمران: ۱۰۳

نعمت خدا را بر خود یاد کنید، آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به

لطف او برادران هم شدید.

که التمارین برگرد

التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَ غَيْرِ الصَّحِيحَةِ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

۱- الطَّبَاشِيرُ مَادَّةٌ بِيضَاءٌ أَوْ مَلُونَةٌ يَكْتَبُ بِهَا عَلَى السَّبُورَةِ وَ مِثْلِهَا: صحیح ✓

گچ، ماده سفید یا رنگی است که با آن روی تخته سیاه و مانند آن نوشته می‌شود.

۲- الْأَبِكَمُ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَتَكَلَّمَ، وَ مُؤَنَّثُهُ «بِكْمَاءٌ»: صحیح ✓

لال کسی است که نمی‌تواند سخن بگوید و مؤنث آن بکماء است.

۳- الْأَصَمُّ مَنْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَرَى، وَ مُؤَنَّثُهُ «صَمَاءٌ»: خطأ ✗

کر کسی است که نمی‌تواند ببیند و مؤنث آن صماء است.

۴- اِرْتِفَاعُ حَرَارَةِ الْجِسْمِ مِنْ عِلَائِمِ الْمَرَضِ: صحیح ✓

بالا رفتن حرارت بدن از نشانه‌های بیماری است.

۵- شَمُّ الْقِطِّ أَقْوَى مِنْ شَمِّ الْكَلْبِ: خطأ ✗

حس بویایی گربه قوی‌تر از حس بویایی سگ است.

^{۸۵} أَوْفُوا: وفا کنید

^{۸۶} آيات: نشانه‌ها

^{۸۷} أَلْفٌ: همدلی کرد، به هم پیوست

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱- كُنْتُ أَكْتُبُ إِجَابَاتِي. جواب هایم را می نوشتم.	۷- يُكْتُبُ مَثَلٌ عَلَى الْجِدَارِ. ضرب المثلی روی دیوار نوشته می شود.
۲- مَنْ يَكْتُبُ يَنْجَحُ. هرکس بنویسد، موفق می شود.	۸- قَدْ كُتِبَ عَلَى اللُّوحِ. روی تخته نوشته شده است.
۳- لَا تَكْتُبْ عَلَى الشَّجَرِ. روی درخت ننویس.	۹- أَكْتُبُ بِخَطِّ وَاضِحٍ. با خطی واضح بنویس.
۴- كَانُوا يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ. نامه هایی می نوشتند.	۱۰- سَأَكْتُبُ لَكَ الْإِجَابَةَ. برایت جواب را خواهم نوشت.
۵- لَمْ يَكْتُبْ فِيهِ شَيْئًا. در آن چیزی ننوشت.	۱۱- لَنْ أَكْتُبَ جُمْلَةً. جمله ای نخواهم نوشت.
۶- أَخَذْتُ كِتَابًا رَأَيْتَهُ. کتابی را که دیده بودم (دیدم) گرفتم.	

الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْآيَةَ وَ الْأَحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. فاعل فعل نهي مخاطب مضارع منفى

۱- ﴿وَلَا تَيَّاسُوا مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَبْئَسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾^{۸۷} (الْجَارَّ وَالْمَجْرُورَ) و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا جز گروه کافر (گروه کافران هم گفته اند) کسی از رحمت خدا نومید نمی شود. (تنها مردم کافر از رحمت خدا نا امید می شود.)
الْجَارَّ وَالْمَجْرُورَ : مِنْ رُوحِ

۲- لَيْسَ الْحَلِيمُ مَنْ عَجَزَ فَهَجَمَ، وَ إِذَا قَدَرَ انْتَقَمَ، إِذَا الْحَلِيمُ مَنْ إِذَا قَدَرَ عَفَا، وَ كَانَ الْحَلِيمُ غَالِبًا عَلَى كُلِّ أَمْرِهِ. (اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ وَ خَبْرُهُ)
الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بردبار کسی نیست که ناتوان شود پس هجوم آورد، و هرگاه توانمند شود انتقام گیرد؛ بردبار فقط کسی است که هرگاه توانمند شود درگذرد، و بردباری بر هر کارش غالب باشد.

الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبْرُهُ: مَنْ الْفِعْلُ النَّاقِصِ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْحَلِيمُ وَ خَبْرُهُ: غَالِبًا

۳- مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ، فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. الْإِمَامُ الْكَاطِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (اسْمُ التَّفْضِيلِ)
هر کس بخواهد توانمندترین مردم باشد، پس باید به خداوند توکل کند.
اسْمُ التَّفْضِيلِ: أَقْوَى

۴- أَعْظَمُ الْبَلَاءِ انْقِطَاعُ الرَّجَاءِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الْمُبْتَدَأُ وَ الْخَبْرُ)
بزرگترین بلا، قطع امید کردن است.

الْمُبْتَدَأُ: أَعْظَمُ وَ الْخَبْرُ: انْقِطَاعُ

۵- مَنْ تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ ذَلَّتْ لَهُ الصَّعَابُ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (نَوْعُ الْفِعْلِ وَ صِيغَتُهُ)
هر کس به خدا توکل کند، سختی ها برایش خوار می شود.

الْفِعْلُ: تَوَكَّلَ نَوْعُ الْفِعْلِ: فِعْلٌ مَاضِي وَ صِيغَتُهُ: مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ
الْفِعْلُ: ذَلَّتْ نَوْعُ الْفِعْلِ: فِعْلٌ مَاضِي وَ صِيغَتُهُ: مَفْرَدٌ مَوْثٌ غَائِبٌ

الْتَمَرِينُ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْجُمْلَةَ التَّالِيَةَ.

۱- أُريدُ أَنْ أَكْتُبَ تَرْجَمَةَ النَّصِّ مُسْتَعِينًا بِالْمُعْجَمِ.
می‌خواهم که ترجمه متن را با کمک فرهنگ لغت بنویسم.

۲- نَصَحَ الْأُسْتَاذُ طُلَّابَهُ لِيَكْتُبُوا بِحَطِّ وَاضِحٍ.
استاد دانشجویانش را سفارش کرد تا با خطی آشکار بنویسند.

۳- لَنْ أَكْتُبَ شَيْئًا عَلَى الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.
روی آثار تاریخی چیزی نخواهم نوشت.

۴- سَأَكْتُبُ ذِكْرِيَّاتِ السَّفَرَةِ الْعِلْمِيَّةِ.
خاطرات گردش علمی را خواهم نوشت.

۵- كَانَ زُمْلايِي يَكْتُبُونَ رَسَائِلَ.
همکلاسی‌هایم نامه‌هایی می‌نوشتند.

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: عَيِّنِ اسْمَ الْأَفْعَالِ النَّاقِصَةِ وَ خَبَرَهَا.

۱- أَلَا، لَيْسَ الظُّلْمُ باقِيًا. آگاه باشید، ظلم و ستم ماندگار نیست.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الظُّلْمُ وَ خَبَرُهُ: باقياً

۲- يُصْبِحُ الْجَوُّ حَارًّا عَدًّا. فردا هوا گرم می‌شود.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: يُصْبِحُ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجَوُّ وَ خَبَرُهُ: حَارًّا

۳- كَانَ الْجُنُودُ واقِفِينَ لِلْجِرَاسَةِ. سربازان برای نگهبانی ایستاده بودند.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الْجُنُودُ وَ خَبَرُهُ: واقِفِينَ

۴- صارَ الطَّالِبُ عالِمًا بَعْدَ تَخْرُجِهِ مِنَ الْجَامِعَةِ. دانشجو بعد از دانش‌آموختگی‌اش از دانشگاه، دانا شد.
الْفِعْلُ النَّاقِصُ: صارَ اسْمُ الْفِعْلِ النَّاقِصِ: الطَّالِبُ وَ خَبَرُهُ: عالِمًا

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: عَيِّنِ التَّرْجَمَةَ الصَّحِيحَةَ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.

۱- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ﴾ هود: ۴۷
گفت: پروردگارا، من به تو ...

(الف) ... پناه بردم که از تو چیزی بپرسم که به آن علم ندارم.

(ب) ... پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که به آن دانشی ندارم.
الْإِسْمُ النَّكِرَةُ: عِلْمٌ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: لَيْسَ

است

فعل امر

۲- ﴿... وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ النساء: ۳۲

(الف) و از خدا بخشش او را بخواهید؛ زیرا خدا به هر چیزی داناست.

(ب) و از فضل خدا سؤال کردند، قطعاً خدا به همه چیزها آگاه بود.
الإِسْمُ النَّكِرَةُ: كُلُّ، شَيْءٍ، عَلِيمًا وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كَانَ

بودم

بدان + ه

۳- ﴿... يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ التَّبَأ: 40

روزی که...

(الف) ... آدمی آنچه [با] دستانش پیش فرستاده است می نگرد و کافر می گوید: کاش من خاک بودم.

(ب) ... مرد آنچه را [با] دستش تقدیم کرده است می نگرد و کافر می گوید: من همانند خاک شدم.

الْفِعْلُ الْمُضَارِعُ: يَنْظُرُ، يَقُولُ وَ الْفِعْلُ النَّاقِصُ: كُنْتُ

کان + مضارع منفی

ماضی استمراری منفی

ماضی منفی

بودم

۴- ﴿كُنْتُ سَاكِنًا مَا قُلْتُ كَلِمَةً، لِأَنِّي كُنْتُ لَا أَعْرِفُ﴾ شَيْئًا عَنِ الْمَوْضِعِ.

(الف) ساکت شدم و کلمه ای نمی گویم؛ برای اینکه چیزی از موضوع نمی دانم.

(ب) ساکت بودم و کلمه ای نگفتم؛ زیرا چیزی درباره موضوع نمی دانستم.

الْمَفْعُولُ: كَلِمَةً، شَيْئًا وَ الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ: عَنِ الْمَوْضِعِ

معادل ماضی استمراری

شدند

۵- ﴿كَانَ الشَّبَابُ يَلْعَبُونَ بِالْكُرَّةِ عَلَى الشَّاطِئِ وَ بَعْدَ اللَّعِبِ صَارُوا نَشِيطِينَ﴾.

(الف) جوانان در کنار ساحل با توپ بازی می کردند و پس از بازی با نشاط شدند.

(ب) مردان در کنار ساحل توپ بازی کردند و بعد از بازی پر نشاط خوشحال هستند.

الْمَجْرُورُ بِحَرْفِ الْجَزْرِ: الْكُرَّةِ، الشَّاطِئِ وَ الْمُضَافُ إِلَيْهِ: اللَّعِبِ

التَّمْرِينُ السَّابِعُ: عَيْنِ الْكَلِمَةِ الْمُنَاسِبَةَ لِلتَّوْضِيحِ.

کمر بند ایمنی دروازه گردو

۱- يَسْتَعْمِلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السِّيَّارَاتِ لِسَلَامَتِهِمْ. (حِزَامُ الْأَمَانِ / الْمَرْمَى / الْجُوز)

مسافران هواپیماها و خودروها برای سلامتی خود از آن استفاده می کنند (آن را به کار می برند).

نقاشی نقاش نقاشی ها

۲- مَنْ يَرْسُمُ بِالْقَلَمِ أَشْكَالًا، أَوْ صُورًا، أَوْ خُطُوطًا. (الرَّسْمُ / الرَّسَامُ / الرَّسُومُ)

کسی که با قلم شکل ها، یا تصاویر، یا خطوط را می کشند.

۳- حَالَةٌ مَرَضِيَّةٌ تَرْتَفِعُ فِيهَا حَرَارَةُ الْجِسْمِ. (الْحَرْبُ / الْحَقْلَةُ / الْحُمَى)

یک وضعیت بیمارگونه ای که در آن حرارت بدن بالا می رود.

۴- مَنْ يَشْتَغَلُ فِي مِهْنَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ. (الْعَامِلُ / الْمَعْمَلُ / الْعَمِيلُ)

کسی که در یک حرفه یا صنعت کار می کند.

شگفت انگیزها دست و پاها و سر تنه

۵- الْيَدَانِ وَ الْقَدَمَانِ وَ الرَّأْسِ. (الْأَعَاجِبُ / الْأَطْرَافُ / الْجِدْعُ)

دست ها و پاها و سر.

۸۹ رُكَّابُ: سواران «مفرد: راكب»

الْبَحْثُ الْعِلْمِيُّ بِرُكُودٍ

اُكْتُبْ آيَاتٍ أَوْ أَحَادِيثَ أَوْ آيَاتًا أَوْ أَمْثَالًا أَوْ حِكْمًا حَوْلَ أَهْمِيَّةِ الرَّجَاءِ فِي الْحَيَاةِ.

مهتاب بنت وُلِدَتْ بِدُونِ يَدَيْنِ، رُغِمَ ذَلِكَ مَا يَبْسُتُ وَ حَاوَلَتْ أَنْ تَكُونَ مُوَفَّقَةً فِي حَيَاتِهَا وَ تَتَغَلَّبَ عَلَى مُشْكَلَاتِهَا وَ تَقْضِي أَوْقَاتِهَا فِي الْكِتَابَةِ وَ السَّبَاحَةِ وَ الرِّيَاضَةِ.

فَالْقَتُّ كِتَابِينَ فِي السَّابِعَةِ عَشَرَ مِنْ عُمْرِهَا.

تَخَرَّجَتْ مَهْتَابٌ مِنْ جَامِعَةِ شِيرَازِ فِي فَرْعِ عِلْمِ الْأَحْيَاءِ. إِنَّهَا حَصَلَتْ عَلَى الْأَوْسَمَةِ الْمُتَعَدِّدَةِ فِي السَّبَاحَةِ. وَ مِنْ أَكْبَرِ الْأَوْسَمَةِ الَّتِي حَصَلَتْ عَلَيْهَا وَ سَامٌ فِي مُبَارَاةِ بَارَا التَّيْكَوَانْدُو الْعَالَمِيَّةِ فِي تُرْكِيَا سَنَةِ الْفَيْنِ وَ إِحْدَى وَ عِشْرِينَ الْمِيلَادِيَّةِ. تَعْتَقِدُ مَهْتَابٌ بِأَنَّهَا لَيْسَتْ مُعَوِّقَةً، وَ تَقُولُ:

«إِنِّي مُخْتَلِفَةٌ عَنِ الْأَخْرَيْنِ»

وَ هَذَا هُوَ الرَّمْزُ الرَّئِيسِيُّ الَّذِي سَاعَدَهَا فِي نَجَاحَاتِهَا.



~~~~~◆ آیه ◆~~~~~

﴿وَ لَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِنَّهُ لَا يَيْئَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ٨٧  
و از رحمت خدا نومید مباشید، زیرا تنها گروه کافر از رحمت خدا نا امید می شوند.

~~~~~◆ حدیث ◆~~~~~

الإمام الصادق عليه السلام :

لَمَّا سُئِلَ عَنْ قَوْمٍ يَعْمَلُونَ بِالْمَعَاصِي وَ يَقُولُونَ : نَرَجُو، فَلَا يَزَالُونَ كَذَلِكَ حَتَّى يَأْتِيَهُمُ الْمَوْتُ ؟ - : هؤلاءِ قَوْمٌ يَتَرَجَّحُونَ فِي الْأَمَانِيِّ كَذَبُوا لَيْسُوا بِرَاجِحِينَ، إِنَّ مَنْ رَجَا شَيْئًا طَلَبَهُ وَ مَنْ خَافَ مِنْ شَيْءٍ هَرَبَ مِنْهُ.

امام صادق عليه السلام :

هنگامی که به ایشان عرض شد : عده‌ای هستند که گناه می‌کنند و می‌گویند ما [به رحمت خدا] امیدواریم و پیوسته در همین حال‌اند تا مرگشان در رسد - فرمود : اینها مردمانی هستند که در آرزوها و خیالات خود غرقند . دروغ می‌گویند . آنها امیدوار نیستند ؛ زیرا هرکه به چیزی امید داشته باشد در طلب آن می‌کوشد و هرکه از چیزی بترسد از آن می‌گریزد. الکافی : ٦٨٣ هـ

~~~~~◆ شعر ◆~~~~~

زندگی را نفسی ارزش غم خوردن نیست

و دلم بس تنگ است

باز هم می‌خندم

آنقدر می‌خندم که غم از روی رود...

زندگی باید کرد

گاه با یک گل سرخ

گاه با یک دل تنگ

گاه باید روید در پس این باران

گاه باید خندید بر غمی بی‌پایان... (سهراب سپهری)

~~~~~

الهي ... مالي سواك
يا من يرى ما في الضمير ويسمعُ
أنت المَعِدُّ لكل ما يتوقَّعُ
يا من يُرَجِّي للشدائد كلها
يا من إليه المَشْتَكِي والمُفْرِعُ
يا من خزائن رزقه في قول كُنْ
أَمُنُّ فَإِنَّ الخَيْرَ عندك أجمعُ
ما لي سوى قَرعي لبابك حيلةُ
فَلْتَن رُدِّدْتُ فَأَيَّ بابٍ أقرعُ
(أبو القاسم السهيلي)

~~~~~ ♦ ضرب المثل ♦ ~~~~~

عسى البارقه لا تخلف.

امید است که ابرهای باران را ببارند و خلف وعده نکنند.

~~~~~  
به هنگام سختی مشو نا امید
در نومیدی بسی امید است
~~~~~  
که ابر سیه بارد آب سفید نظامی  
پایان شب سیه سپید است نظامی  
~~~~~

از این ستون به آن ستون فرج است.

~~~~~ ♦ حکمت ♦ ~~~~~

جوزيف أديسون:

إذا أردت أن تنجح في حياتك فاجعل المثابرة صديقك الحميم والتجربة مستشارك الحكيم والحدَر أخاك الأكبر  
والرجاء عبقريتك الحارسة.

اگر می خواهی که در زندگی ات موفق شوی پس صبر و پایداری را، دوست صمیمی خود؛ و تجربه را مشاور  
دانائی ات؛ و هوشیاری (احتیاط) را برادر بزرگ تر خود؛ و امیدواری را عقل و نبوغ حافظ خود، قرار بده.

هدیه کنید

قرائت فاتحه برای پدران آسمانی  
بالاخص پدر عزیزم، مهدی خوشخو